

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



قم، خیابان شهید منتظری، کوچه ۸، پلاک ۸  
تلفن: ۰۲۵۱-۷۸۳۲۸۰۲ فاکس: ۰۲۵۱-۷۸۳۲۸۰۳

## همراه با آفتاب

یادمان قله رفیع عشق و فضیلت امام خمینی (س)  
به روایت آیت الله العظمی صانعی

ناشر: انتشارات میثم تمار

تدوین: معاونت فرهنگی - هنری فقه الثقلین

صفحه آرای: معاونت فرهنگی

لیتوگرافی: کوثر

چاپ: نگین

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول / بهار ۱۳۸۷

بهاء: ۳۰۰۰ تومان

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است

شابک: ۹۷۸ - ۹۶۴ - ۲۷۸۶ - ۲۶ - ۸

### مراکز پخش:

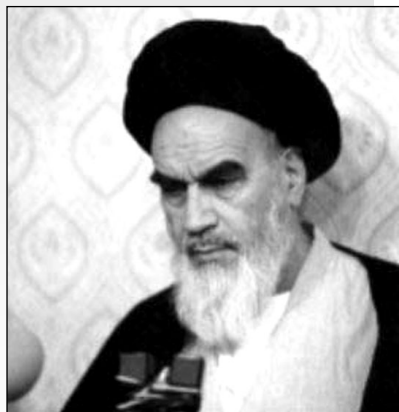
- ◀ فروشگاه اینترنتی کتاب: [www.p-khorshid.ir](http://www.p-khorshid.ir)
- ◀ پخش کتاب دریای دانش
- ◀ تهران: خ انقلاب، خ فخر رازی، کوی فاتحی داریان، پلاک ۳۹
- ◀ تلفن: ۰۶۶۹۷۷۹۶۴ - (۰۲۱) همراه: ۰۹۱۲۱۷۲۵۸۰۰

# سراہ آفت

یادمان قلہ رفیع عشق و فضیلت امام خمینی (س)  
به روایت آیت اللہ العظمی صانعی

معاونت فرہنگی موسسہ فقہ الثقلین

## آیت الله العظمی صانعی از نگاه امام خمینی (س)



من آقای صانعی را  
مثل یک فرزند بزرگ  
کرده‌ام. این آقای  
صانعی وقتی که  
سالهای طولانی در

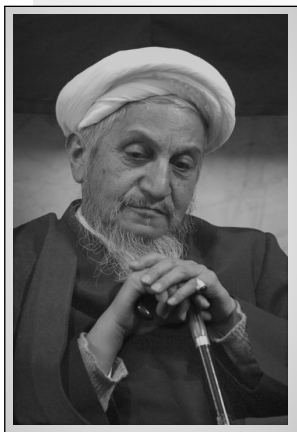
مباحثاتی که ما داشتیم تشریف می آوردند، ایشان  
بالخصوص می آمدند با من صحبت می کردند و من

حظّ می بردم از معلومات

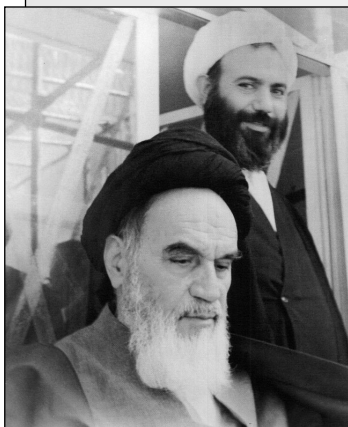
ایشان، و ایشان یک نفر آدم

برجسته ای در بین روحانیون

است و یک مرد عالمی است.



## آیت الله حاج شیخ حسن صانعی از نگاه امام خمینی (س)



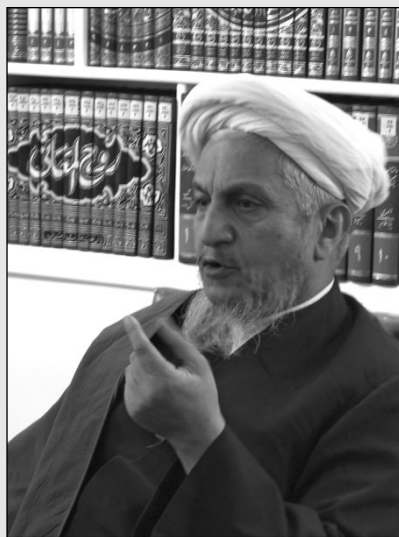
نمی دانم از کجای آشنایی ام با تو بنویسم. تو یکی از قدیمی ترین افرادی هستی که در کنار من بوده ای. هنوز سبزه ای بر رخسار نداشتی که صمیمی ات یافتم. سالها قبل از شروع مبارزات پانزدهم خرداد. تو سرباز گمنام این انقلابی، و خودت می دانی که هیچ چیز بهتر از گمنامی نیست؛ تو فردی هستی که از گذشته های دور

خاطرات تلخ و شیرین مبارزات را با خود دارد. زیرکی و کم حرف، دانایی و محتاط، در گرداب مبارزات همیشه دلسوخته بوده ای. کینه ات را نسبت به شاه در کمتر کسی دیده بودم. در بحران ها و فشارها هیچ گاه نسبت به من تردید نداشتی، گرچه گاهی خسته شدی و افسرده.

در کوران فشار دستگاه شاه، تو که مسئول اداره شهریه طلاب بودی وقتی در محاصره دشمن قرار می گرفتی برای اینکه هیچ گونه اطلاعی به دشمن ندهی کم نبود مواقعی که قبوض رسید پول های اخیار را در پانزده سال مبارزه چون غذایی گوارا می خوردی، پاداشت عندالله نیز گوارایت باد. استعدادت، لطافت روح، صداقت چیزی نیست که فراموشم شود. تند خویی و عاقل، از خدامی خواهم عقلت را به تند خویی ات پیروز کند. من کاملاً به تو اطمینان دارم، لذا وکیل من می باشی در تمامی زمینه های شرعی. این چند سطر را نوشتم تا کمی از بسیار حقی که به گردن من و انقلاب داری را ادا کرده باشم. خداوند یار و نگهدار باد...

## امام خمینی (س) به روایت آیت الله العظمی صانعی (مد ظله)

امام خمینی - سلام الله علیه -  
یک مسلمان کامل بود و برای  
احیای اندیشه صحیح  
اسلامی و علوی و اعتلای  
هویت ملتش و برای زنده  
کردن حقوق تمام انسانهای  
آزادی خواه از همه چیز خود  
گذشت. او همه چیز را برای  
مردم و از آن مردم می دانست  
و با هر گونه استبداد مخالف  
بود. آن شخصیت ممتاز



تاریخ اسلام هم فقیه و عارف و هم فیلسوف و مبارز بود.  
ارزنده ترین میراثی که از امام به جا مانده و باید به آن توجه فراوان  
شود ارزش دادن به انسانها در گفتار و عمل است. حاکمیت اسلام  
همراه با احترام گذاشتن به آراء و آزادی مردم از یادگارهای ماندگار  
آن عزیز سفر کرده است. سلاح امام زبان بود و کلمه و هرگز راضی  
نمی شد خون انسانی بی گناه بر زمین ریخته شود.  
استاد عزیز ما یک اصل فراموش شده در اسلام را به نام جمهوریت و  
حاکمیت اکثریت زنده کرد و با احیای آن به همه کویته فکران و متحجران  
فهماند که مردم خوب می فهمند و خوب می توانند تصمیم بگیرند.

چکیده اندیشه ها / آشنایی با دیدگاه های حضرت آیت الله العظمی صانعی

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدایی که مهرش، سراسر گیتی را پرکرده است و مهر جویان را دوست می دارد.

خدایی که مهر امام-سلام الله علیه- را در دل ما کاشت و پیروان آن شخصیت کم نظیر جهان اسلام را روشنایی قلب و عقلانیت سیاسی آموخت. وقتی شنیدم دوستان ما در معاونت فرهنگی مؤسسه فقه الثقلین، به دنبال گفته ها و ناگفته های من درباره امام هستند تا با ویرایش جدید، در یک مجموعه تقدیم دوستداران آزادی و آگاهی نمایند، بسیار خوشحال و مسرور گشتم.

خدا را شاکرم که زنده ام و می بینم این مجموعه به یاد و نام امام عزیز جمع آوری شده و به مناسبت نوزدهمین سالگرد ارتحال ایشان منتشر می شود.

آرزو مندم این مجموعه، باقیات و صالحاتی باشد که نسل امروز با مرور آن، به هویت نهضت و اندیشه بلند امام بیشتر پی ببرند و ما هم به این وسیله ادای دین کرده باشیم.

از خدای بزرگ برای همه علاقه مندان به امام و تداوم دهندگان خط فکری ایشان و همچنین تنظیم کنندگان این دفتر، آرزوی سلامت و موفقیت دارم.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

یوسف صانعی

اول خرداد ۱۳۸۶

## اسلام دین آزادی، صلح و مساوات

اگر دنیا و حامیان حقوق بشر، اقیانوس علم و دانش امامان ما را درک می کردند و اگر سیاستمداران و روشنفکران و نسل تحصیل کرده می دانست که شیعه از چه عقلانیت و آزادی ای برخوردار است، هیچ گاه به خود اجازه نمی دادند که ما را تروریسم و اسلام را دین خشونت و نفی انسانها بنامند. اگر متحجران و بد اندیشان، تفسیر متفاوتی از اسلام ارائه می دهند، به فرهنگ انسان سازی شیعه مربوط نمی شود. امروز ما در هجوم تبلیغاتی کارتل های استعماری دنیا قرار گرفته ایم و هنوز ملل دنیا با عظمت و شکوه این دین آشنا نیست. هنوز با دعاهای شیعی که سرشار از انسانیت و کرامت است بیگانه اند. امروز باید روشنفکران و اسلام شناسان - که هم جوامع بشری را می شناسند و هم این فرهنگ را - با اندیشمندان سایر مذاهب برای نیل به مشترکات انسانیت گفتگو کنند، چرا که کتاب آسمانی ما بر کرامت انسانی (وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ) تأکید کرده است. به همین جهت است که بنده همیشه به همه، مخصوصاً روزنامه نگاران، خبرنگاران و روشنفکران خارجی گفته ام که اسلام، دین آزادی و مساوات است، سیاه و سفید، زن و مرد، همه انسان هستند و ملاک برتری آنها، تقوا و درستکاری آنهاست (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ).

حضرت آیت الله العظمی صانعی (مدظله)



## فهرست مطالب

مقدمه ..... ۱۴

زندگی و زمانه آیت الله العظمی صانعی ..... ۲۳

### دفتر اول - گفته ها

(۳۱-۸۴)

امام الگوی مردم داری و حکومت ..... ۳۳

بخشهایی از زندگی امام ..... ۳۴

عدالت و بعثت انبیاء ..... ۴۵

سختی و شکنجه در راه اسلام ..... ۵۰

امام راههای سلامت را پیمود ..... ۵۵

- امام خمینی و احیای اجتهاد ..... ۵۹
- امام انسان تربیت کرد ..... ۶۸
- تحریر الوسلیه محور درس خارج ..... ۷۱
- سیاست امام ..... ۷۲
- احیای جمهوریت و اکثریت ..... ۷۴
- امام و آزادی حوزه علمیه ..... ۷۷
- آیا امام فقیه نیست ..... ۸۰
- جایگاه زمان و مکان در فقه امام خمینی ..... ۸۲
- عزت و استقلال حوزه های علمیه ..... ۸۵

## دفتر دوم - خاطرات

(۸۹ - ۱۴۵)

- ناگفته هایی از دوران سیاسی امام ..... ۹۱
- خدمت به امام یک افتخار بود ..... ۹۹
- نماز اول وقت ..... ۱۰۰
- دعا، توسل و دقت ..... ۱۰۱
- صراحت امام ..... ۱۰۵
- اندیشه بلند امام ..... ۱۰۷
- دیدار امام با آیت الله کاشانی ..... ۱۰۸
- برخوردهای اخلاقی امام ..... ۱۰۹

- ۱۱۱..... رعایت حریم انسانها
- ۱۱۲..... طرح مرجعیت آیت الله بروجردی در نجف
- ۱۱۳..... مظلومیت امام
- ۱۱۳..... امام تبلور نیکی ها
- ۱۱۵..... توجه به امور شرعی
- ۱۱۵..... مبارزه با شخص شاه
- ۱۱۷..... اهمیت به اموال مسلمانان
- ۱۲۱..... آگاهی، اخلاص و تعبد امام
- ۱۲۲..... عزاداری و حفظ
- ۱۲۳..... دفاع از اسلام
- ۱۲۷..... دقت و توجه به شاگردان
- ۱۲۷..... امام، استادی کامل
- ۱۲۸..... شناخت موضوع
- ۱۲۹..... امام، جمع فقه و فلسفه
- ۱۳۲..... مبارزه با متحجران و کج اندیشان
- ۱۳۴..... امام هیچ گاه به دنبال مرجعیت نبود
- ۱۳۵..... امام و اندیشه حکومت اسلامی
- ۱۳۷..... تحول امام در فقه
- ۱۳۹..... امام توهین به روحانیت را نمی بخشد
- ۱۳۹..... امام زندان و تبعید را عزت اسلام می دانستند

- انقلاب ما انقلاب اسلامی است ..... ۱۴۰
- از هر راه که ضرر ندارد اقدام کنید ..... ۱۴۱
- امام ناشناخته ماند ..... ۱۴۱

### دفتر سوم - گفتگوها

(۱۴۷ - ۲۲۵)

- فیلسوفی که سکوت و فریاد را معنا کرد ..... ۱۴۹
- قانون مداری و اخلاص امام ..... ۱۵۰
- بازخوانی علم اصول در اندیشه امام ..... ۱۵۵
- بررسی اشکالات وارد بر این نظریه ..... ۱۶۴
- امام خمینی و حکومت اسلامی ..... ۱۸۰
- امام خمینی و کرامت انسانی ..... ۱۹۵
- پانوشت ها ..... ۲۲۷

## مقدمه

در تاریخ اندیشه و اندیشه ورزی دو گونه متفکر و اندیشمند وجود داشته است: عالمان و اندیشمندانی که استبداد را تقویت کرده اند یا برای آزادیخواهی قربانی شده اند. متفکرانی که ظلم را توجیه کرده اند، یا برای عدالت کوشیده اند و عالمانی که تبعیض را توصیه کرده اند یا برابری را فریاد کرده اند.

سخن از نامها و القاب نیست، بلکه صحبت از حاملان علم و معرفت است. صحبت از شخصیت فرهیخته ای است که هم در گذشته و هم امروز مظلوم واقع شده است. بی معنا نیست که بگوییم شناخت او به درک بیشتر آرمانها و آرزوهایش کمک می کند و ما را در راهی که انتخاب کرده ایم امیدوار.

در این میان اما نسبت برخی از شاگردان امام خمینی . سلام الله علیه . با ایشان، بر اساس رابطه ی استاد و شاگرد تعریف نمی شود بلکه تحت عنوان آزادی و آزادگی انسان و جاری ساختن روح عدالت در میان جامعه تعیین می گردد. شاگردانی که بسیاری از آنها اکنون در میان ما نیستند. یا از

خیل شهداء بوده اند، یا از دنیا رفته اند و یا خاموشی گزیده اند و لب به دندان می‌گزند. چه بسیارند کسانی که با نام امام به "نان‌ها" رسیده اند و می‌رسند ولی دریغ از اشاره و یاد آوری راه و اندیشه‌ی امام.

اما برخی، از شاگردان امام هر چند انگشت شمار، با نام، یاد و هدف او به اصلاح جامعه می‌اندیشند و در این راه هرگونه خطری را به جان خریده‌اند. با این توصیفات به نام آیت الله العظمی حاج شیخ یوسف صانعی از شاگردان بزرگ امام بر می‌خوریم. ایشان در حال حاضر به توسعه، توشیح و تقویت نظریات امام در جامعه و سیاست و فقه و اخلاق می‌اندیشد و تمام دانش و توان خویش را برای دستیابی به آن نقطه‌ی مطلوب گذاشته است. اما این چه رازی است که این دوتن را چنان به یکدیگر پیوند داده است، که جدایی و گسست میانشان در بستر ذهن و در عالم واقع تحقق پذیر نیست؟

به نظر می‌رسد راز پیوند انسانهای بزرگ را باید در آرمانها، اهداف و دستیابی به حقایق جستجو کرد. آن چنان که امام در عرصه عمومی بدنبال تحقق حاکمیت مردم بر سرنوشت خویش و احیای آزادی و رواج عدالت در ساختار حاکمیت و تعمیق برابری در میان مردمان فارغ از نژاد و جنسیت و رنگ و مذهب بود. وی با تجدد منهای دین و دین منهای انسانیت و انسانیت بدون هدف متعالی مبارزه می‌کرد و همواره بزرگ‌ترین دشمن و عامل نابود کننده دین را ارتجاع و تحجر و دوری از عقلانیت می‌دانست. فقیه نواندیش این روزگار نیز در تقابل و تخالف با همین بنیادهاست و

در پی آن است که روح استبداد، تبعیض، ریا، ظلم، بی پروایی نسبت به حقوق انسانها را از این جامعه باز زداید. وی برای ساختن جامعه ای عاری از خشونت بی پروا و تبعیض بی شرم و عدالت کاذب و آزادی خیالی تلاش می کند. جامعه ای که آرمان مراد و استاد او نیز بوده است. آنچه فقیه متفکر این دوران را به تلاش برای احیای آرمانهای امام و ساختن جامعه بر اساس اهداف و افکار بلند او تحریص می کند همین مسئله است. این دغدغه ای است که شاگرد بزرگ امام را رها نمی کند و فقیه مصلح این عصر خود را در قبال امام، جامعه، دین و مردم مسئول می داند. امید آنکه این هدف و آرمان متعالی و انسانی، روزگاری به شولای واقعیت در آید.

اما آنچه در این مجموعه، تقدیم دوستداران اندیشه های امام می شود، در سه فصل گردآوری شده است.

تلاش کرده ایم تمام گفته ها و ناگفته های حضرت آیت الله العظمی صانعی را که گاهی در پایان درسهای خارج فقه و اصول ایشان آمده یا به صورت مصاحبه ثبت شده است در سه دفتر تنظیم کنیم.

بی تردید، در حال حاضر پرداختن به سیره و روش امام خمینی و بازتاب اندیشه های فقهی و سیاسی ایشان برای نسل جوان، آن هم از زبان و قلم فقیهی نواندیش که هم شاگرد بلا فصل امام بوده و هم بیش از هفت سال، در بیت ایشان حضور داشته، می تواند از تحریفات تاریخی فراوانی نسبت به امام و انقلاب جلوگیری نماید.

این دفتر می تواند گوشه ای از تاریخ معاصر ایران را از گفتار به نوشتار پنداشت، هر چند به برخی از آن گفته ها که مجال انتشار ندارند، اشاره ای کوتاه می نمایم.

ایشان در ۷۱۳/۱۱ (پایان درس نکاح و جلسه ۱۰۹) به مظلومیت امام اشاره کرده و تأکید می کنند که دشمنان امام و انقلاب در پی آن هستند که چهره آن شخصیت ارزشمند جهان اسلام را مخدوش نمایند.

ایشان معتقدند که دشمن آرام و قرار ندارد و این انتقامها، انتقامهای بدریه و حنینیه است و حتی می خواهند با اهداف ایشان (امام) نیز مخالفت کنند و تفسیرهای متضاد با اندیشه علوی و پاک ایشان ارائه دهند.

در تاریخ ۷۶۳/۱۲ (بحث ارث و جلسه ۱۵۹) بر مشی و منش آزادیخواهی امام انگشت می گذارند و می فرمایند: "امام بهترین آزادی هارا برای امت آورد و هیچ گاه مردم را به شرکت در انتخابات ملزم نساخت، چرا که الزام را خلاف آزادی مردم می دانستند، بلکه حضور آنها را به عنوان وظیفه شرعی گوشزد می کردند. مشی و راه تفکر امام این بود که به پا برهنه ها و مستضعفان برسید و به آنها ارزش بدهید و محرومیت زدایی کنید. جمهوری اسلامی نظامی است که با رأی اکثریت مردم اداره می شود، در غیر این صورت جمهوری نیست و آن نظامی که فقها به آن رأی دادند نمی باشد."

در جلسه ۴۹۵ و در پایان درس مکاسب بیع، می فرمایند: "امام انقلابش را از خرد جامعه آغاز کرد و آنها را رشد داد. آن روزها می گفتند چو فرمان یزدان چو فرمان شاه، و صلاح مملکت خویش خسروان دانند



و... اینها یک فرهنگ بود. یعنی اینکه تنها شاه و از ما بهتران همه کاره هستند و مردم هیچ کاره اند. امام آمد این فرهنگ را تغییر داد و فرمود: مردم همه کاره و تصمیم گیرنده هستند.

امام علاوه بر مسائل اجتماعی و سیاسی، خرد و اندیشه در فقه، اصول، عرفان و فلسفه را نیز ارتقاء داد. بیایم خدمتی را که امام به خرد انسانها، خرد فردی و جمعی کرد پاس بداریم و عقلانیت تشیع را بسط دهیم. " و یا در جلسه ۱۹۷ می فرمایند: "امام دقت در فقه را به ما آموخت. هیچ کس مانند امام دقت در فقه را ندارد. ایشان در باب عبادات استیجاری و یا در باب غنا شصت صفحه مطلب دارد، در صورتی که دیگران این بحث را با سی صفحه تمام کرده اند.

تمام آثار امام مملو از درایت، تحقیق و تتبع است. بیایم اندیشه و راه این مرد بزرگ الهی را بییماییم و به احترام کرامت و قداستی که خدا به ایشان داد، فرهنگ او را تداوم بخشیم."

در اینجا ضروری است که به یکی دیگر از گفته های حضرت آیت الله که در مجله اندیشه حکومت، نشریه کنگره امام خمینی و اندیشه حکومت اسلامی شماره اول تیرماه ۱۳۷۸. انعکاس یافته، با اندکی ویرایش، اشاره کنیم:

آیت الله العظمی صانعی در جمع مسئولین کنگره، به چگونگی برگزاری کنگره و برخی نظریات مربوط به اندیشه سیاسی امام و ولایت فقیه می پردازند و می فرمایند: از آنجا که در حوزه به مبانی فقهی و اصولی امام بی توجهی شد، اندیشه های ایشان در هاله ای از ابهام فرو رفته است و برای

بازشناسی آن برگزاری این کنگره لازم و ضروری است. ایشان در ادامه با اشاره به دیدگاه امام در باره نقش مردم، تصریح کرد و گفت: امام تمام وجودش را صرف ملت کرده است. وی از برخی تفسیرهای مربوط به نظریه نامحدود بودن اختیارات ولایت فقیه که به استناد آیه (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ)<sup>(۱)</sup> برای اختیارات نامحدود قائلند، انتقاد کرد و چنین تفسیری را خلاف ضرورت عقل و شرع دانست. آیت الله العظمی صانعی در بخش دیگری از سخنان خود ارزش کار امام را در این دانست که در حوزه علمیه نجف که از زمان شیخ انصاری بدین سو مخالف توسعه اختیارات ولی فقیه بودند توانست اصل و حدود ولایت را به تفصیل بحث کند، گرچه در باره چگونگی و ابزار تحقق آن به صورت علمی بحث نکرد. اما در این باره نیز باید به سخنرانی های امام مراجعه کرد.

وی در تشریح دیدگاه خود در مورد چگونگی نقش مردم در حکومت اسلامی ضمن پذیرش اصل انتصابی بودن ولایت فقیهان، تصرف را در آنچه مربوط به مردم است منوط به اذن مردم دانستند و تأکید کردند: بر این اساس مشروعیت شرعی کار مردم با مردم است و اگر کسی خلافتش را انجام دهد از عدالت ساقط است.

ایشان در ادامه مبنای این برداشت را مهمترین اصل تشیع، یعنی تولای قلبی نسبت به اهل بیت (علیهم السلام) دانست و گفت: لازمه پذیرش این اصل آن است که هرگونه اعمال زور و عملکرد استبدادی غیر قابل قبول

باشد. فطرت انسان بر آزادی نهاده است و هیچ عاقلی زور را نمی پسندد. بنابراین اعمال زور حتی از سوی امام معصوم و جانشینان ایشان به زوال محبت اهل بیت می انجامد و خلاف ضروری ترین اصل تشیع است. معظم له در بخش دیگری از سخنان خود بر آزادی و استقلال حوزه های علمیه و روحانیت شیعه تأکید کردند و عملکرد امام خمینی را در راستای حفظ استقلال حوزه دانستند.

به نظر ایشان وابستگی حوزه به حکومت موجب پیدایی ”روحانیت حکومتی“ می گردد که به جای آنکه برای خدا و مردم حرف بزند، برای رضای حکومت سخن می گوید.

آیت الله العظمی صانعی به این پرسش که آیا بر اساس مبنای انتصاب، عموم فقهای جامع شرایط دارای ولایتند؟ پاسخ مثبت داد و در توضیح آن افزود: گرچه بر مبنای ادله ولایت فقیه همه فقها دارای ولایتند و مردم بر مبنای رضایت خود به هر کس که بخواهند می توانند مراجعه کنند و او نیز حق دخالت دارد، اما از آنجا که در مواردی این امر به هرج و مرج و اختلال نظام می انجامد، باید تنها یک فقیه که مورد قبول مردم است و از سوی آنان انتخاب شده است، در آن حوزه دخالت کند. در این شرایط مداخله دیگر فقیهان در این حوزه نمی تواند مشروع باشد، چراکه سر از استبداد در می آورد. بر مبنای نصب عام فقیهان، امام راحل نیز در زمانی که رهبری نظام را بر عهده داشت مانع از صدور اجازه دخالت در امور حسبیه برای افراد از سوی دیگر

مراجع نمی گردید. به همین ترتیب، وجوہات شرعی به مراجع پرداخت می شد و در ولی فقیه منحصر نگردید.

فقیه نواندیش شیعه در تبیین نقش مردم در تصمیم گیری های حکومت اسلامی بر مبنای آیه ۵۹ سوره آل عمران وجوب مشورت را بر حاکم اسلامی حتی در مواردی دانست که رأی افراد با رأی حاکم مخالف باشد. تنها در این صورت است که مشورت می تواند سودمند باشد و گرنه منحصر کردن مشورت به کسانی که غالباً نظر موافق می دهند و مؤید هستند امری است که زمینه استبداد را فراهم می آورد و استبداد حکومت از اموری است که احتمال آن عقلاً منجز است.



بدون شک تا کنون کتب و مقالات فراوانی پیرامون امام و انقلاب به زیور طبع آراسته گشته است؛ روایات متعددی از حرکت های سیاسی، اجتماعی و سلوک عرفانی امام توسط فرزندان و یاران ایشان نقل شده است. اما آنچه در این نوشتار گردآوری شده است تکرار مکررات نیست، بلکه تأکید بر بُعدی ناگفته یا کمتر گفته از امام انگشت نهاده که توسط شاگرد وفادار وی گفته و نوشته شده است.

لذا این دفتر را می توان گوشه ای از تاریخ شفاهی ایران و انقلاب دانست، آن هم از زبان کسی که در متن این حرکت تاریخی و در کنار رهبر آن بوده است. ذکر این نکته ضروری است که برخی از خاطرات نیز از آثاری مانند: "پای آفتاب" و "برداشت هایی از سیره امام خمینی" استخراج شده که با

ویرایش جدید به تدوین آنها همت گماشته ایم. برای پدید آورندگان این آثار نیز آرزوی سلامتی و موفقیت داریم. در پایان از مسئولان "مؤسسه تنظیم نشر آثار امام خمینی" که برخی گفتگوها را در اختیار ما گذاشتند کمال تشکر و امتنان را داریم. امید اینکه این مجموعه بتواند در دستیابی به اهداف تعیین شده موفق بوده و با عنایت و توجه محققان و خوانندگان گرانقدر به رفع نواقص فائق آییم.

**و آخر دعوانا ان الحمد لله  
معاونت فرهنگی مؤسسه فقه الثقلین  
زمستان ۱۳۸۶**

## زندگی و زمانه آیت الله العظمی صانعی

با نگاهی به زندگی آیت الله العظمی صانعی در می یابیم که ایشان از خاندانی اهل فقه و فقاہت برخاسته اند.

پدر بزرگ مرجع نواندیش شیعه، آیت الله حاج ملا یوسف صانعی، از عالمان بزرگی است که در فقه از شاگردان میرزای بزرگ، رهبر نهضت تنباکو و آیت الله میرزا حبیب الله رشتی از شخصیت های برجسته عصر مشروطیت است. در فلسفه، در کرسی جهانگیرخان قشقایی، آن شخصیت بزرگ و فیلسوف عصر خود، حاضر می شده است.

حاج ملا یوسف، روحانی فقیه، علاوه بر برجستگی علمی و تقوایی، عاشقی دلباخته و محتاطی دقیق و مخصوصاً حامی و پشتیبان محکمی برای میرزای بزرگ بوده است.

اجداد ایشان مانند علی بن محمد، یعقوب و حسینعلی نیز از پاکان و متقیان روزگار بوده اند.

فرزند حاج ملا یوسف شیخ محمد علی نیز در چنین خانه ای و در روستایی به نام ینگاباد چشم به جهان می گشاید و در این بیت معظم و همراه با دیگر بچه ها و پا به پای کشاورزان و زارعان رشد و نمو می کند. او که در شش سالگی پدر مجتهد خود را از دست می دهد، برای گذران زندگی به کار می پردازد، اما همیشه به دنبال گمشده ای بود، تا اینکه در بیست و چهار سالگی به اصفهان می رود و مشی اجداد خود را که تحصیل علم و دانش است، آغاز می کند. جدیت و پشتکار وی به جایی می رسد که حضور بزرگان و آیات آن روزگار مانند: حاج سید محمد باقر ابطحی سده ای، آخوند کاشی، آقا سید محمد باقر درچه ای، شیخ محمد نجف آبادی و حاج شیخ عباسعلی ادیب حبیب آبادی را درک کرده و از علم و دانش آنها سود می جوید.

پدر مرجع متفکر جهان تشیع، علاوه بر فراگیری و تسلط بر فقه، استاد مسلم علم تجوید قرآن نیز به شمار می رفت و دعاهای مأثوره و بسیاری از احادیث را از حفظ بوده و به فراخور هر مجلسی، از آنها بهره می جست. زندگی زاهدانه و ساده، ادب، تواضع، متانت و بزرگواری او به حدی بود که زبانزد خاص و عام بود و اینها همه از نتیجه مجاهدت با نفس و ریاضت عملی ایشان حکایت می کرد.

در این خاندان، شاهد رشد دو فرزند عالم و فقیه هستیم که نتیجه و گنج پر

برکت آن مرد زاهد و با تقوا هستند. هر دو با هدایت پدر، جذب روحانیت می شوند و گردش روزگار آنها را با مکتب فقهی و سیاسی امام خمینی. سلام الله علیه. آشنا می سازد. آنها پا به پای امام در تمام مراحل حساس نهضت و تثبیت انقلاب حرکت می کنند. همگام با مرادشان فراز و نشیب های بسیاری را درک می کنند و بالاخره بالنده و خلاق پیرو امام می شوند و حتی پس از او نیز در یادمان آن بزرگ مرد و حفظ مکتب فکری اش، رنج های می برند.

آیت الله حاج شیخ حسن صانعی، فرزند بزرگ خانواده، از ابتدای جوانی در خدمت امام بود و در خلوت و جلوت استاد خود حضور داشت. وی از کسانی است که سینه اش محرم اسرار امام است و سالها خاطرات و خطرات را در خود جا داده است.

امام در باره ایشان می فرماید:

”نمی دانم از کجای آشنایی ام با تو بنویسم. تو یکی از قدیمی ترین افرادی هستی که در کنار من بوده ای. هنوز سبزه ای بر رخسار نداشتی که صمیمی ات یافتم. سالها قبل از شروع مبارزات پانزدهم خرداد.

تو سرباز گمنام این انقلابی، و خودت می دانی که هیچ چیز بهتر از گمنامی نیست؛ تو فردی هستی که از گذشته های دور خاطرات تلخ و شیرین مبارزات را با خود دارد. زیرکی و کم حرف، دانایی و محتاط، در گرداب مبارزات همیشه دلسوخته بوده ای. کینه ات را نسبت به شاه در کمتر کسی دیده بودم. در بحران ها و فشارها هیچ گاه نسبت به من تردید نداشتی، گرچه گاهی خسته شدی و افسرده.



در کوران فشار دستگاه شاه، تو که مسئول اداره شهریه طلاب بودی وقتی در محاصره دشمن قرار می گرفتی برای اینکه هیچ گونه اطلاعی به دشمن ندهی کم نبود مواقعی که قبوض رسید پول های اخیار را در پانزده سال مبارزه چون غذایی گوارا می خوردی، پاداشت عندالله نیز گوارایت باد. استعدادت، لطافت روح، صداقت چیزی نیست که فراموشم شود. تند خویی و عاقل، از خدامی خواهم عقلت را به تند خویی ات پیروز کند. من کاملاً به تو اطمینان دارم، لذا وکیل من می باشی در تمامی زمینه های شرعی. این چند سطر را نوشتم تا کمی از بسیار حقی که به گردن من و انقلاب داری را ادا کرده باشم. خداوند یار و نگهدار ت باد..."

آری، هنوز سبزه ای بر رخسار نداشت که وارد بیت امام شد و در تمامی کوران زندگی آن بزرگ مرد حضور و ظهور داشت.<sup>(۳)</sup>

اما فرزند دوم این خاندان، شخصیت فرهیخته ای است که سالیان متمادی از انقباس و انوار قدسیه و دانش و اطلاعات وسیع فقهی و اصولی حضرت امام بهره برد و با استناد از مکتب فقهی و بینش سیاسی ایشان، بر کرسی تدریس خارج فقه و اصول تکیه زده و مرجعیت شمار زیادی از نسل امروز را بر عهده دارد.

فقیه ارزشمدار و نواندیشی که با تعهد، پابندی بکارگیری اصول اجتهاد جواهری به نگاهی نو و نافذ در فقاها و استنباط رسیده و خاستگاه بسیاری از معضلات موجود می باشد. ایشان فقه را از قابلیت های ذاتی خود به نظریه کار آمدی در اداره جوامع بشری رسانده است.

بی جهت نیست که امام بزرگوار در باره ایشان می فرمایند:  
”من آقای صانعی را مثل یک فرزند بزرگ کرده ام. این آقای صانعی  
وقتی که سالهای طولانی در مباحثاتی که ما داشتیم تشریف می آوردند،  
ایشان بالخصوص می آمدند با من صحبت می کردند و من حظّ می بردم  
از معلومات ایشان، و ایشان یک نفر آدم برجسته ای در بین روحانیون  
است و یک مرد عالمی است.“

تحقیقاً این همه نو آوری و نواندیشی را در سالها تحصیل و ممارست و  
از خود گذشتگی را در نزد امام فراگرفته و هنوز بر این اعتقاد است: ”اگر  
امام زنده بود، می توانست تمام فتواها، ایده ها و آرمانهایش را در  
چارچوب قانون به منصفه ظهور برساند.“

با چنین آرزویی است که حضرت آیت الله العظمی صانعی همیشه و در  
همه حال و برای دفاع از کیان اسلام و فرهنگ تشیع و بسط عقلانیت  
شیعی، فریاد بر می آورد:

”دنیا بداند اسلام، دین انسانیت، برابری، آزادی و عدالت است، دین  
علم، آگاهی، محبت، رحمت و بخشش است و تشیع ملجأ و مأوای تمام  
ستمیدگان و زجرکشیدگان می باشد...“

ایشان با همین احساس، از غربت تشیع و مظلومیت امامان شیعه در  
عصر تکنولوژی می گوید:

”اگر دنیا و حامیان حقوق بشر، اقیانوس علم و دانش امامان ما را درک  
می کردند و اگر سیاستمداران و روشنفکران و نسل تحصیل کرده می دانست

که شیعه از چه عقلانیت و آزادی ای برخوردار است، هیچ گاه به خود اجازه نمی دادند که ما را تروریسم و اسلام را دین خشونت و نفی انسانها بنامند. اگر متحجران و بد اندیشان، تفسیر متفاوتی از اسلام ارائه می دهند، به فرهنگ انسان سازی شیعه مربوط نمی شود. امروز ما در هجوم تبلیغاتی کارتل های استعماری دنیا قرار گرفته ایم و هنوز ملل دنیا با عظمت و شکوه این دین آشنا نیست. هنوز با دعاهای شیعی که سرشار از انسانیت و کرامت است بی گانه اند. امروز باید روشنفکران و اسلام شناسان. که هم جوامع بشری را می شناسند و هم این فرهنگ را. با اندیشمندان سایر مذاهب برای نیل به مشترکات انسانیت گفتگو کنند، چرا که کتاب آسمانی ما بر کرامت انسانی (وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ) <sup>(۳)</sup> تأکید کرده است. به همین جهت است که بنده همیشه به همه، مخصوصاً روزنامه نگاران، خبرنگاران و روشنفکران خارجی گفته ام که اسلام، دین آزادی و مساوات است، سیاه و سفید، زن و مرد، همه انسان هستند و ملاک برتری آنها، تقوا و درستکاری آنهاست (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ) <sup>(۴)</sup>.

اینک مرجع متفکر شیعه با همین فریادهای دردمندانه و به خاطر حفظ اسلام و پاسداری از ارزشهای دینی، ملجأ نسلی شده که می تواند عشق به تشیع و وفای به عهد را، افتخار خود بشمارد تا جایی که خدا هم ایشان را از لطف خود بهره مند ساخته و به دستاوردهای بزرگی در حوزه اندیشه و فقه رسانده است.

فرایند این همه مجاهدت علمی و سیاسی را می توان در نظریه های نو و

محققانه ی معظم له در بخش عبادات و معاملات و مناسبات اجتماعی و حقوقی، عدالت، نفی تبعیض، کرامت و حرمت انسان، امنیت فردی، اجتماعی و جهانی، آزادی، وفای به پیمان، مساوات در برابر قانون و حقوق معنوی نظاره بود. به طور نمونه:

۱. عدم شرطیت مرد بودن در مرجعیت دینی.
۲. تساوی زن و مرد در قصاص نفس و اطراف.
۳. تساوی دیه زن و مرد در دیه نفس و اطراف.
۴. ارث بردن زن از تمام اموال شوهر در صورت نبودن وارث دیگر.
۵. ارث بردن زن از همه اموال شوهر (از عین منقولات و از قیمت غیر منقول).
۶. غیر مسلمان همانند مسلمان از مسلمان ارث می برد.
۷. مال و جان غیر مسلمان همانند مسلمان محترم است.
۸. دیه غیر مسلمان با دیه مسلمان برابر می باشد.
۹. تساوی غیر مسلمان و مسلمان در قصاص.
۱۰. با نبود پدر، مادر برای حضانت فرزند بر پدر بزرگ اولویت دارد.
۱۱. اختصاص حرمت ربایه به ربای استهلاکی و عدم حرمت ربای استنتاجی.
۱۲. رفع حرمت سقط جنین قبل از چهار ماهگی به واسطه حرج و مشقت غیر قابل تحمل مانند بیماری جنین.
۱۳. سن بلوغ دختران با نبود سایر شرایط سیزده سال قمری می باشد.
۱۴. مادر هم مانند پدر در قتل فرزند قصاص نمی شود، مگر آنکه قتل به علت اغراض شخصی مانند دشمنی در طمع در مال و پست و ریاست و

یا فاش نشدن خیانتها و امثال آن باشد که در آن صورت اصل کلی قصاص، هم در مورد پدر و هم در مورد مادر ثابت است. این موارد نمونه هایی از منظومه فکری، فقهی این فقیه نواندیش است که او را در زمره فقهای قرار داده است که جوانب مختلف موضوعات جامعه‌ی جهانی را با توجه به تحولات زمانه و شناخت درست از مناسبات پیچیده حاکم بر دنیای روز مورد ارزیابی عالمانه قرار می دهند. اما این ارزیابی عالمانه خود برگرفته از فقه تشیع است که آیت الله العظمی صانعی متد جدید فقهی را علاوه بر استعداد و توانایی خود از محضر حضرت امام فرا گرفته است. آری، آنچه آمد بدان جهت است که ضمن آشنایی با این خاندان، به چرایی این نکته نیز بیندیشیم که چرا می خواهیم امام را از زبان مرجع و فقیه اهل بیت عصمت و طهارت شیعه (علیهم السلام) حضرت آیت الله العظمی صانعی بشناسیم؟







## امام: الگوی مردم‌داری و حکومت<sup>(۵)</sup>

شاگرد برجسته امام، ایام چهاردهم و پانزده خرداد را به احترام امام، شهدا، جانبازان و خانواده‌های صبور و مقاوم آنها تعطیل می‌کرد. معظم له در بیان علل تعطیلی درس خارج فقه و اصول خود فرمودند: تعطیل کردن مباحثه قبل از بیست و پنجم خرداد خیلی مرسوم نبود. نه در زمان آقای بروجردی (قدس سره) و نه بعد از آن. قبل از پانزدهم خرداد ۴۲، بعضی‌ها درس را تعطیل می‌کردند، ولی اساس، آن طور که من به خاطر دارم، بر این بود که درسی تعطیل نشود. اما بعد از جریانات پانزدهم خرداد ۴۲، بحث در حوزه به صورتی دیگر در آمد. ما موافق تعطیلی نبودیم، چرا که می‌خواستیم از فضای آن روز، استفاده بکنیم و پیام پانزده خرداد را ترویج کنیم. ولی آنهایی که موافق تعطیلی بودند



می گفتند: در پانزدهم خرداد، نسل جوان از حوزه حرکت می کند و برای آنها یا برای حوزه دردسر ایجاد می شود. اما بنده بعد از پیروزی انقلاب و بعد از رحلت امام - سلام الله علیه - بنا را بر این گذاشتم که درس را قبل از چهاردهم خرداد تعطیل کنم، آن هم به احترام زمانی که امام از دست ما رفته و در جوار قرب حق قرار گرفته است. روز پانزدهم خرداد هم درس را به اعتبار شهادتی که خالصانه برای اسلام، برای مرجعیت، برای فقه و فقاہت، برای زهد و عرفان جان دادند تعطیل می کنیم.

### بخش هایی از زندگی امام

ما باید امام را بشناسیم، نه فقط به اسم و تاریخ تولد و پدر و مادر. پدر و مادر امام را بشناسیم، اقوام امام را بشناسیم تا بفهمیم مقتضیات وراثت هم اثر خودش را گذاشته است. ائمه (علیهم السلام) را هم اگر این طور بشناسیم، خوب است. در زیارت وارث می خوانیم:

”أشهد أنك كنت نوراً في الاصلاب الشامخه والأرحام المطهره لم تنجسك الجاهليه بانجاسها ولم تلبسك من مدلهمات ثيابها“<sup>(۶)</sup> تا آخر. شناخت اساسی، این است که راه و اندیشه های امام امت، را بشناسیم و بشناسانیم.

ایشان عالمی عامل به جمیع معنا بود. باید مشی و روش او را در زندگی اسوه قرار دهیم. قطره قطره خون شهدا گواهی دادند به اینکه امام، انسان

والایی است. هزاران ساعت انسانهای بزرگی که به زندان رفتند، ثانیه به ثانیه در زیر شکنجه و فشار، شهادت دادند که امام انسان والایی است. آنها که از زندگی و تجارت شان بخاطر اسلام، امام و نهضت گذشتند و فشارها را تحمل کردند واقعیت ها را گواهی دادند.

عزیزان! "اربعین" امام را مطالعه کنید و برای مردم عنوان کنید. کتابهای عرفانی امام را مطرح کنید. به مردم بگویید که امام به آن عرفانی علاقه داشت که در کنارش مبارزه باشد، نه عرفانی که فقط بنشینند و بگویند: "نه، ما مبارزه کاری نداریم و فقط، ما با خدا ارتباط داریم". مرحوم شاه آبادی استاد عرفان ایشان، نیز مردی مبارز بود. امام ایشان را با عنوان "روحی فداه" خطاب می کرد.

شخصیت علمی امام را می توان، در کتابهایش جستجو کرد. مردم نیز با شور و شعورشان، رهبری سیاسی ایشان را پذیرفتند و بیعت کردند. نیازی به معرفی من ندارد. مردم ایشان را بهتر از بنده، که خیلی هم به امام نزدیک بوده ام، شناخته اند. خانواده های شهدا، آزادگان، روحانیون عالی مقام، علما، مراجعی که به امام علاقه داشتند، همه معرف امام هستند. حالا اگر هم ما خدای ناخواسته در معرفی کوتاهی کنیم، به شناخت مردم، ضرر نمی زند. به نظر من معرفت مردم نسبت به امام به جایی رسیده که بالاتر از آن نمی شود معرفی کرد؛ به همین جهت است که اسوه و الگو قرار می گیرد.

اما ما باید ببینیم چقدر کارهای امام را فهمیده ایم و می توانیم الگو قرار بدهیم. باید ببینیم امام چگونه احادیث را معنا می کرد و ما حدیث را با

چه دقتی باید نگاه و معنا کنیم؟ لذا معتقدم باید "اربعین" امام را با دقت مطالعه کرد و نحوه توجه به حدیث را از ایشان آموخت.

برای مثال حدیث بیست و نهم از "اربعین" امام را برای شما مطرح می‌کنم. این حدیث وصیتی از رسول الله (صلی الله علیه وآله) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) است.

حضرت امام، قبل از آنکه وارد بحث بشود، "بتقریر منی" می‌گوید: از نحوه بیان رسول الله (صلی الله علیه وآله) بر می‌آید که این حدیث خیلی اهمیت دارد. برای اینکه پیامبر (صلی الله علیه وآله) اولاً به علی (علیه السلام) وصیت می‌کند؛ یعنی مورد وصیت این قدر با اهمیت است، باید به علی (علیه السلام) بگوید که باب علم است و کسی است که هیچ عملی را از عبادات فروگذار نمی‌کند:

بعد خودش اشکال می‌کند و جواب می‌دهد. می‌نویسند که نگویید این را به علی (علیه السلام) گفته که دیگران بفهمند: "ایاک أعنی و اسمعی یا جاره"<sup>(۷)</sup>. می‌گوید: عبارت "فی نفسک" قرینه برخلاف است: "یا علی أوصیک فی نفسک بخصال"<sup>(۸)</sup>.

می‌گوید: "ایاک اعنی" نیست، "فی نفسک" دارد.

بعد می‌گوید: در روایات آمده که ائمه (علیهم السلام) به خود ائمه سفارش می‌کرده‌اند، پدر به پسر سفارش می‌کرده است. امام می‌نویسد در آن وصیت نامه امیرالمؤمنین (علیه السلام) در آن لحظات آخر زندگی اش به حسن و حسین (علیهما السلام) می‌گوید: "أوصیکما و جمیع ولدی و أهلی و من بلغه"

کتابی<sup>(۹)</sup>. اینجا می توانیم بگوییم منظور حسن و حسین (علیهما السلام) نبوده اند. خود حسن و حسین (علیهما السلام) را تقسیم آنها قرار می دهد. پس وصیت به علی (علیه السلام) گویای این است که مطلب مهم است. علی بن ابی طالب (علیه السلام) که دیگر احتیاج ندارد به او بگوییم: مواظبت کن، مراقبت کن، یادت نرود، عمل کن. "اوصیک فی نفسک بخصال فاحفظها عنی". علی! مواظبت کن. علی! با دقت گوش بده. علی! مراقب باش نکند یک وقت ترک کنی. پیامبر (صلی الله علیه وآله) به علی (علیه السلام) می گوید: "فاحفظها". بعد پیامبر (صلی الله علیه وآله) دعا می کند: "اللهم اعنه". خدایا! علی را یاری کن تا بتواند به این وصیتها عمل کند.

باز می گوید: نکته ای که در خود حدیث شاهد بر اهمیت است اینکه پیامبر (صلی الله علیه وآله) با نون تأکید ثقیله مطلب را بیان کرده است: "اما الاولی فالصدق. ولا یخرجن من فیک کذبه أبداً".

امام می نویسد: همین که پیامبر (صلی الله علیه وآله) تکرار کرده دلیل بر این است که مطلب دارای اهمیت و ارزش است که با تأکید بیان کرده است. من تأکید می کنم که اول: "اربعین" را نگاه کنید. دشمنان انقلاب و اسلام خواسته اند امام را فراموش کنند. امام در اول "اربعین" سنت حسنه اجازه حدیث را از مشایخ خودش که بعضی از علمای اصفهان بوده اند تا "کافی" نقل کرده است. بعد می گوید: "وبالسنند المتصل". در هر حدیثی می گوید: "وبالسنند المتصل".

امام به این سنت حسنه عنایت داشت. بنده تا به حال نتوانسته ام کسی را پیدا کنم که این گونه اجازه سلسله حدیث داشته باشد. به بعضی از بزرگانی که فکر می کردم آنها در مسائل خبره هستند گفتم شما این گونه اجازه حدیث سراغ دارید؟ گفتند: نه.

“اربعین” امام را مطالعه کنید، در هر صفحه اش مطلب دارد. شما می گوید عبادات توقیفی است، یعنی نمی شود نماز صبح را به جای دو رکعت چهار رکعت بخوانیم. حمد را به جای یک بار دوبار بخوانیم، اما هیچ وقت فکر کرده اید چرا توقیفی است با یک بیانی که خیلی راحت بشود پذیرفت؟ فقط می گوئیم: خدا، عالم به مصالح و مفاسد بوده و این گونه مطلب را می پذیریم.

امام علت آن را با چند جمله زیبا بیان کرده که من لذت بردم. می نویسند: عبادت یعنی ثنای خدا گفتن. ثناگویی کسی به این است که انسان او را بشناسد و بداند چگونه ثنایش را بگوید. شما اگر بخواهی ثنای یک آدم بی سواد را بگویی این ثنای اوست؟ نه به این خاطر که او بی سواد است، پس ثنا حساب نمی شود. شما خصوصیات روحی وی را نمی دانی که در خانه اش به زن و بچه خود ظلم می کند. می گویی: به! به! چه آقایی! چقدر خوب با زن و بچه اش رفتار می کند! این ثنا نیست.

عبادت ثناست. ثنای خدا باید از زبان خود خدا برسد که صفات خودش را می شناسد و به عمق آنها اطلاع دارد، ما چگونه می توانیم ثنای او را بگوئیم. برخی گفته اند: برای عرض ادب به خدا ما بیاییم این گونه باشیم. این نگاه،

خداوند را یک آدم عادی فرض کرده اند که دیگران در مقابلش باید چنین و چنان کنند. ثنا باید از جانب خودش بیاید که به صفات و خصوصیاتش آشناست. پس این گونه حدیث معنا کردن را از "اربعین" امام در بیابیم.

دوم: از امام بیاموزیم که هیچ گاه مایوس نشویم. هیچ گاه در مسیر هدفی که درست تشخیص داده ایم و برای خدا بوده است از هدفمان برنگردیم. در سال ۴۲ طلبه ها را زدند و شهید کردند. برخی از آنها خون آلود به منزل امام آمدند، چون جز آنجا پناهی نداشتند. برخی می گفتند: چون امام تند روی کرده این حوادث پیش آمده است. امام که این وضعیت را دید فرمود: "هنیئا لکم مرحبا بکم، اینها (حکومت طاغوت) نفسهای آخرشان را دارند می کشند".

طلبه ها و مردم را سرکوب کردند ولی هیچ کس قدرت ابراز مخالفت نداشت، امام فرمودند: "اینها نفسهای آخرشان را می کشند"، چون به هدف مقدس خود ایمان داشتند و تا آخر هم مایوس نشد. همین استقامت و ایمان ایشان، مردمی ساخت که تاریخ کمتر مشابه آن را دیده است.

سوم: از امام مبارزه و ایستادگی یاد بگیریم. قبل از سال ۴۲ کمتر در تاریخ سراغ داریم که روحانی ای زندانی، شکنجه و شهید شده باشد و اگر می خواستند کسی را شهید کنند، با آمپول هوا آنها را از بین می بردند، ولی زندان نمی کردند. امام آمد و یاد داد که اسلام احتیاج به فداکاری دارد، و آدم باید به خاطر خدا زندان برود، شهید بشود و شلاق بخورد. یادم می آید که موهای صورت مرحوم آیه الله ربانی شیرازی را دانه دانه کردند، ولی باز ایستادگی کرد.

آن وقت کج اندیشان و متحجران، چه فشارها و تهمت هایی که به امام نزدند. درست بخاطر دارم که یک روزی در تهران، وقتی از منبر پایین آمدم، یک شخص روحانی به من گفت: این آقای شما، آبروی روحانیت را برد. گفتم: چطور، گفت کاری کرد که مأموران به خانه اش بریزند! گفتم اگر این آبروریزی است که قبلاً مأموران بنی امیه و بنی عباس به خانه ائمه و یاران ایشان می ریختند.

چهارم: از امام فقه و اصول یاد بگیرید. مباحث علمی ایشان را مطرح کنید و اشکال نمایید.

یک وقت به امام گفتند: چرا شما این قدر به مرحوم نایینی اشکال می کنید؟ چون وقتی ایشان به مرحوم نایینی اشکال می کرد به دهها مورد می رسید، می گفتند: آقا! مرحوم نایینی از اعظم و بزرگان حوزه است. فرمود: "چون بزرگ است من حرفش را نقل می کنم والا اگر آدمی بود که اهمیت نداشت، من حرفش را نقل نمی کردم."

محقق نایینی در "تنبیه الامه" اش وقتی حکومت اسلامی را مطرح می کند می گوید: حکومت اسلامی حکومتی است بر پایه ی آرای مردم، رضایت مردم و مشورت مردم. آنجا در باره ی اجازه فقها می گوید: ما اجازه ی فقها را با فرستادن چهار تافقیه به مجلس حل کردیم و غیر از این نمی توانیم انجام دهیم. در غیر این صورت فقها زندان می روند، شلاق می خورند و آنها را از بین می برند. امام آمد و فرمود: با اینکه می دانیم زندان می برند و شلاق می زنند و صدمه می زنند، می ایستیم و حکومت اسلامی ایجاد می کنیم.

امام، حکومت اسلامی را به عنوان یک درس فقهی در نجف شروع کرد. نجفی که درس "مکاسب" از درسهای رایج آن بود. شیخ انصاری در "مکاسب" راجع به ولایت فقیه می گوید: "دون اثبات ذلک خرط القتاد"<sup>(۱۰)</sup>. درست است که در کتابهای دیگرش خلاف این را گفته ولی در اینکه ولایت فقیه به طور مطلق و بدون قید حسبه باشد، این جمله را می گوید. اصل ولایت بین فقها مسلم بوده، اما کم بحث شده بود. لذا کسی که از قم به آنجا رفته مباحث ولایت فقیه و حکومت اسلامی مطرح می کند. دشمنان حوزه علمیه قم به بعضی از علمای نجف تفهیم کرده بودند که قمی ها سواد ندارند، روضه خوان هستند. امام رفت آنجا اثبات کرد مرحوم آقا شیخ عبدالکریم (قدس سره) آقا شیخ محمدرضا اصفهانی (قدس سره) و بزرگان دیگر ملا هستند.

امام در نجف در کنار "مکاسب" شیخ در کنار "حاشیه" مرحوم ایروانی (قدس سره) در کنار دیگر درسهایی که در نجف بود بحث "ولایت فقیه" را مطرح کرد. ولایت به معنای استبداد نیست. ولایت یعنی تبعیت از قانون خدا. امام در بحث ولایت فقیه خود نکات بسیار جالبی در کتاب "البیع" دارد که اگر شما با دقت مطالعه کنید دقت و نوآوری امام را در می یابید.

پنجم: از امام یاد بگیریم که همه چیز مربوط به ملت است. ایشان می فرمود: تاریخ مثل ملت ما سراغ ندارد. برای اینکه آنهایی که اطراف امیرالمؤمنین (علیه السلام) بودند دل او را گاهی خون



می کردند ولی این ملت یک بار هم امام را ناراضی نکرد. امام محیط به تمام دردهای جامعه ی ما بود و این از نامه ها و سخنانشان معلوم است. آنجا که سخن از احتمال شکنجه در زندانها شد، هیئت بررسی تشکیل داد و قاطعانه ایستاد و جلوگیری کرد. در رابطه با دادسراهای انقلاب، با همه ی خدماتی که داشتند و با همه ی فداکاری هایی که کرده بودند به ایشان خبر دادند که در بعضی از شهرها به افراد ظلم کرده اند بعضی از آدمهایی که انقلاب را قبول نداشتند آمده اند که مردم را به انقلاب بدبین کنند، لذا امام آن پیام هشت ماده ای را صادر کردند.

این نکته هم روشن است که وقتی می گوئیم مردم حاکمان واقعی هستند، مربوط به مصالح اجتماعی است. مردم درباره حد زنا، شرب خمر، زکات، حدود و دیات دخالت نمی کنند. بحث ما بر سر "ما لانس فیه" است. به قول مرحوم نایینی بحث سر "مصالح نوعیه" است و به قول مرحوم امام بحث بر سر "مصالح جامعه" است. خدا آنجا یک قانون بیشتر ندارد. امور جامعه که "لانس فیه" است یک حکم دارد. مصلحت جامعه با تشخیص خود جامعه یک حکم بیشتر ندارد. لذا ما نسبت به مصالح جامعه اصلاً خلاف شرع نداریم. اگر نمایندگان محترم بودجه ای تصویب کردند و حرامی در آن نبود، تصویب بودجه "ما لانس فیه" است. اینجا خلاف شرع دیگر معنا ندارد، چون نمایندگان مصالح را دیده اند و بودجه ای را تعیین کرده اند، لذا معنا ندارد که بگوئیم خلاف شرع است.

آنها سوگند یاد کرده اند که برخلاف قانون اساسی عملی و حرفی نگویند. اگر هم اشتباهی رخ داده، شورای نگهبان تصمیم گیری می کند. خلاف شرع در "ما فيه النص" است در "ما لا نص فيه" هم انتخاب با مردم است. رأی و نظر مردم شرط است، همان که قانون اساسی می گوید. هیچ عقلی باور نمی کند که اسلام رأی و نظر یک نفر را بر رأی و تشخیص و نظر عامه مردم مقدم بدارد و مردم را تحقیر نماید. ولو صاحب نظر خاتم الفقها والمجتهدین شیخ انصاری (قدس سره) باشد. مردم می گویند: ما بودجه مان را می خواهیم این طور تصویب کنیم و حرامی هم در آن نیست، شیخ انصاری به فرض محال نمی تواند بگوید بودجه این طور باشد. ایشان حق ندارد نظرش را اعمال کند، برای اینکه مردم نمی خواهند و این عمل اثباتاً سر از اکراه و استبداد در می آورد. اثباتاً مردم می گویند: این حکومت آمده می خواهد رأی خود را بر ما تحمیل کند. این دین می خواهد رأی خودش را بر ما تحمیل کند: (وَسَأَوْرَهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ) <sup>(۱۱)</sup> یعنی (فاذا عزم) از اکثریت متابعت کن. اگر با اقلیت مشورت کنیم و دنبال اقلیت برویم، خلاف عقل همه عقلای عالم است. اگر باز مشورت کنیم ولی دنبال رأی خودمان برویم، این هم خلاف عقل همه عقلای عالم است. چون حاکم به عنوان حاکم صحبت می کند نه به عنوان عالم به غیب: (قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ) <sup>(۱۲)</sup> (انما أفضی بینکم بالبینات) <sup>(۱۳)</sup>.

پیامبر(صلی الله علیه وآله) می خواهد نحوه حکومت کردن را یاد بدهد، نمی شود به علم غیث عمل کند والا نمی تواند الگوی حکومتی برای آیندگان باشد. پیامبر درست است عقل کل می باشد، اما آنجایی که باب مشورت است و به ما می خواهد شیوه حکومت اسلامی را یاد بدهد، مشورت می کند.

اگر ما اسلام را آن چنان که هست بشناسیم، تمام بشریت در آن صورت یک حقوق بشر دارد که در تاریخ نمونه ندارد. اسلام دین عشق است. مردم باید به حکامشان علاقه مند باشند. حکام نباید کاری بکنند که مردم به آنها علاقه مند نباشند. و اگر خلاف میل مردم عمل کنند، خلاف شرع است. حکام نباید کاری بکنند که مردم به اسلام و حکومت اسلامی بدبین بشوند.

این مردم خودشان بهتر می دانند. ما باید زندگی شان را به دست خودشان بدهیم، تا آن را اداره کنند. فوری نگویید. این اشکالی را که به میرزای نایینی هم کردند. آقا: (وَ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ) (وَ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ). آنها برای اعتقادات است نه برای امور زندگی. امور جامعه یعنی امور دنیای مردم "ما لانص فيه".



## عدالت و بعثت انبیاء<sup>(۱۴)</sup>

با مطالعه ی تاریخ و نگاهی به بعثت انبیا، چیستی و چگونگی ارسال رسل، نزول قرآن و تدوین فقه آشکار می گردد.

فقیه نواندیش شیعه در پایان درس خارج فقه، که با سیزدهمین سالگرد ارتحال امام تقارن یافته، تأکید کردند که باید نسبت به قرآن، فقه، وظیفه عالمان، محققان و چگونگی ارتباط داشتن با قرآن، گفتگو کرد. باید آگاه شد که انبیا برای چه هدفی آمده اند و قرآن به عنوان آخرین معجزه الهی، چه نقشی در ساختار و فرآیند کمی و کیفی بشریت و مخصوصاً پیروان خود دارد.

ایشان با طرح یک سؤال ساده اما تفکربرانگیز فرمودند: قرآن چه روشی دارد و ما چه باید بکنیم؟ باید ببینیم انبیا چه می کردند و ما که اینک بر مسند آنها تکیه زده ایم، چه کاری باید انجام دهیم. می دانیم که یکی از

اهداف انبیا، این بود که مردم را با حقوق خود آشنا سازند. آنها را به حقوق خود قانع سازند. لذا با این شناخت، هیچ نیازی به اجرای عدالت نیست، چرا که عدالت محقق می گردد.

تلاش آیت الله العظمی صانعی برای بسط این موضوع و ربط آن به حاکمیت امام و تأسیس نظام جمهوری اسلامی، از آنجا ناشی می شود که اصول و اساس تفکر معظم له بر این مبنا استوار است که به نقش مردم در ظهور و سقوط حکومتها، احترام می گذارد و آن را برگرفته از اندیشه های حضرت امام ذکر می کنند.

آیت الله العظمی صانعی در پایان درس خود به آیه (لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ)<sup>(۱۵)</sup> اشاره کردند و فرمودند: منظور از این آیه چیست و چه پیامی برای ما دارد؟ فرق بین عدالت و قسط که در سوره مبارکه حدید آمده، این است که عدالت قابل اجراست ولی قسط از درون انسانها سرچشمه می گیرد. قسط موضوعی است که مردم به حق خودشان قانع باشند و ظلم یا تضییع حقی در کار نباشد.

هدف از فرستادن پیامبران و نازل شدن کتب آسمانی، اقامه قسط است. ما اگر بخواهیم در این مسیر حرکت کنیم باید عمل و گفتار ما به نحوی باشد که مردم از درون به حق خودشان قانع شوند، اما اگر نتوانستیم این کار را انجام بدهیم، نه تنها مردم از درون به قسط نرسیده اند، بلکه از رفتار ما الگو می پذیرند و اعمال ناپسند نیز به نام ما تمام می شود. همه

ما موظف هستیم مردم را به اسلام دعوت کنیم و خوبی ها را بگوییم و به آنها عمل کنیم. از اسلامی سخن بگوییم که در آن به دنیا نیز توجه می شود. ما باید در هنگام معرفی قرآن و احکام آن به گونه ای عمل کنیم که با فطرت انسانی سازگار باشد. (إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمٌ)<sup>(۱۶)</sup> فطرت انسانها با ظلم بیگانه است و این از بدیهیات عقل است. ما نباید اسلام را طوری معرفی کنیم که غیر مسلمانان فکر کنند این دین با تضييع حقوق انسانها و خشونت نسبت به یکدیگر موافق است. فطرت اسلام، فطرت منطقی، گفتن و شنیدن است، نه بریدن و قطع کردن. ما همه مسئول هستیم که نگذاریم شبهه ای در ذهن مردم ایجاد شود و اگر چنین شد، نمی توانیم بگوییم که شبهه اصلاً نباید در ذهن شما بیاید. امام معتقد بود باید طوری مملکت را اداره نمود و سیاست را پیاده کرد که اگر به کسی ضرری رسید، نگویند از اسلام و روحانیت است، بلکه با آشنایی به حقوق خود، بگویند که از "فرد" است نه اسلام و دین. امام بر این اعتقاد بودند که مردم باید حقوق خودشان را مطالبه کنند. تعیین حکومت و دولت نیز از حقوق ایشان است، اگر چنین شد، دیگر به هیچ کسی اشکال وارد نیست، زیرا خود ملت این انتخاب را کرده و تحمیلی در کار نبوده است. بنده به شما توصیه می کنم برای حفظ ارزشها و تبیین قسط و عدالت اجتماعی، فقه امام را زنده نگاه دارید. ایشان علاوه بر اینکه سیاستمدار، فیلسوف و اصولی بزرگ بود، یک فقیه دور اندیش بود که با شناخت

افکار و اندیشه های وی، بسیاری از مشکلات کم می شود. ما برای اینکه در آن برهه از تاریخ. زمانی که ایشان را به عنوان حاج آقا روح الله می شناختند. به طلاب و سایرین بفهمانیم که امام فقیه و مجتهد است، سراسر فیضیه را می پیمودیم و در راه و با صدای بلند مباحثه می کردیم و می گفتیم که حاج آقا روح الله چند اشکال به نایینی یا مقدس اردبیلی دارد و یا چند اشکال به حاج آقا رضا همدانی وارد کرده است. ما مدتها این حرکت را وظیفه خود قرار داده بودیم که بگوییم امام فقیه و مجتهد است. در زمانی که ایشان را به خاطر تدریس فلسفه، فقیه نمی دانستند و لیوان فرزندش (حاج آقا مصطفی) را آب می کشیدند، با صدای بلند می گفتیم که امام فقه و اصول هم دارد. متأسفانه امروز هم فقه امام مظلوم است. نقل مباحث و گفتگوهای فقهی امام کمرنگ شده و بنده در این ایام از بزرگان حوزه، که مفتخر به شاگردی امام هستند، خواهش می کنم و تقاضامندم که در کنار بحث "لمعتین"، "تحریر الوسيله" را نیز مطرح کنند. نسل جوان حوزه باید با افکار امام در مکاسب، بیع، خیارات آشنا شود.

امام را در بیع السلاح، در ولایت ولات جور و در اصحاب اجماع ببینید. احیای فقه امام وظیفه اساتید بزرگی است که سطوح عالیه را مانند مکاسب و رسائل و... تدریس می کنند. اینها باید حق امام را بر حوزه های علمیه ادا کنند.

با طرح این مباحث، فقه امام زنده می شود و از مظلومیت بیرون می آید. باید این حلقه مفقوده، که از زمان مرحوم حاج شیخ

عبدالکریم حائری تا الآن، ادامه یافته، احیا شود و به حلقه متصله برسد. مبانی حاج شیخ مأخوذ از حاج سید محمد فشارکی و از میرزای شیرازی است، نگذارید این حلقه، مفقود بشود. عزیزان! بیاید امام را از مظلومیت فقهی نجات دهیم. چرا همه امام را در بعد سیاسی زنده نگه داشته اند و لی در بعد فقهی فراموش کرده اند. در پایان، به یاد کلام امام درباره صاحب جواهر افتادم و من اینک همان کلام را خطاب به امام می گویم: بیان و قدرت سخن از توصیف شما عاجز است. امام، روزگار عقیم است تا مثل شما را پرورش دهد. شما در تحقیق، تدقیق، باز کردن مسائل و حل کردن آنها و نیکویی درک و روشنایی اندیشه و احاطه به اطراف همه مسائل و آثار و ادله، نمونه ندارید. شما علاوه بر همه اینها، هم عالم معقول بودید و هم عالم در منقول و محقق. این شما بودید که موارد خلط بین مسئله تکوین و تشریح را بیان فرمودید.





## سختی و شکنجه در راه اسلام<sup>(۱۷)</sup>

از نکته هایی که در سیره و روش امام ضبط و ثبت شده، اهمیت به فداکاری مردان و زنان مسلمان است. تحمل سختی ها، انسان را آبدیده می سازد و نهایتاً برای تثبیت ارزشهای دینی نیز مؤثر می افتد.

حضرت آیت الله العظمی صانعی، با درک این نکات ظریف و محوری، در بسط و گسترش آن لحظه ای درنگ را جایز نمی دانستند و لذا در هر موقعیتی به آنها اشاره می کنند. علاوه بر اینها، توجه و اهتمام به زنده نگاه داشتن یاد و نام امام، در هر جایی نیز مورد توجه ایشان قرار می گرفت. ایشان این مهم را چنین طرح کردند:

مرحوم آیت الله غفاری (قدس سره) که با شکنجه شهید شد، از بزرگانی بود که به خود اجازه نمی داد نام امام را بدون القاب ذکر کنند. آنها در آن

برهه از تاریخ، همیشه از عنوان آیت الله العظمی استفاده می کردند و این نوع برخورد را مجد و عظمت امام می دانستند، در صورتی که آن زمان، امام را حاج آقا روح الله می نامیدند.

اما امام نیز برای تقویت و تثبیت دین، از هیچ شعار و شعوری کوتاهی نکرد. ایشان در نظر داشتند به هر وسیله نام اسلام و عزت دین را در هر لحظه زنده کنند. یادم می آید وقتی که امام را در پانزده خرداد ۴۲ دستگیر کردند و به زندان افکندند، فرمودند: "والله، وقتی مرا می بردند، عزت اسلام را حفظ کردم". در تنهایی و غربت زمانه، حاضر به التماس نشد و یک جمله که حاکی از پشیمانی باشد بر زبان جاری نساخت. زندان را به جان خرید، تبعید در دیار غربت را پذیرفت، ولی لحظه ای کوتاه نیامد. سکوت و فریاد او و یاران شهیدش (آیات و فقهای بزرگی چون سعیدی، بهشتی و غفاری) بر پیشرفت مکتب مبارزه و تحول بشریت و توجه انسانها به اسلام، فرهنگ تشیع و نوع نگرش علمای دین، روز به روز نضج و شدت گرفت. امام و یاران ایشان در همان سالها نیز گمنام بودند. از طرفی بودند شخصیت هایی که مصلحت اسلام را در سکوت می دیدند و افقهای فکری شان آینده را نمی دید. آنها بر این نظر بودند که ما نمی توانیم پاسخ یک خون ریخته شده را بدهیم.

آیا غربت بالاتر از این بود که وقتی برخی می خواستند به درس اخلاق امام خمینی بروند، وضو می ساختند، ولی مورد خطاب قرار می گرفتند که مگر درس صوفی گری هم وضو می خواهد؟! این

طعنه ها را مردم کوچه و بازار یا روشنفکران غرب زده نمی گفتند. این برخوردهای سخیف را برخی از متحجّرین، مقدس نماها و روحانیون، انجام می دادند. این طرز برخورد با امام بود و تمام تلاشها نیز برای این بود که ایشان را از صحنه خارج سازند.

امروز هم پس از گذشت یک دهه از ارتحال امام، باید مواظب بود که امثال ما، اندیشه و راه ایشان را از صحنه خارج نکنیم. باید حرفها و نظریات امام مطرح شود، مخصوصاً تأکید می کنم نظرات فقهی و اصولی اش آسیب نبیند. آنهایی که در نجف بودند و کسانی که با اندیشه امام آشنایی دارند، آنها را بازگو کنند، بنده هم به اندازه توان، استعداد و قدرتم آنها را ذکر می کنم. با گفتن و زنده نگه داشتن روزهای با امام بودن، عظمت و شخصیت ایشان فراموش نمی شود. اگر امام برای مجد و عظمت اسلام رنج ها کشید، ما هم وظیفه داریم که افکار بلند ایشان را زنده نگه داریم. بخاطر دارم که هشت سال تمام از مسجد سلماسی تا خانه با ایشان بودم و هر روز هم سؤال می کردم. یک بار اتفاق نیفتاد که چهره اش متغیر شود و اخمهایش را در هم بکشد. با تمام حوصله و سعه صدر به سؤالهایم گوش می داد و پاسخ می داد.

به یاد دارم که یک روز در مدرسه فیضیه، یکی از خدام، سیلی محکمی به طلبه ای که تازه مقدمات را شروع کرده بود زد. وقتی امام متوجه شد، به او گفت دیگر به فیضیه نیاید تا اینکه مرحوم شیخ مرتضی (قدس سره) خدمت امام وساطت کرد که این مرد از هستی افتاده است و امام هم موافقت کرد

که شهریه اش را پرداخت نمایند. ببینید چقدر برای طلبه و روحانیت احترام قائل بود. امام می‌خواست این را بگوید که مگر کسی حق دارد به روحانیت بی‌احترامی کند؟ آنهایی که چنین کردند، کيفرش را در دنیا دیدند. همه دیدند که توهین به بزرگان، هتک روحانیت و از بین بردن عظمت روحانیت حوزه‌های علمیه، مجازات و ضرر دنیایی هم دارد. باید امام را بشناسیم. آن امامی که در نجف بود. آن امامی که درس اخلاق می‌گفت و آن امامی که شرح دعای سحر و رساله القرعه و التقیه را نوشت و بالاخره آن امامی که در موضوعات اجتماعی، سیاسی و رهبری دنیای اسلام منحصر به فرد بود. من تأکید می‌کنم می‌خواهند نقش این امام را از بین ببرند و یا امامی را به ما معرفی کنند که هیچ خاصیتی ندارد.

امامی که (وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ)<sup>(۱۸)</sup> باشد. امام را باید در سختی‌ها و راحتی‌ها دید. اگر تنها به خوشی و راحتی فکر کنیم، روحانیت راحت طلب تربیت کرده ایم و طبیعتاً دینمان را نیز حفظ کرده ایم و همه هم انقلابی می‌مانیم و فدایی امام. اما به محض اینکه کوچکترین ناراحتی و سختی‌ای دیدیم، مجد و عظمت دین و فداکاری و ایثار فراموش می‌شود. در این حالت روایات هم بیرون می‌آید که: ما تقیه داریم، باید در خانه بنشینیم، ما مثل کعبه هستیم و مردم باید دنبال ما بیایند نه ما دنبال مردم. مردم باید به خانه ما بیایند و بر دستهایمان بوسه بزنند و راحت طلبی را پیشه کنیم. آنهایی را که من

می شناسم می گفتند تعیین موضوع در شأن فقیه نیست. چرا حاج آقا روح الله می گوید شاه و مجلس بد است و این خارج از وظیفه فقیه است، بلکه فقط باید بگوید آدم بد، بد است. حالا به اینجا رسیده اند که هسته اتم را هم می شکافند و تعیین موضوع می کنند. مواظب باشید که امام را آن چنان که هست بشناسیم.

عزیزان! تکرار می کنم: امام را فراموش نکنید، "تحریر الوسيله" را از یاد نبرید، مبانی امام را بگویید و اشکال هم بکنید، این احترام به امام است و خواست آن بزرگوار نیز هست. امام را آن گونه که هست به فرزندانمان معرفی کنید.



## امام، راه‌های سلامت را پیمود<sup>(۱۹)</sup>

سیزدهم خرداد سال هشتاد و دو. شب ارتحال امام خمینی. سلام الله علیه. پایان درس خارج فقه، مدرسه فیضیه، پایگاه و مدرّس امام. اینک چهارده سال از آن روز می‌گذرد و در طی این مدت، یاد و نام امام خمینی از ذهن شاگرد معتقد و وفادارش بیرون نرفته و با جدّیت به زنده داشتن آن همه عظمت و شکوه، اهتمام می‌ورزد. انسان در شگفت می‌شود که این شاگرد که اینک قدم در راه استاد نهاده و بیش از شصت بهار از عمر را طی کرده، بر این اعتقاد است که بدون ذکر نام استاد و مراد خویش، نمی‌تواند زندگی کند. چرایی و چگونگی این همه علاقه را می‌توان در لابه لای این سطور و تحلیل مبانی استادش جستجو کرد.

فقیه متفکر و متعبّد شیعه در این روز اندوهناک در گذر به گوشه‌هایی از

ویژگی اخلاقی و عرفانی، پیشینه سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و احترام به مردم و تصمیم گیری آنها، می فرمایند:

فقاقت، اخلاق، خصوصیات روحی و اجتماعی، عبادت و عرفان حضرت امام خمینی . سلام الله علیه . منحصر به فرد بود. تا جایی که معتقدم خدمات محققانه و دقیق ایشان به فقه شیعه پس از بزرگانی چون صاحب جواهر و شیخ انصاری بی همتا است. این همه خدمت را می توان در پویایی اندیشه فقهی ایشان جستجو کرد که چگونه با احکام و برداشت های زیبای خود، حاکمیت و تسلط فقه را بر زندگی اجتماعی، به تثبیت رساند.

به نظر من حضرت امام از مصادیق بارز و مسلم این آیه شریفه هستند که می فرماید (يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ)<sup>(۳)</sup> یعنی کسی را که همه اعمالش، رضایت خدا و هماهنگی با کلام الهی و مخصوصاً رضایت و تبعیت از حق باشد، به سبیل سلام می رساند. قرآن با صراحت می فرماید که ما کسانی را که از دستورات خدا متابعت کنند و خدا از آنها راضی باشد، به مقامی والا و راه هایی امن و سالم می رسانیم.

ما نیز با استفاده از این آیه، امنیت راههای سیاسی و... را در زندگی امام دیدیم و درخشش آن را به وضوح مشاهده کردیم.

ما دیدیم که امام چگونه در عصری که همه شرایط ظاهری مرجعیت برای ایشان مهیا بود، بخاطر رضایت خدا و انجام وظیفه دینی و ملی خود، از آن گذشت و زندان و تبعید را به جان خرید. برای ایشان

آزادی انسانها و احیای ارزشهای اسلامی مهم بود و کوچکترین سستی را در این راه نمی پذیرفت.

همین حرکت سیاسی و اجتماعی باعث شد که متحجران و کوتاه فکران، این نوع فعالیت را در شأن روحانیت شیعه ندانند و زخم زبانها را نصیب امام کنند و یاران ایشان را جوانانی خام، ناپخته و بی تجربه بدانند که بیشتر به دنبال جنجال هستند تا علم.

اما می خواهیم بدانیم که امام چگونه عرفان و فقه را یکجا جمع می کرد. فقها در "عروه" متعرض شده اند که اگر در رابطه با امامان جماعت در یک مکان اختلاف پیدا شد، چه باید کرد. صاحب جواهر و برخی دیگر از فقها معتقدند می توان به یکی از آنها، با رعایت مرجحات اقتدا کرد. توجیه آنها این است که نیت آنها، ثواب بردن بیشتر است و به قصد اخلاص آنها ضرری وارد نمی شود، اما امام می فرمایند که مردم نباید به هیچ کدام از آنها اقتدا کنند، چون نمی شود باور کرد که این گونه افراد گرچه عادل هستند، ولی اخلاص ندارند، زیرا به خاطر یک امامت نماز، اختلاف پیدا کرده اند. امام تأکید می کنند که لا اله الا الله گفتن، دعوا ندارد و اگر اختلافی رخ داد، اخلاص نیست. نکته بعدی اینکه عدم جواز اقتدا به چنین افرادی، رفتار خلاف مروت و بزرگواری است که اینها با اختلاف، آبروی روحانیت و امام جماعت را از بین می برند. امام کاری را که خلاف با مروت باشد، با عدالت سازگار نمی بینند و لذا عمل آنها را سبب خروج از عدالت می دانند.



و یا اگر شخص بخواهد امام جماعتی را که سالها در مکانی نماز جماعت برگزار کرده کنار بگذارد و خود امام شود، برخی از فقها آن را بدون اشکال می دانند و معتقدند تنها یک عمل مکروه انجام داده است. اما امام این عمل را خلاف مروت دانسته و قبیح می شمارد و اقتدا به چنین شخصی را جایز نمی دانند، چرا که با این کار از عدالت خارج شده است.

امان نسبت به مردم و حقوق آنها، حتی در مسائل عبادی، دقت شگفت آوری دارند تا آنجا که در رابطه با مسأله فقهی اختلاف مأمومین بر سر امام جماعت می فرمایند: اگر مأمومین بر یک نفر اتفاق پیدا کردند، باید به همان امام اقتدا نمایند، هر چند نظرشان صائب نباشد. امام تشخیص مصلحت مربوط به مردم را به خودشان می سپارد، چرا که اگر مردم در این امور ضرری دیدند، متوجه احکام نورانی اسلام نمی باشد و بدینی نسبت به اسلام و رهبران دینی بوجود نمی آید. این همه دقت و کنجکاوی و ژرف‌نگری، برخاسته از روح عرفانی و اندیشه بلند امام حکایت می کند. مردم درست تشخیص می دهند و قضایا را خوب مورد شناسایی قرار می دهند. همین مردم هستند که قادرند عزت اسلامی را در دفاع به نمایش بگذارند و عظمت سیاسی اسلام را نشان دهند. تصور و تلقی فرد یا افرادی که مدعی هستند مردم و یا اکثریت نمی فهمند، تصور و دیدگاه درستی نیست، چرا که همین اکثریت در احکام فقهی اسلام هم دارای جایگاه بلندی است.



## امام خمینی و احیای اجتهاد<sup>(۳۱)</sup>

به مناسبت اینکه روز آخر سال تحصیلی مقارن با سالگرد رحلت امام . سلام الله علیه . و پانزدهم خرداد، سالروز قیام مردم برای احیا و نجات دین است، مطالبی را عرض می کنم.

بنده در حد امکان از جملات و روش امام الهام گرفته ام. امام در وصیتنامه شان می فرمایند حدیث ثقلین یک حدیث متواتر است بین الفریقین و آنچه بر سر قرآن آمده بر سر عترت هم آمده چون این دو با یکدیگر هستند.

نکته اول اینکه یکی از مسائلی که به نظر بنده ممکن است به بوته فراموشی سپرده بشود و خطرناک نیز هست، اینکه امام مبدع حرکت پانزده خرداد بوده و پیشرو مبارزه با خرافات و تحجر بوده است. مبارزه با خرافات و تحجر یک اصل اساسی در فقه، کلام، اخلاق و زندگی امام بوده است.

برای نمونه اگر به اثر ایشان با نام "انوار الهدایه" جلد اول بحث تحریف قرآن رجوع کنید؛ در آن کتاب امام گفته های یک عالم بزرگی را چنان نقد می کنند که بنده هنوز شرایط اجتماعی و فکری را مساعد نمی دانم آن عبارات را بخوانم. امام می فرماید غالب یا کل آنچه این بزرگوار در "مستدرک" نوشته روایات ضعاف است که مشایخ ثلاثه به آنها توجه نکرده اند. امام می فرماید این آقای بزرگوار این روایات را در مستدرک جمع کرده است چه برسد به سایر کتابهایش. امام معتقد بود نتیجه آن ظاهر گرایی صدمه و مصیبت بسیار بزرگی بود که بر اسلام وارد شد. آن عالم و نویسنده نه تنها مقصر نبوده، بلکه انسان خوب و پرهیزکاری بوده ولی خرافه و ارتجاع کارش را به اینجا رساند. جمود بر یک اصل بدون توجه به سایر ابعاد مسأله، مشکلات فکری فراوانی دارد. این بُعد در زندگی امام متأسفانه فراموش شده است. البته خرافه و ارتجاع به معنی حمله به آنچه که شیعه مقدس می داند و دلیل بر تقدسش دارد نیست. اینکه اگر انسان بعد از نمازش با بندهای انگشتش تسبیح بگوید افضل است. اما اگر تربت امام حسین (علیه السلام) باشد افضل است. این دیگر ارتجاع نیست، قداست و احترام به یک شهید است. خرافه و ارتجاع یعنی چیزهایی را برای سرگرمی مردم ساختن، که آنها را در ناآگاهی نگه داریم و نگذاریم آگاه بشوند. نگذاریم راز بدبختی و عقب ماندگی شان و راز استبداد و استبداد پروری را در وجود و سرزمین خودشان دریابند. این بُعد زندگی امام را باید برجسته کرد و درباره اش تحقیقات فراوان انجام داد.

نکته دوم: تأثیر زمان و مکان در اجتهاد است. این اصل را ابتدا "شهید اول" مطرح کرد امام هم آن را احیا نمود. البته استفاده فقهی، نه استفاده موضوعی؛ یعنی استنباط حکم با توجه به زمان و مکان؛ امام بر روی این مسأله پافشاری دارد و در مبانی و مباحث فقهی نیز از آن استفاده کرده است. نمونه های فراوانی در فقه اثنی عشری وجود دارد که به یکی از آنها اشاره می کنم:

شیعه روایاتی دارد مبنی بر این که فرزند هر چه اموال دارد مال پدرش است. پدر می تواند بدون اجازه از اموال فرزند بردارد و حتی می تواند با آن حج برود. اما مادر چنین حقی ندارد؛ اگر بخواهد بردارد باید قرض بردارد. خوب این روایات ظاهرش زننده است، چرا پدر می تواند اموال فرزندان را تصاحب کند؟ مگر فرزند برده و غلام است که مالک نباشد؟ سی چهل سال زحمت کشیده، و مقداری اموال جمع کرده است. تازه بعد مادر حق ندارد، چرا مادر حق نداشته باشد؟ مادر فقط حق دارد که قرض بگیرد؟

مرحوم مجلسی اول در روضة المتقین وقتی به این روایات در کتاب "المعیشه" می رسد، می فرماید: اولاً این روایات معرضه عنهاست، اصحاب به این روایات عمل نکرده اند؛ ثانیاً ممکن است این روایات تقیّه باشد و مطلب از آنهاپی رسیده که با عترت فاصله داشتند که تا زمان ما هم آمده است. مرحوم مجلسی شاهد مطلب را اصل و شأن روایت می داند. که تأثیر زمان و مکان را نشان می دهد. اصل روایت این است که: یک مردی پدرش را نزد پیغمبر آورد و عرض کرد یا رسول الله من از دست

پدرم شاکمی هستم. فرمود: شکایت تو چیست؟ گفت: پدرم ارث من را که از مادرم به من رسیده، خورده است. او قبول کرد که آن ارث را خورده است، عرض کرد بله، اما برای خودم و پسر من مصرف کرده ام و پسر من نیز چیزی در آن زمان نداشت. پیغمبر فرمود: "أنت ومالك لابیك"<sup>(۳۳)</sup>. بعد پیامبر فرمود: من این پدر را به خاطر پسرش زندانی کنم؟ خوب پدری هم ندارد، بدهکاری که ندارد "المفلس فی امان الله" اینکه مسلم است (فَنَظِرَهُ الی مِیسَرَه)<sup>(۳۴)</sup> حالا پیغمبر زندانش کند؟ بعد هم برای اینکه یک مقدار مسأله را عاطفی کرده باشد از باب کنایه و مجاز به پسر فرمود: بله، ولی او پدر توست. قانون هست ولی اینجا مسأله احترام و کنایه است. قانون این است که پدر (تمکن مالی) ندارد، حالا که ندارد خوب زندان هم نمی رود. نمی شود پدر را به خاطر پسر زندان کرد، قانون شرع هم اجازه نمی دهد. اینجا پیغمبر فرمود: "أنت ومالك لابیك" حالا این چه ربطی دارد که اموال پسر را پدر تصاحب کند؟ با آن حج برود و ... چه توجیهی برای این مطلب وجود دارد؟ اینجا مسأله زمان و مکان مؤثر است. در باب خیار الحیوان با توجه به مسأله تأثیر زمان و مکان جمع بین روایات کرده است. در باب کفر مسأله رتل را مطرح کرده که آیا عراقی است؟ مکی است یا مدنی؟ امام معتقد است اختلافها متعلق مکان است که آیا مکان راوی را در نظر بگیریم یا مکان مروی عنه را و یا مکان دیگری را حساب کنیم. می بینید که فقه شیعه آکنده از تأثیر زمان و مکان در اجتهاد است.

امام در یکی از سخنرانی هایش فرمودند: می شود در حال حاضر جنگل را آن طوری اداره کنیم که قبلاً بوده است؟ اگر جواب مثبت باشد هر کسی می تواند با بلدوزر به سراغ جنگل برود و تمام درختها را قطع کند برای اینکه جنگل جزء انفال است و انفال هم برای شیعیان حلال شده است. اگر کسی زمینهای فراوانی را تصاحب کند و در آنها خانه سازی کند و ریالی هم به هیچ نهاد و فردی ندهد و بگوید بله من شیعه هستم، برای من مباح شده است. امام فرمود به این صورت نمی شود مملکت را اداره کرد. درباره آن روایتی که گفته انفال حلال شده، برخی از فقها مثل شهید اول فرموده اند: شرطش فقر است، یعنی تا مقداری که فقرش را رفع کند می تواند از زمین یا جنگل بردارد، اما الآن که گاز طبیعی هست، ابزار زندگی وجود دارد اگر درختها را قطع کند و بفروشد، بعد هم سیل بیاید خانه های مردم را خراب کند، آن وقت ضامن خرابی کیست؟ برای بازسازی آنجا یا باید مردم پول بدهند یا بودجه ی دولتی به هدر رود. امام ابعاد مسأله را در نظر داشت و تنها یک زاویه را نمی دید. نکته سوم اینکه نظر فقهی امام پیرامون مردم بر این بوده که مردم باید همه امور را در دست بگیرند. حتی در سؤاها و جوابهایی که قبل از رأی دادن به جمهوری اسلامی از امام شده است می فرمایند مردم به هر نوع حکومتی رأی بدهند ما هم تابع مردم هستیم، یعنی با سر نیزه مردم را وادار به دینداری نمی کنیم. کار امام این بود که افکار را هدایت و عوض کرد. مردم خودشان آگاهند و می دانند که قیّم نمی خواهند. در روایات نیز این

امر تأکید شده است و مبنای امام هم بر این اساس شکل گرفته. شما ببینید اسلام در باب فهم مردم تا کجا پیش رفته است. اگر امام معصوم برای خواندن نماز میتی آمد - نماز میت خواندن از حقوق ورثه است - و ورثه راضی به نماز خواندن او نباشند، خود امام فرمود که این سلطان من الله غاصب است، امام معصوم. نعوذ بالله. اگر آمده غاصب است.

در بحث انفال مراجعه بفرمایید، مسأله دومی که محقق در شرایع دارد این است که اگر امام معصوم با کسی مقاطعه کرد و مقاطعه کار بیشتر سود برد، حق ندارد اضافه را از مقاطعه کار بگیرد! محقق در شرایع و همه فقها گفته اند امام معصوم حق ندارد آن زیادی را از او بگیرد، بلکه مسأله این قدر مسلم است که وقتی خواسته اند استدلال کنند، گفته اند این مسأله لزومی به گفتن نداشته است زیرا روشن است که حقوق مدنی و سیاسی امام معصوم مثل سایر مردم است.

بحث رساله نیست، هیچ کس نمی گوید که مردم رساله را بنویسند. رساله را باید حوزه های علمیه بنویسند، دیگران هم باید مسائل دینی را در ابعاد سیاسی نبرند. مسائل دینی را زیر سؤالهایی که خودشان مستحق هستند نبرند؛ بگذارند حوزه به همان روال طبیعی خود ادامه بدهد، بحث شود، اشکال کنند، ایراد بگیرند.

متأسفانه کسانی که عترت را کنار گذاشته اند خودسری کرده و از این رو برخی روایات را در مذمت عقل بسیار برجسته و پررنگ کرده اند. برخی فکر کرده اند عقل کلاً هیچ کاره است. اما آن چیزی که نهی شده

حاکمیت فکر منهای قرآن و سنت و عترت است. اگر فکر، اندیشه و عقل انسان در کنار آنها (قرآن و عترت) قرار بگیرد خیلی از مبانی مقدس اردبیلی و اصولیون عقل گرا که به اجتهاد در بطن زمان و مکان می اندیشند قابل اتقان و صحت است. در این صورت صحبت‌های میرزای قمی در باب عقل به کار می آید. و امام با این مبانی عقلی حيله باب ربا را از ریشه می زند. بنده متعجب می شوم زمانی که آقایان عنوان می کنند حیل باب ربا به کسی ضرر نمی زند، اما اگر صاحب نظری مطلبی مستند و تحقیقی در این زمینه ارایه دهد ولی خلاف نظر آقایان باشد، ناراحت می شوند. ما در روایت نداریم که حیل باب ربا درست نیست، نه اینکه قرآن گفته حیل باب ربا درست نیست؛ امام با استفاده از عقل به این نظریه رسیده که: اگر این روایات بخواهد درست باشد لغویت حرمت لازم می آید. حیل باب ربا، سرمایه داران را به استثمارگری وا می داشت و کشاورزان، کارگران مورد بهره کشی قرار می گرفتند. لذا فقها حیل باب ربا را مطرح کردند اما کسی اشکال علمی وارد نکرد تا اینکه امام خمینی به دقت این مسأله را مورد بازبینی قرار داد. هنگامی که محقق اصولی صاحب کفایه (قدس سره) به اول بحث اراده و طلب در اوامر می رسد، می گوید قلم اینجا رسید و سر بشکست "السعيد سعيد في بطن أمه والشقي شقي في بطن أمه وذاتی شیء لم یکن معللاً ولم یک مغیراً"<sup>(۲۴)</sup> امام آنجا سه جواب به این مسأله داده است، آخر هم فرموده که جای این جوابها اینجا نیست، اینها بحثهای خیلی مفصلی



است که باید جای دیگر مطرح شود. به طور مثال صاحب کفایه می گوید این "الشقی شقی فی بطن أمه و السعيد سعيد فی بطن أمه" یعنی ذاتیش است "ذاتی شیء لم یکن مغیراً"، امام معتقد است این که صاحب کفایه می گوید در شکم مادر فراهم می شود معلوم می شود ذاتی نیست. یعنی هنگامی که مبدأ را شکم مادر قرار داده دلیل بر این است که ذاتی نیست. اگر ذاتی بود مبدأ نداشت. ذاتی شیء با خود شیء است، نه مبدأ دارد نه مقصد. "الانسان حیوان ناطق" اینکه مبدأ و آخر ندارد که استدلال کنیم بله انسان حیوان ناطق در شکم مادرش است، بعد که متولد می شود تغییر می کند. این یکی از زیباترین جوابهای امام است. جواب دیگری دارد که مرحوم فلسفی هم آن را مطرح کرده است. اما جواب سوم امام معتقد است شاید بطن "ام" منظور دنیا باشد. چه کسی گفته بطن "ام" یعنی شکم مادر و یعنی رحم؟ یعنی در دنیا انسانها در اثر عوامل مختلف و ارتباطات متنوع ساخته می شوند.<sup>(۲۵)</sup>

بنابراین، باید بدقت از منابع و اصول خود مواظبت کنیم. ما تابع قرآن و عترت هستیم؛ و آنچه از این دو بر ما ثابت بشود به جان و دل می پذیریم. ما همچون امام با خرافه، عوام فریبی، ارتجاع، تحجر و اجتهاد غیر پویا مخالفیم. ما معتقدیم اصول اجتهاد پویا که از گذشته بر قرار بوده، باید همچنان زنده بماند. به همان نحوی که بزرگان دیروز به یکدیگر اشکال می کردند امروز باید به همدیگر اشکال کنند. همان گونه که بزرگان دیروز آرائشان مختلف بوده امروز هم آرای مختلف باید بتوانند رشد

کنند. در ارتماس صائم در آب در روز ماه مبارک رمضان پنج نظریه وجود دارد، از حرمت و قضا و کفاره گرفته تا مباح بودن. به اصطلاح از شور شور تا بی نمک بی نمک. اگر شرح ارشاد مقدس اردبیلی، "کتاب الصوم" بحث ارتماس را نگاه کنید: یکی گفته حرام است و قضا و کفاره دارد، دیگری گفته حرام است قضا دارد، یک نظر معتقد است حرام است ولی قضا و کفاره ندارد، عالمی دیگری می گوید: کراهت دارد قضا و کفاره هم ندارد، یکی هم گفته اصلاً کراهت ندارد. فقه پویا این گونه است. حوزه های علمیه باید به این سمت حرکت کند تا بتوانند رشد کنند. نه اینکه خدای ناخواسته تا کسی یک مطلب جدیدی را گفت که شایستگی گفتن آن را دارد، بلافاصله موضع منفی علیه او بگیریم. علاقه به دین هم باید باشد، اما علاقه به دین ممکن است سمت و سوی دیگری پیدا کند که به ضرر دین باشد. علاقه به دین باید حساب شده باشد.



## امام انسان تربیت کرد<sup>(۲۶)</sup>

امروز مصادف است با سالگرد یادمان معجزه الهی و رهبری عاشق و دلسوخته و فقیهی روشنفکر و فیلسوفی متعبد. انسان اگر خیلی هنر داشته باشد جمع قلبی را می تواند با خود همراه سازد. مخصوصاً در عرصه سیاست، چون این عرصه، انسان را فاسد و پوچ و گاهی بی شخصیت می کند. اما پیر جماران، همه این توهمات را به کنار زد و پرده جهل و تزویر را پاره کرد و ثابت کرد که در سیاست هم می توان به مکارم اخلاقی پایبند بود، طوری که مردم در هنگام ارتحال او هم عاشق او بودند، وقتی به زندان می رفتند یا تبعید و شکنجه می شدند باز هم او را دوست داشتند. این مهم است، علاقه و اعتماد مردم.

فقیه متعبد و روشنفکر جهان تشیع، بر این نظر است که امام انسان سازی کرد. بزرگان و مخصوصاً مردم، پیرو واقعی ایشان بودند. روحانیون، چه در نجف و چه در قم، خود را ملزم به حمایت از ایشان می دانستند. با اینکه آگاه بودند که طرفداری از امام در برخی از حوزه های علمیه و از نظر حکومت پهلوی عواقب ناگواری را در پی دارد. ما نیز جزء کسانی بودیم که بخاطر عشق و علاقه به امام باید این سختی ها را تحمل می کردیم و سالها خانه بدوش می شدیم تا زندگی را بگذرانیم. حال آنکه کسانی در همان زمان در امنیت و رفاه زندگی می کردند.

شما ملاحظه کردید چگونه امام آمد و چطور رفت. همه ما بدرقه و تشیع ایشان را دیدیم. چیزی به جز پیوند ناگسستنی و وفای غیرتمندانه ملت نبود. چرایی این محبوبیت به آنجا باز می گردد که امام از زمانی که دو زانو در مقابل اساتید خود نشست و تا زمانی که بر کرسی تدریس، افتاء و حاکمیت جمهوری اسلامی قرار گرفت، از مردم گفت و با آنها زیست. غم آنها را بدوش کشید و از درد آنها درد کشید. ذلت و زبونی ملت خود را عار پنداشت و حاکمیت آنها را محترم. همین سبب ساختن انسانهایی شد که عارفان شب شدند و شیران روز. این انسانها باعث افتخار ایران و اسلام شدند و در مقابل حمله قدرتها به ایران، با یک فرمان سینه خود را در مقابل گلوله های دشمن می گشودند و از ملیت، دیانت، تاریخ و فرهنگ ما دفاع کردند. اما حالا اگر یک نفر از ما برود، مرم چه می کنند؟!

این نکته را هم بگوییم که روش امام برگرفته از قرآن و عترت بود. عظمت قرآن و معصومین در انسان سازی آنها نهفته است. ( هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ<sup>(۳۷)</sup> قرآن انسانی را می سازد که بشریت تا آمدن حضرت مهدی، مثل او را نمی تواند بسازد. قرآن امیرالمؤمنین می سازد انسانی که بخاطر عدالتش، به شهادت رسید. امامی که وقتی قرار شد رسول مکرم اسلام در حقّ علی دعا کند، گفت: خدایا! به حقّ علی به علی رحم کن. پیامبر می فرماید: من کسی را محبوبتر از علی پیش خدا نیافتم. چنین آدمی را قرآن می سازد و امام خمینی نیز با تأسی از قرآن و عترت، آدم هایی ساخته است که در کمتر فرهنگ و ملتی یافت می شود.



## تحریر الوسیلہ، محور درس خارج<sup>(۲۸)</sup>

آیت اللہ العظمیٰ صانعی به هر مناسبت و بهانه ای یادی از استاد خود می نماید. فقیه متفکر و مجتهد فرهیخته جهان تشیع، خود را شاگردی می داند که تاکنون پایبندی خویش را به اصول و میزان استاد خود ثابت کرده است. آیت الله العظمی صانعی پس از حمد و ثنای الهی و سلام و صلوات بر محمد و آل او، می فرمایند:

در آستانه شانزدهمین سالگرد رحلت امام بزرگوار و پیر جماران هستیم. ایشان برگردن ما و ملت ایران و تمام آزادگان جهان حق بزرگی دارد و در این راه زحمات و رنج های فراوانی کشیده است.

ما اگر هر روز یاد و نام ایشان را ذکر کنیم، باز هم ادای حق نکرده ایم. شما می دانید که هیچ روزی از مباحثه مانمی گذرد، جز اینکه چندین مرتبه نام امام

را مطرح کنیم و محور بحثمان را از همان روزهایی که "تحریر الوسیله" از نجف به ایران آمد، به این کتاب ارزشمند اختصاص داده ایم. اگر خداوند توفیق دهد این راه را ادامه می دهیم. اما امروز می خواهیم بیشتر به آن عارف وارسته پیردازیم تا برای بنده و شما تذکری باشد. شاید از این طریق بتوان از زحمات طاقت فرسا و افکار بلند و ژرف ایشان قدردانی کرده باشیم. سخت معتقدم زنده نگاه داشتن یاد و اندیشه ی امام، زنده داشتن اسلام، فقه و فقاہت است. حضرت آیت الله العظمی صانعی سخن خود را از علامه درباره استادش جعفر بن محمد بن قولویه "صاحب کامل الزیارات" که استاد شیخ مفید هم بوده آغاز می کند و می فرماید: "آن کل ما یوصف به الناس من جمیل و فضل فهو فوقه"<sup>(۲۹۳)</sup>. یعنی هر چه از اطمینان، فقه و زیبایی های معنوی و انسانی در مورد دیگران گفته شود، او بالاتر از آن است. ایشان می افزایند: بنده می خواهم این جمله را به استاد خودم تعمیم دهم و بگویم: امام و استاد ما از آنچه راجع به وثاقت، تقوا، فقاہت، عرفان، فلسفه و هر خوبی دیگر، در این عصر گفته می شود بالاتر بوده و فوق آنها می باشد. اگر سخن از فقاہت، تقوا و مدیریت است، فقه، تقوا و سیاست امام بالاتر از هر فقیه دیگری است، و این همه را من نزدیک به نیم قرن آشنایی و شاگردی ایشان آموخته ام.

### سیاست امام

راجع به تدبیر امور جامعه که به سیاست گذاری هم معروف است، سخن فراوان است، ولی یک نکته ظریف در باب تدبیر امور جامعه در زندگی

سیاسی ایشان به چشم می خورد که معمولاً کمتر به آن توجه می شود و آن بزرگواری همراه با مروت، مدارا، عدالت، انصاف و قسط است. با نگاهی به ایام نهضت و حاکمیت امام، پی می بریم تدبیر امور بر این اساس بوده است. انصاف و مروتی که اگر در مباحث حقوق بشر، آزادی و دموکراسی نباشد، انسان بودن معنا و مفهومی نمی یابد. یعنی انسان دوست بدارد برای دیگران، آنچه را که برای خود دوست می دارد و دشمن بدارد برای دیگران، آنچه برای خود دشمن می دارد. اگر ما بخواهیم با سیاست امام آشنا بشویم، باید به آن مباحث و دیدگاه های اخلاق علمی و عملی ایشان توجه کنیم تا بفهمیم که چگونه جامعه را هدایت کرد.

از نکات مهم در مبانی سیاسی امام، این بود که برای مردم سخت ارزش و احترام قائل بود. شخصیتی که می توانست فقط به فکر مرجعیت خود باشد و کسی هم توقعی از او نداشت. اما زمانی که احساس کرد ملتش، ذلت و خواری می بیند و کسی هم به فکر نیست، مسئولیت دینی خود را فراموش نکرد و به نجات نسل جوان ایرانی اهمیت داد و در روز چهارم آبان ۱۳۴۳، حمله شدیدی به تصویب قانون کاپیتولاسیون کرد و عزت مسلمان ایرانی را احیا کرد. به مردم شخصیت داد و به شاه و دستگاه قانونگذاری اش حمله شدید اللحنی کرد.

از نقاط روشن اندیشه امام، علاوه بر حفظ فرهنگ و تفکر دینی و اهمیت به مردم، احیا و حفظ میراث کهن بزرگان حوزه قم و کرسی های درس



بود. شما به یاد ندارید که آن زمان درباره حوزه علمیه قم چه می گفتند. حوزه علمیه را، حوزه روضه خوانها و بی سوادها می دانستند. مکانی که نه دارای تحقیق است، نه فقاقت. اما امام با رنج سفر و تبعید به ترکیه و سپس نجف اشرف، کرسی تدریس خود را به جهت حفظ ارزشهای نهفته در حوزه قم آغاز کرد.<sup>(۳۰)</sup>

### احیای جمهوریت و اکثریت

از برکات وجود امام، احیای اصل جمهوریت و اکثریت بود. شما در تاریخ فقه و فقاقت نمی توانید شخصیتی مانند امام را بیابید که همزمان بر روی دو اصل جمهوریت و اسلامیت تأکید ورزد. اینجا دیگر بحث استنباط و رساله عملیه نیست، بحث حاکمیت مردم است. موضوعی که امام آن را از پس قرنهای استبداد و خود کامگی، جمهوری نامید و مردم را برای تثبیت و تحکیم آن فرا خواند. در صورتی که حاکمیت مردم در فقه ما رو به فراموشی می رفت و یا با استنباط های کوتاه و بدبینانه، مردم را (لَا يَعْقِلُونَ وَلَا يَشْعُرُونَ) می پنداشتند. ایشان این فکر اشتباه را از ما و حوزه های علمیه دور کرد و نشان داد که رأی مردم بی اهمیت نیست، مردمی که تا به امروز حوزه های علمیه را نگاه داشته اند و نگذاشته اند که حوزه، به حکومت و قدرت وابسته شود. مردمی که جبهه ها را اداره کردند و باعث افتخار ایران و اسلام شدند.

ما اهمیت اکثریت مردم را در مبانی فقهی هم می بینیم. مثلاً اگر مردم در نماز از امام جماعت ناراضی باشند، امامت او کراهت دارد و حتی صاحب حدائق معتقد است که بر اساس دلالت روایات، حرام است، چرا که حکم سلطان جائز را پیدا می کند. صاحب "حدائق" ادامه می دهد که اگر در جمعیتی راجع به انتخاب امام جماعت اختلاف پیدا شد و هر دسته ای فردی را تعیین کردند، اولویت با کسی است که اکثریت او را انتخاب کرده اند. امام جماعتی که مأمومین او را نخواهند، حق ندارد نماز جماعت بخواند.

امام آمد این موضوع را زنده کرد و گفت مردم در تعیین سرنوشت خود آزادند. خود مردم باید کشور را بسازند و آن را اداره کنند. نمی شود با زور به مردم چیزی تحمیل کرد. "باید فقط از آن خدا و معصومین (علیهم السلام) است، آن هم با روشی که در اسلام نسبت به آن وجود دارد.

امام آمد و جمهوری، یعنی حاکمیت مردم بر سرنوشت خودشان را زنده کرد، بعد هم قانون اسلام را جایگزین قوانینی کرد که مطابق با موازین باشد. نه مطابق با نظر بنده و نه مطابق با نظر مشهور فقها.

امام اسلام را به سطح جامعه آورد، فقه را در جامعه آورد. ما نمی توانیم این همه خدمات را نادیده بگیریم و چشمانمان را بر روی حقایق ببندیم. امام به ملت آگاهی سیاسی داد. امروز مردم واقعیت های اطراف را می بینند و به خوبی تشخیص می دهند، تحلیل می کنند و وارد حوزه هایی می شوند که قبلاً فکرش را هم نمی کردند.

امام زیر بنای حریت و آزادی را با رفتار و کردارش در حوزه علمیه بنا گذاشت. در حوزه کهنسال نجف، بر تمام حیلہ های باب ربا خط بطلان کشید و فرمود عقلاً درست نیست.

امام بعد از استقرار حاکمیت جمهوری اسلامی، مسئله معادن را مطرح کرد و فرمود آنها متعلق به ملت و حکومت است.

امام با دنیایی از میراث ماندگار و کهن و آثاری جاویدان که هویت ما را در آن ثبت کرده بود آمد. سلام خدا بر او باد.



## امام و آزادی حوزه علمیه<sup>(۳)</sup>

حضرت آیت الله العظمی صانعی فرزند خلف امام و حوزه، به نکاتی از احکام نورانی اسلام و حوزه های علمیه اشاره کردند که بیشتر در آن به تمییز حق و باطل، اخلاق کریمه و زشت، تحوّل روحانیت شیعه و عظمت حوزه علمیه قم پرداخته اند. ایشان توصیه می کنند که مبدا با اعمال و گفتارمان این عظمت را خنثی کنیم. مبدا با ترغیب و تشویق افکار متحجّر و پوچ، آزاد منشی و استقلال حوزه از دست برود. مبدا دنیای مادی امروز فکر و اندیشه ما را نیز از واقعیت های زندگی دور سازد و از ملتها و آزادیخواهان جهان غافل سازد.

فقیه متفکّر حوزه ها، تأکید می کنند که هر چه بیشتر صاحب جواهر، شیخ انصاری و امام را بشناسید و بر روی آنها و آثارشان مطالعه کنید،

درمی یابید که اسلام طرحی نو و مترقیانه برای زیستن خوب و پاسخ به متشابهات دارد و به خوبی از اداره دنیای مردم بر می آید. هرچه بیشتر در آثار فقها غور کنیم، آگاهی مان نسبت به فقه تشیع بیشتر می شود. ما بر اقیانوس بی کرانی از تقوا و فضیلت تکیه زده ایم و مرزبانان شرافتمند آثار سترگ پیشینیانی هستیم که بوی عطر گلهای ابتکار، فضیلت و خلاقیت شان بر تمام علوم دیگر سایه انداخته است. در غیر این صورت نه فقهای پیشین را شناخته ایم و نه امام امت را، و به خاطر همین عدم شناخت است که اعتقادات، کمرنگ می شود و عظمت و ابهت حوزه های علمیه در نظرشان مخدوش می گردد.

ما می خواهیم فقه محمد و آل محمد را احیا کنیم. می خواهیم با تأسی به پیشوایان معصوم و مظلوم شیعه و شناخت اساتیدمان، به پاسداشت ارزشهای دینی برویم. مواظب باشیم که هیچ گاه حوزه های علمیه، مخصوصاً حوزه علمیه قم را تنقیص نکنیم و آزادی های آن را حفظ کنیم. باور داشته باشیم که حوزه های علمیه، یادآور مکاتب و مجالس درس امام صادق و امام باقر (علیهما السلام) است، پس در حفظ آن بکوشیم و هیچ وقت نخواهیم که دیگران برده و اسیر ما باشند، چون خدا همه را آزاد آفریده است. آنها ممکن است در فکر با ما هم عقیده نباشند، اما انسان هستند و بخاطر کرامت انسانی به افکارشان احترام بگذاریم.

عزیزان! در قرن فعلی، یک نفر را باید بیش از دیگران حفظ کنیم. کسی که توانست این محیط و فضا را برای ما به ارمغان آورد و تحجر و مرگ

اندیشه را از حوزه ها دور کند. کسی که همه چیز ما، از رهبری های خردمندانه اش سرچشمه می گیرد. تلاش کنیم تا امام فراموش نشود، چرا که به همه ما لطف داشته است. ایشان با دریایی از علم و معرفت، یادگار بزرگی برای ما به ودیعت گذاشت؛ هم سیاست را به ما آموخت و هم عرفان، فلسفه، فقه، اصول و برداشت از حدیث را. پس باید یاد او را زنده نگاه داریم. دشمن امام همیشه مواظب رفتار و کردار ما است و به ما الغامی کند که بدون ایشان، هم پیشرفت داریم و هم آسایش. از این رو باید نشاط زندگی و تحوّل در پیشرفت را با حفظ امام و دستاوردهای ایشان بخواهیم. بدانید که با یاد امام، به سعادت دنیا و آخرت می رسیم.



## آیا امام فقیه نیست؟<sup>(۳۲)</sup>

آیت الله العظمی صانعی پس از حمد و ثنای الهی، ضمن اشاره به شب بیست و پنجم ذی القعدة، که شب دحوالارض است، تأکید می کنند که باید به عبادت پرداخت و روز آن را به روزه گذرانند. باید در این شب و روز برای مسلمانها و پیروزی آنها دعا کرد.

فقیه نواندیش شیعه، سپس با یادی از امام خمینی می فرمایند:  
خدا را شکر می کنیم که وجود امام . سلام الله علیه . باعث هدایت بیشتر ما بود، و نور هدایت در این مملکت تاییدن گرفت و با این نور ما به آگاهی رسیدیم.

خدا را شکر که برای ساختن مغزها و پرورش استعدادهای خلاق حرکت می کنیم.

خدا را شکر که ما با حضور و ظهور امام در این مملکت، زندگی رسول الله را پیشه خود ساخته ایم و آن بزرگوار و ائمه مظلوم شیعه را اسوه خود قرار داده ایم.

خدا را شکر که نسل بیدار و هدایت شده امام، زنده و بیدار هستند و طلاب جوان قم چون نوری برای آیندگان به پیش می روند.

پس با این همه نعمت، در درسهایتان از امام یاد کنید. خطاب من به آنهاست که در پناه این همه نور و پاکی بر کرسی های تدریس تکیه زده اند.

آیا امام فقیه نیست؟ آیا اصولی نیست؟ آیا عارف و محدث نیست؟

پس با یاد امام، آبروی حوزه، استقلال حوزه و شخصیت پیشاهنگان علم و فضیلت را گرامی بداریم.





### جایگاه زمان و مکان در فقه امام خمینی<sup>(۳۳)</sup>

امام خمینی . سلام الله علیه . از جمله شخصیت های جهان اسلام است که توانست همزمان در عرصه سیاست و اجتماع آثار حکومتی فقه شیعه را نیز به منصفه ظهور برساند و همچنین با نوآوری های خود دو عنصر زمان و مکان را در استنباط احکام مورد توجه قرار دهند.

سخن گفتن از امام خمینی . سلام الله علیه . یعنی احیای اسلام و تشیع؛ امری که مطلوب و پسندیده است و اثرات مثبتی را به دنبال داشت و همان طور که احیای راه و روش ائمه معصومین (علیهم السلام) در حد بالایی از مطلوبیت قرار دارد، احیای تفکر شخصیت هایی که توانسته اند برای اسلام و تشیع افتخار بیافرینند و منشأ تحوّل باشند، مطلوب است. اما چون دیدار با شما به خاطر زنده نگاه داشتن نام و یاد امام خمینی

است نکاتی به ذهن متبادر می‌شود که تذکار آنها موجب اصلاح است. یکی از آن نکات که باید مورد توجه قرار گیرد، این است که نباید مسائل غیر واقعی در آثار ایشان وارد شود. مسئولان نشر آثار امام باید با هوشیاری عمل کنند که مبدا مسائل خرافی و آنچه را که واقعیت نداشته و نبوده در آثار ایشان وارد شود، چنانچه خود امام این جسارت را داشت و در بحث تحریف کتاب، ضمن معرفی فاضل نوری می‌گوید: فاضل نوری، مرد زاهدی است، ولی هرچه احادیث ضعیف وجود داشته جمع کرده است. این فکر و اندیشه، یعنی مبارزه با خرافات و احادیث ضعیف؛ در مشی امام هم تأثیر داشت تا حدی که اگر به روایت ضعیفی برخورد می‌کرد، دیگر به آن عمل نمی‌کرد.

دوم اینکه: امام در عرصه حکومت و تبیین فقه شیعی، به دو عنصر زمان و مکان اهمیت خاصی می‌دادند و معتقد بودند که این دو عنصر نه تنها در موضوعات بلکه در استنباط احکام شرعی نیز قابل اهمیت است. امام با توجه به این مهم، باب جدیدی را در فقه گشودند و بسیاری از مسائل لاینحل را حل کردند.

سوم اینکه: در برخورد با سخنان و آثار امام، باید نظرات و تحلیل‌های افراد در مباحث کلامی، فقهی، عرفانی تفکیک شود. یعنی اگر نظر و یا تحلیلی وجود دارد، به صورت جداگانه و مستقل بیاید تا با آثار امام مخلوط نشود.

چهارم اینک: اگر جامعه تحمل و کشش نقل آرا و افکار امام را ندارد، آنها را مرحله به مرحله تبیین و تشریح کنید تا جامعه پذیرای آن باشد. یعنی بستر جامعه پذیری افکار امام قدم به قدم فراهم شود. آخرین نکته اینک: مطالب و آرای امام را از کسانی بگیرید که از شاگردان و یاران ایشان بوده اند و در وفاداری شان هیچ شک و شبهه ای نمی باشد.



## عزت و استقلال حوزه های علمیه<sup>(۳۴)</sup>

توجه به امور معنوی در حوزه ها و حفظ عزت و شرف روحانیت، از مسائلی است که حضرت آیت الله العظمی صانعی، پرداختن به آنها را ضرورت می شمارد، اما از آنجایی که معظم له علاقه وافری نسبت به امام خمینی .سلام الله علیه .دارند، خود را موظف می بینند که یادی هم از استاد خود بکنند.

ایشان در این جلسه راجع به امام می فرمایند:

اگر می بینید روحانیت عظمت و عزت دارد و به آن در داخل و خارج از کشور توجه می شود، از مقاومت مردم و پیروان امام خمینی .سلام الله علیه .نسبت به حفظ ارزشها و هویت دینی است. این نشانه عظمت است و خدای ناخواسته این عزت و عظمت را با امور مادی مقایسه

نکنید. اگر در فقر بسر می برید و اگر مشکلات اقتصادی دارید، کلمه الله را حفظ کنید و بر توحید و اعتقادات صحیح دینی خود پافشاری نمایید. بدانید که حرص و طمع در بدست آوردن مال و ثروت، شایسته شاگردان و فرزندان امام نیست.

در راه استنباط احکام الهی، باید بیش از این تلاش کنیم و با حفظ اختلاف سلیقه ها، در دام دشمنی و درگیری گرفتار نشویم، زیرا اینها و سوسه شیطان است.

امام می فرمود: اگر همه انبیا برای دعوت انسان به سوی خدا جمع شوند، هیچ گاه نزاع و درگیری بوجود نمی آید، چون همه انبیا به خاطر خدا حرکت می کنند. هر کجا نزاع و درگیری پیش آمد بدانید که دنیا و مادیات در کار است.

عزیزان! رسیدن به مقام مرجعیت و زعامت امت اسلام، مسیری طولانی را می طلبد. در این راه، فراز و نشیب های مختلفی وجود دارد. امام وقتی که حرکت و نهضت خود را آغاز کرد، در فقر بود، ولی با اصرار دوستان و پیروان شان، مرجعیت را پذیرفتند، با این حال امکان پرداخت شهریه را نداشتند.

امام به خاطر خدا گام برداشت و عزت خدایی پیدا کرد. یادم می آید که جناب آقای فلسفی، بخاطر ارتحال آقای بروجردی، تلگراف تسلیتی خدمت امام فرستاد و ایشان وقتی می خواست پاسخ او را بدهد نوشت: ثقة الاسلام. برخی یادآوری کردند که آقای فلسفی، دارای شأن والاتری

است و می خواستند این را بفهمانند که پاسخ این نامه و چگونگی خطاب افراد در مرجعیت ایشان بی تأثیر نیست. ولی از آنجا که امام علاقه ای به مصادر دنیوی و القاب و عناوین نداشت، چنین شیوه ی نگارشی داشت، ولی وقتی که قضیه انجمن های ایالتی و ولایتی پیش آمد و موضوع مبارزه با شاه و مجلس و... و تقویت یکتا پرستی و خدا پرستی پیش آمد، خطاب به آقای فلسفی نوشت: حجّت الاسلام والمسلمین فلسفی. اینجا دیگر بحث شخص نیست.

امام وقتی وارد صحنه سیاسی و اجتماعی شد، فاقد هر گونه امکانات مادی بود، ولی چون فریادش، هدایتش و رهبری اش به خاطر خدا بود، با قلبی آرام آمد و مطمئن هم رفت.

عزیزان! سعی کنید امام را در اندازه خودتان بشناسید. یادم می آید گاهی به خاطر احترام به ایشان، کمی عقب تر حرکت می کردم. می فرمود: بیا کنار من، فاصله نگیر. این نشان می دهد که نمی خواهد مرید پروری داشته باشد. نمی خواهد و نمی گذارد شیطان بر او غلبه کند. او خیلی بزرگ می اندیشید و افقهای دورتر را می دید و به همین خاطر، ابتدا سختی ها را به جان خرید و به دنبال کسب مال نرفت، خانه اش را عوض نکرد، رساله مجانی نداد. یادتان می آید که وقتی عروه چاپ شد، همه آقایان در آن حاشیه داشتند، جز امام. ناشر کتاب خدمت ایشان آمد و گفت می خواهیم در عروه، حاشیه شما هم باشد. فرمودند مجاز هستید چاپ کنید، اما ناشر توقع داشت وقتی عروه چاپ می شود،

یکصد نسخه آن را امام بخرد، چون آقایان دیگر چنین مساعدتی کرده بودند. ایشان هر کاری کردند که امام موافقت کنند، قبول نکردند و گفتند پول آن را ندارم و نهایتاً آن عروه، بدون حاشیه امام منتشر شد. با این حال بودند افرادی که حاضر بودند پول در اختیار امام قرار دهند، ولی ایشان با آن مناعت طبع خود نمی پذیرفتند.

دیگر اینکه حتماً به خاطر دارید که تعدادی از سرمایه داران در فرانسه خدمتشان رسیدند تا ایشان را از نظر مالی تأمین کنند، فرمودند پولها را ببرید و خودتان مصرف کنید. ایشان از قصد آنها مطلع بود که با چه نیتی آمده اند و با چه هدفی می خواهند پول بدهند.

ما مسئولیم که علو مرتبه مان را تنزل ندهیم و عظمت خداداد را پایین نیاوریم. ارزشها، عزتها و منش ها را پایین نیاوریم. سعی کنیم با تمسک به احکام نورانی اسلام و سیره مشخص امام خمینی. سلام الله علیه. این همه شکوه و عظمت را به نسلهای بعدی حوزه ها بسپاریم.



دفتر دوم  
خاطرات





## ناگفته‌هایی از دوران سیاسی امام

بنده، قبل از عزیمت به قم، در سال ۱۳۲۵ وارد اصفهان شدم و مشغول خواندن جامع المقدمات شدم. آن ایام زمان نخست وزیری قوام بود. ما خیلی کوچک بودیم. حوزه علمیه اصفهان با رهبری سه نفر از آیات بزرگ: مرحوم حاج شیخ مرتضی اردکانی، مرحوم حاج آقا حسین خادمی و مرحوم حاج شیخ محمد رضا جرقویه ای اصفهانی اداره می شد. درست به خاطر دارم که جمعیت زیادی از طلاب از مدرسه صدر به طرف تلگراف خانه حرکت کردند تا متحصن بشوند. دستور آمده بود که اینها را بزنند، به حدی که وقتی مرحوم شیخ محمد رضا جرقویه ای به زمین افتاد، با لگد و قنذاق تفنگ به پهلویش زدند. ایشان در اثر همان ضربات فوت کرد.

بنده با دیدن این صحنه ها و چنین جریاناتی در اصفهان درس خواندم و مسائل سیاسی را دنبال کردم. تا اینکه در سال ۱۳۳۰ پس از اتمام جامع المقدمات به قم آمدم. هنوز چند ماهی نگذشته بود که با نام امام خمینی . سلام الله علیه . آشنا شدم. آن زمان دوستی داشتم که پای درس ایشان می رفت و با اخوی نیز خیلی آشنا بود. او از درس امام مخصوصاً از اصول ایشان خیلی تعریف می کرد. آرام آرام می شنیدم که زمینه بدگویی و تهمت راجع به ایشان مهیا می شود، و این همه، زمینه ساز این بود که عنوان فقاهت امام را از بین ببرند و نگذارند به عنوان یک فقیه اعلم در حوزه ها مطرح بشود. این نقشه ای بود که به دست دشمنان آگاه و یا دوستان نادان در حال وقوع بود.

ما هم چون تازه وارد حوزه شده بودیم و چند صباحی نیز در درس آقای بروجردی شرکت کرده بودیم، می ترسیدیم که مبادا با رفتن به درس فقه امام، وقتمان ضایع شود. این تردید به سبب همان تبلیغات وسیعی بود که علیه ایشان انجام داده بودند. همان طور که گفتم آن موقع معروف بود که اصول امام خوب است و فقه ایشان خوب نیست. بالاخره فکر می کنم در سال ۳۵ - ۳۴ بود که تصمیم به استخاره نزد مرحوم آقای فکور گرفتم. ایشان در جواب گفتند: یا می خواهید به مسافرت اماکن مقدسه بروید و یا جلسه درس، چون تعبیر روضه بهشتی آمده است. اما در هر دو حال اگر به اعتاب مقدسه رفتید همسفری هایی پیدا می کنید که با هم توافق و تفاهم ندارید و همیشه اختلاف دارید. اگر به جلسه درس رفتید

بسیار پر برکت و مفید است، اما با دوستانی مباحثه می کنید که همیشه با هم اختلاف دارید به ایشان گفتم که می خواهیم پای درس حاج آقا روح الله برویم. ایشان فرمود خیلی خوب است ولی با هم مباحثه ای هایتان اختلاف سلیقه پیدا می کنید. بر حسب فکر خودمان گفتیم ما می رویم و دقت می کنیم که با دوستانمان اختلاف سلیقه نداشته باشیم.

درس فقه امام را شروع کردیم و مرتب می رفتیم و با چند نفر هم مباحثه می کردیم. از شما دور نماند که ما همیشه با هم اختلاف داشتیم، به حدی که صدای بلندمان، مزاحم دیگران می شد، ولی در عین حال مفید هم بود. اصول ایشان را هم که از قبل می رفتیم.

پس از اینکه دقت در فقه را از ایشان دیدیم، با خود به این نتیجه رسیدیم که نظر مخالفان بر این است که امام به عنوان یک فقیه مطرح نشود و تنها یک اصولی باقی بماند، آن هم اصولی ای که به حوزه ارتباط ندارد.

با این احساس و درک مظلومیت امام، تصمیم گرفتیم که فقاهت ایشان را در فیضیه مطرح کنیم. معمولاً رسم بر این است که همه می نشینند و گفتگو می کنند، اما ما از این طرف فیضیه تا آن طرف حیاط را می پیمودیم و بلند بلند نظرات فقهی ایشان را مطرح می کردیم. می خواستیم ثابت کنیم که حرفهای فقهی امام در مسجد سلماسی، حرفهای محققانه و از متن حوزه است و تفقه، خلاقیت و نوآوری از ویژگی های آن است. این عوامل باعث شد که ما هرچه بیشتر با افکار و اندیشه های بلند ایشان آشنا شویم و هرچه بیشتر با ایشان مانوس شویم. علاقه و تعهدمان نیز

بیشتر می شد، تا جایی که حاضر می شدیم در روزهای اعیاد و وفیات، از مهمانان امام نیز پذیرایی کنیم.

این آشنایی و الفت با امام باعث شد که من بیش از حد جسارت به خرج دهم و به طرح اشکال بپردازم. یادم می آید که یک روز در درس گفتم: آقا یک اشکال دارم. مرحوم شهید سعیدی گفتند: بگو یک اشتباه دارم. درست است که طرح سؤال من یک اشکال بود ولی ادب حکم می کرد که در مقابل استاد به اشتباه خود اعتراف کنم. خلاصه من به طرح سوالات مختلف می پرداختم و حدود هشت سال پا به پای امام می رفتم و می پرسیدم و می پرسیدم، ولی هیچ گاه ندیدم و احساس نکردم که امام خسته شوند و یا چهره عوض کنند. حالا می فهمم که علت آن همه صبر و برد باری این بود که ایشان می خواستند شاگرد بپروراند تا در آینده برای مصالح اسلام و تشیع مفید باشند.

مدتها گذشت تا اینکه آقای بروجردی فوت کردند، ولی هنوز قضیه انجمن های ایالتی و ولایتی مطرح نبود، اما مرجعیت امام مطرح شده بود. یادم می آید که یک روز در امامزاده قاسم که بنده همراه امام بودم، یکی از منبری های مشهدی می خواست به دیدن ایشان بیاید. من ساعتی را تنظیم کردم و ایشان آمدند. از هر طرف صحبت شد، تا آمد یک کلامی از مرحوم آقای میلانی به میان آورد، امام با همان ابهت خاص خودشان گفتند: پایتان را از گلیمتان درازتر نکنید و بلند شدند و رفتند.

آن منبری، اصلاً توقع چنین برخوردی را نداشت. به او گفتم، امام به هیچ کس اجازه نمی دهد که در مقابلش به بزرگان توهین کنند و یا غیبتی را بشنود، در صورتی که این شخص می توانست در تبلیغ مرجعیت امام، بسیار مؤثر باشد.

به خاطر دارم که یکی از روحانیان تهران که به دستگاه پهلوی نیز وابسته بود، به امام گفت: دستگاه می خواهد پس از فوت آقای بروجردی، یک نفر از علما را بزرگ کند و سپس او را به زمین بزند، به حدی که دیگر کسی جرأت نکند در مقابل دولت و شاه بایستد و آن عالم، کسی غیر از شما نیست. امام هم فرمود: به آنها بگویید این قبا به اندازه تن من نیست ولی اگر آن را برای من دوختید، دیگر آسایش ندارید.

آن روحانی گفت چطور نمی توانند، مگر ندیدید که با مرحوم کاشانی چه کردند؟

امام فرمود: مرحوم کاشانی بدون حوزه علمیه بزرگ شد، ولی من با حوزه بزرگ می شوم. آنها می توانند یک شخص را نابود کنند و بکوبند، اما حوزه را نمی توانند از بین ببرند.

این تفکر امام بود و بر همین اساس به حوزه و روحانیت احترام می گذاشت و هر گاه احساس می کرد که در یک گوشه ای از مملکت به یک روحانی بی احترامی کرده اند، فریاد بر می آورد. یادم می آید وقتی که مرحوم آقا سید احمد خوانساری را در تهران زدند، فرمود: اگر خون حسین در تن من است، تا اینها را نابود نکنم، ساکت نخواهم ماند.

اساس و شالوده فکری امام، اهمیت ندادن به شاه و وابستگان او بود. در صورتی که در آن ایام شاه به بزرگان حوزه تلگراف می زد و آنها به شاه، ولی اگر امام مطلبی را عنوان می کرد، بدون تذکر و راهنمایی نبود. بسیاری از بزرگان دیدار با شخصیت های سیاسی آن روز را مهم می دانستند در صورتی که برای امام چنین نبود. یادم می آید مرحوم بدلا به دکتر امینی گفته بود که با امام هم ملاقات کند. ایشان هم وقتی اعلام کرد که می خواهد به دیدن امام بیاید، مخالفتی نکرد، ولی او را در اتاقی که مملو از جمعیت بود ملاقات کرد و با این کار می خواست به او بفهماند که در مقابل علمای حوزه، قدرتی ندارد. بالاخره قضایای انجمن های ایالتی و ولایتی رخ داد و امام دستگیر و سپس به ترکیه تبعید می شود.

از خصیصه های دیگر امام این بود که هیچ گاه ندیدیم و نشنیدیم که ترور و تروریستها را تأیید کند. حتی شنیدم که با ترور رزم آرا مخالف بود، البته این مخالفت، موافقت با آن شخص نبود، بلکه مشی ایشان این اجازه را نمی داد که با ترور موافق باشند و یا حرکت های مسلحانه را تأیید کنند. چنین روشی را ایشان هیچ گاه تأیید نمی کرد.

من یادم می آید در همان ایام مبارزات، بعضی از افراد غیر تمند دینی از تهران می آمدند و بسیار اظهار علاقه می کردند و حاضر بودند جانشان را در راه نهضت بدهند، اما جرأت نمی کردند بگویند که ما می خواهیم کسی را بکشیم، چرا که امام این جنبه از مبارزه را به طور کلی قبول

نداشت. معروف است که وقتی برخی می خواستند در رابطه با ترور حسن علی منصور اقداماتی کنند و از ایشان اجازه بگیرند، اجازه نداد. یادم هست که حتی در مورد کسانی که کسروی و هژیر را کشتند، تنها به این جمله اکتفا کرد که: خدا آنها را رحمت کند و بیامزد.

در طول مبارزات امام نیز، ما هیچ گاه نشنیدیم که با ترور و تروریستها موافق باشد، اما همین امام در آن ایامی که مرحوم کاشانی، منفور دولت و برخی روحانیون شده و خانه نشین گشته بود، درس اصول خود را تعطیل می کند و به عیادت ایشان می رود. این دقت و توجه امام زمانی صورت می گیرد که در همین فیضیه علیه آیت الله کاشانی، سرود می خواندند.

از نکات قابل توجه دیگر اینکه شخصیت مرحوم آیت الله بروجردی را باید از بیت ایشان جدا کرد. اطرافیان ایشان علیه فدائیان اسلام و مرحوم نواب صفوی حرفها می زدند ولی ما هیچ گاه از شخص ایشان مطلبی نشنیدیم و امام نیز همین طور بود. هیچ گاه له یا علیه فدائیان اسلام سخنی نگفت، ولی با مبارزات مسلحانه آنها موافق نبود. در زمان مرجعیت آقای بروجردی امام هیچ گاه در امور حوزه دخالت نمی کرد و بیشترین و بهترین احترامها را نسبت به ایشان ادا می کرد و از آیت الله بروجردی به عنوان یک شخصیت علمی و با تقوا نام می برد، با اینکه بیت ایشان برای امام مشکلاتی ایجاد کرده بودند ولی هیچ گاه آنها را بروز نداد و آشکار نکرد. من فکر می کنم که موضوع وحدت مسلمانان و عزت و عظمت اسلام برای ایشان در درجه اول اهمیت قرار داشت و



لذا وارد تحرکات سیاسی آن روز علما نمی شد. از طرف دیگر امام به این نکته نیز توجه داشتند که اگر اختلاف زیاد شود، قدرت مرجعیت آیت الله بروجردی تضعیف می شود. لذا به تقویت قدرت مرجعیت شیعه می پرداخت. وی معتقد بود مرجعیت و زعامت تضعیف شده دیگر نمی تواند در مقابل حکومت پهلوی اظهار نظر کند. لذا تلاش می کرد که هم از اختلافات دوری کند و هم به تقویت مرجعیت شیعه که همانا عظمت اسلام بود، بپردازد. اما ناگفته نماند که امام بخاطر همین مسائلی که گفتم به آیت الله بروجردی گفته بودند که باید تغییری در اطرافیان بدهید تا قدرت کلمه مرجعیت شیعه افزون گردد.

در پایان به این نکته نیز اشاره کنم که آنچه باعث شد قدرتمندان آن روز نتوانند امام را از بین ببرند، توجه و اهمیت ایشان به حوزه، علماء، و روحانیون است. اگر امام بدون حوزه بود حتماً از بین می رفت، ولی به حوزه و سنت دیرینه اش احترام گذاشت و در شیوه قدما خللی وارد نکرد و دخالت در این موضوع را نیز باعث تضعیف پایگاه مردمی حوزه می دانست.



## خدمت به امام، یک افتخار بود

روزی در باغ قلعه به دیدن ایشان رفتیم. آن روز، روز دهم ذیقعده سال دومی بود که به عنوان شاگرد پای درس امام می نشستیم. مرحوم آیت الله سعیدی (قدس سره)، از امام درخواست کردند که روز عید بنشینند تا دوستان به ملاقاتشان بروند، ولی چون ایشان هیچ گونه دید و بازدید رسمی نداشتند، اول فرمودند: "نه" اما مرحوم سعیدی اصرار کردند: "ما خودمان می خواهیم به خدمتتان برسیم و شما را در این روز که روز ولادت ثامن الائمه (علیهم السلام) است زیارت کنیم و این برای ما ارزش دارد". بعد از اصرار مرحوم سعیدی، حضرت امام فرمودند: من کسی را ندارم کمک کند که از میهمانان پذیرایی کند.

مرحوم سعیدی گفتند: "آقایان حاضرند، می آیند و کمکتان می کنند".  
امام به من اشاره کردند و فرمودند:  
شما حاضرید فردا بیایید کمک کنید و از آقایان پذیرایی کنید؟  
این دعوت برای من به منزله یک لطف بود. از این رو گفتم: "بله، من حاضرم".  
وقتی که حضرت امام از جلسه تشریف بردند، دوستان دیگر اشاره کردند: "آقا! اگر شما حاضر نیستید، ما حاضریم".  
گفتم: "نه، این برای من افتخار است".  
این کار سالیان دراز ادامه پیدا کرد و من روزهای عید و همین طور ایام فاطمیه در خدمت ایشان بودم.

### نماز اول وقت

پس از فوت آقای بروجردی یک بار در خدمت امام به تهران رفتم. حدود یک ساعت به ظهر به منزل آقای لواسانی، که در امامزاده یحیی بود، رسیدیم. ایشان به مسجد رفته بودند و تشریف نداشتند. من در مقابل امام، به دلیل ابهت و عظمت ایشان و احترام فوق العاده ای که برایشان قائل بودم، خود را مقید می کردم که بسیار منظم بنشینم، اما امام که این جزئیات را بسیار دقیق و سریع درک می کردند، فرمودند:  
"اگر ناراحتید، بروید بخوابید".  
به اتفاق دیگری رفتم و در آنجا استراحت کردم. اول ظهر، هنگامی که مؤذن اذان می گفت، امام در را زدند و فرمودند:

آقای صانعی! اگر می خواهید نماز بخوانید اول ظهر است. بلند شدم وضو گرفتم و پشت سر امام به نماز ایستادم. ایشان بسیار مقید بودند که نمازشان را در اول وقت بخوانند و آن روز هم با اینکه تازه از راه رسیده بودند و با آقای لواسانی که از دوستان صمیمی شان بودند، صحبت می کردند و به قول ما طلبه ها "گعه" هم داشتند، همه این شرایط را نادیده گرفتند و نماز را اول وقت خواندند.

بالاخره ناهار را آوردند. اما من از اینکه در برابر امام غذا بخورم، خجالت می کشیدم. دوباره امام متوجه شدند. سر سفره مقداری ماست بود که از لواسانات آورده بودند. امام از آنجا که بسیار با عاطفه بودند، برای آنکه خجالت زدگی مرا کم کنند، فرمودند:

این ماستها، ماستهای لواسانات است و آب گرفته شده است، بخورید. آقای لواسانی نیز اضافه کردند: "به هر حال بخورید، به ما ضرر نمی خورد". این صحبتها باعث شد که من سرانجام کمی احساس راحتی کنم و غذا بخورم.

## دعا، توسل و دقت

حضرت امام خمینی . سلام الله علیه ، روح بسیار لطیفی داشتند، در وجودشان ریزه کاریهای اخلاقی خاصی وجود داشت که در شخص دیگری دیده نمی شد.

من چندین سال، معمولاً بعد از درس همراه امام، از مسجد سلماسی به منزلشان می رفتم و سؤالهایم را می پرسیدم و ایشان نیز جواب می دادند.

در این چند سال هرگز نشد که برخورد امام گویای این باشد که حاضر به جواب دادن نیستند و البته کار من هم، کار یک روز یا دو روز نبود، تقریباً بیشتر روزها من همراه حضرت امام حرکت می کردم؛ چه آن روزهای اولی که در درسشان شرکت می کردم و چه روزهای آخر. برای یک بار هم نشد که ایشان قیافه شان را طوری کنند که خوششان نمی آید من همراهشان بروم و مطلب بپرسم. پس از اینکه از زندان آزاد شدند، دوباره من همراه ایشان می رفتم.

در آن زمان امام شخصیت و مرجع مطرح جامعه شده بودند. بعد از درس، معمولاً جمعیت زیادی برای دست بوسی ایشان می آمدند. از این رو، برای تلف نشدن وقت با تاکسی به مسجد اعظم رفت و آمد می کردند. من هم برای آنکه بتوانم جواب سؤال خود را بهتر بگیرم، به منزل امام رفتم. در آنجا سؤال را مطرح کردم. امام فرمودند: "بنویس".

سؤال را نوشتم اما امام جواب ندادند. من که سابقه برخورد سالهای قبل را داشتم و نیز از سر پرتوقعی، با رنجیدگی خاطر بیرون آمدم و امام هم ناراحتی مرا احساس کردند.

در همان موقع با برادرم روبه رو شدم. از من پرسیدند: "چرا ناراحتی؟" گفتم: "رفتم مطلبی را از امام بپرسم، ولی به من جواب ندادند."

برادرم با تندی به من گفتند: "دخترشان مریض است و از این بابت ناراحتند. امام به من فرموده اند که امشب ختم "امن یجیب" بگیریم و آیت الله قاضی را هم باید دعوت کنیم. حالا تو در این شرایط توقع داری

امام مثل همیشه به تو جواب سؤال درسی را بدهند؟! .  
برادرم توضیح بیشتری داد گویا هنگامی که حال دختر امام وخیم شده بود، فوراً یک شورای پزشکی . در قم . تشکیل داده بودند و نظر بسیار مایوس کننده ای مبنی بر اینکه یا باید مادر از بین برود یا بچه ابراز کردند. این طور که می گویند امام فرموده بود:  
من الآن اظهار نظر نمی کنم، شما یکی . دو ساعت صبر کنید من جواب می دهم که عمل جراحی انجام شود یا نه.  
پس از آن از برادر من خواسته بودند که ترتیب ختم "امن یجیب" را در همان شب بدهند و مخصوصاً آقای قاضی را برای دعا دعوت کنند. مرحوم قاضی که عموزاده علامه طباطبایی و از دوستان امام بود، بسیار اهل ذکر و اوراد بود. ایشان در زمان طلبگی هم یک پیشگویی داشت و به امام عرض کرده بود: "شما بعدها جزو پیشوایان خواهید شد".  
بالاخره آقای قاضی و عده ای از طلبه ها آمدند و ختم "امن یجیب" را گرفتیم. برای همه ما میزان اعتقاد امام به دعا جالب بود. پس از آنکه ختم تمام شد، از بیمارستان نکویی قم، به منزل تلفن کردند و اطلاع دادند: حال دخترشان به طور معجزه آسایی بهتر شده است و از این رو فعلاً نیازی به عمل نیست. در همان هنگام برادرم این پیغام را از حضرت امام برای من آورد:  
من آن وقت روی حساب مریضی صبیبه ناراحت بودم و جواب ایشان را ندادم، ولی فردا توی درس جواب خواهم داد.

فردای آن روز، حضرت امام در جلسه درس مطلب مرا مطرح کردند و جواب آن را نیز دادند. همچنین به ناراحتی من و عدم پاسخگویی خودشان نیز به طور ضمنی اشاره کردند. مطرح کردن آن سؤال در مقابل هزار و پانصد نفر، خیلی برایم شیرین و دلنشین بود. البته حضرت امام همه وجودشان نسبت به من لطف بود، مثل لطفی که به جامعه داشتند. اما خود طرح مسئله در جلسه درس، نشانگر این بود که ایشان به افراد اهمیت می دهند. در تمام مسائل دقت می کنند، به حدی که همواره به همه مسائل کوچک و بزرگ اهمیت می دادند و گرنه امام هرگز وقت درس هزار و پانصد نفر را برای گفتن حرف یک نفر، نمی گرفتند.

از خاطره های دیگری که توجه و اعتقاد امام خمینی را به دعا می رساند، مربوط به ترور آقای هاشمی رفسنجانی است.

وقتی ایشان ترور شدند، امام همان لحظه نذر کردند که اگر حال آقای رفسنجانی خوب شد، گوسفندی را قربانی کنند. ما نیز با شنیدن خبر ترور آقای رفسنجانی، به طرف اقامتگاه امام در قم به راه افتادیم. وقتی که به آنجا رسیدیم، دیدیم که دارند گوسفندی را قربانی می کنند. پرسیدم: "این برای چیست؟"

گفتند: امام نذر کرده اند و چون معلوم شده که خطر رفع شده، قربانی می کنند. اینها همه گویای تعبّد و تمسک ایشان به دعاست.

زمانی که در خدمت امام درس می خواندم، معمولاً صبح زود برای احوالپرسی به منزل ایشان می رفتم و چند دقیقه ای در خدمتشان بودم.

ایشان حالت مراقبت داشتند، به این معنی که به خود می نگریستند که مبدا یک لحظه از خدای خویش دور بشوند و مبدا رفت و آمدها، اجتماعها و شخصیت‌های ظاهری اثری بر ایشان بگذارد.

در واقع آن لحظه هایی که انسان فکر می کرد امام حالت سختی دارند، این طور نبود. اتفاقاً بسیار لطیف و خوش برخورد بودند. ولی آن لحظه‌ها، به قول اهل عرفان، حالت‌های مراقبت است که این هم از امتیازات و ویژگی‌های امام بود.

حضرت امام استوانه تقوا و فضیلت و انسان متعبدی بودند که سیزده سال زیارت امین الله ایشان در نجف ترک نشد.

آیت الله خوانساری نقل می کردند: "امام در مدرسه دار الشفاء حجره داشتند. شبها برای نماز شب. آب حوض دار الشفاء خیلی خوب نبود. به فیضیه می آمدند، یخ حوض را می شکستند و وضو می گرفتند و نماز می خواندند. گویا در و دیوار فیضیه با این سید چهل ساله هم‌دگر و هم‌صدا می شد."

### صراحت امام

من همواره کوشیده‌ام که از روحیه و شخصیت امام درس بگیرم. در این راستا آنچه که بیش از همه مرا تحت تأثیر قرار داده، صراحت امام است. معمولاً در روحانیان این صراحت کمتر پیدا می شود، چرا که وقتی با مشکلات روبه رو می شویم، سعی می کنیم که به شکلی آن را بپوشانیم و در لفافه برخورد کنیم. من نمی گویم که این برخورد خلاف است، ولی حضرت امام این



صراحت را در طول زندگی فردی و اجتماعی، نهضت و انقلاب و خلاصه همه جا داشت و هرگز آن را زیر پا نگذاشت.

آخرین باری که من تحت تأثیر صراحت ایشان قرار گرفتم، زمانی بود که استعفای خودم را از سمت دادستانی خدمتشان تقدیم کردم. در آن هنگام من به همراهی جناب آقای موسوی اردبیلی خدمت ایشان رفته بودیم. پس از اینکه حضرت امام لطف کردند و استعفای مرا پذیرفتند، از من تعریف کردند. تعریف امام چنان تأثیری بر من گذاشت که از سر شوق و شکر گریه کردم. پس از اینکه فرمایشاتشان تمام شد، آقای موسوی اردبیلی به من گفتند: "شما هم چیزی بگویید".

من که در مقابل عظمت امام، ناتوان از صحبت بودم، فقط عرض کردم: "آقا! این همه تعریف هایی که شما کردید، من لایقشان نبودم."  
بلافاصله ایشان فرمودند:

آنچه که من گفتم: به حساب اسلام بود، به حساب خودت هیچ چیز نگفتم. در هنگام گفتن این جمله چنان ابهتی داشتند که من همان جا خجل و شرمسار شدم.

این برخورد نمونه ای از صراحت امام بود، به همین دلیل هم بود که در قلب مردم جا گرفتند.

یکی دیگر از صراحت های ایشان که معرف همگان است و از همان آغاز نهضت و با صراحت بر این نکته تأکید کردند، این بود که:  
من با رژیم شاه بد هستم و او را بیرون می کنم.

## اندیشه بلند امام

امام خمینی - سلام الله علیه - همیشه و در همه لحظه ها به همه جهات توجه داشتند و همه چیز را رعایت می کردند، حتی جزئی ترین مسائل را در هنگامی که به درس و بحث مشغول بودند، به مطالعه مطالب دیگر هم اهمیت می دادند.

امامی که باعث و بانی چنین انقلابی بود، و چنان حرکتی کرد و آن چنان هم نسبت به مسائل جهانی شناخت داشت، نمی توانست بدون آگاهی و مطالعه دقیق قبلی و تلاش و کار ممتد در شصت سالگی، یکدفعه به اینجا رسیده باشد. این غیر ممکن است.

کتاب "کشف اسرار" شاهد این مدعاست. در این کتاب مسائل جدیدی می بینید که گویا امام در همین جو فعلی آنها را نوشته است.

حضرت امام هنگامی که درباره مسائل اسلامی نظر می دادند، نظراتشان به حق، گویای آگاهی ایشان نسبت به آن مسائل بود. برای نمونه، یکی از شبهاتی که در مسائل اسلامی مطرح می شود، این است که اسلام تنها برای کشاورزی و دامداری زکات قائل شده است، حال آنکه جهان امروز، جهان صنعتی و کارخانه داری است.

اگر کسی به مسائل اسلامی وارد نباشد، بدون شک در جواب می ماند. اما امام همان وقت (حدود پنجاه سال قبل) می گویند که نخیر، اسلام چنین شرایطی را پیش بینی کرده و مالیات این بخش، خیلی بیشتر از مالیاتی است که بر کشاورزی و دامداری قرار داده است؛ به این صورت که اگر

برای کشاورزی یک دهم درآمد را مالیات قرار داده است، برای صنعت و کارخانه و... یک پنجم درآمد را به مالیات اختصاص داده است. از دیگر شبّهاتی که مطرح بود و امام آن را در کشف اسرار جواب داده اند، این است که چرا بر گندم زکات قرار داده شده، اما بر برنج که قیمتش بالاتر است، زکات قرار داده نشده است. جوابی را که امام داده اند، آگاهی ایشان را به مسائل می رساند:

علت اینکه اسلام زکات را بر گندم قرار داده و بر برنج قرار نداده، این است که تهیه برنج به شدت زحمت دارد، اما گندم بیشترینش دیم است. گندم را می ریزند توی بیابان، باران هم می آید و سبز می شود. آن مقداری هم که دیم نباشد، چشمه و قنات باشد، زحمتی ندارد. از قضا، همین طور است. تنها محصولی که در کشاورزی، زحمت کمتری دارد، گندم است.

یا در همان کتاب کشف اسرار، وقتی ایشان وارد بحث سربازی می شوند، درست مانند آن است که یک بسیجی را توصیف می کنند. یعنی در آن زمان، امام بسیج و بسیجی را پیش بینی کرده بودند.

### دیدار امام با آیت الله کاشانی

مرحوم آیت الله کاشانی را به دلیل درگیریها و مخالفتهایی که با دکتر مصدق داشت، از شخصیت و منزلت اجتماعی محروم کردند و در نتیجه مریض شدند.

تنها کسی که از قم به عیادت مرحوم کاشانی رفت، امام بود. به همین مناسبت، درس اصول امام تعطیل شد. در آن زمان برای آقای کاشانی سرودهای مبتذل می خواندند و در روزنامه‌ها نیز با درج این گونه شعرها به ساحت ایشان بی حرمتی می کردند. امام به همه جهات زندگی اجتماعی و سیاسی عنایت داشتند. عیادت از آقای کاشانی را نه به عنوان مسلمانی که از یک بیمار عیادت می کند و نه به عنوان روحانی ای که به دیدن روحانی دیگری می رود، انجام دادند، بلکه ایشان با این عیادت به دنبال هدف خاصی بودند و می خواستند به همه بگویند که به مبارزه، دفاع و حفظ اسلام ارج می نهند و از این رو احترام به شخصی که از اسلام دفاع کرده است، تا این حد لازم و ضروری است که می توان یک جلسه درس اصول را نیز تعطیل کرد، در صورتی که امام می توانست روز جمعه به عیادت بروند.

### برخوردهای اخلاقی امام

حاج احمد آقا، می فرمودند: "امام هیچ وقت به ما نگفتند نماز بخوانید، اما ما هم هیچ وقت نمازمان را ترک نکردیم...". حالا این چه جور حرکت و رفتاری است که در زندگی چنین تأثیری را می گذارد، نمی دانم.

حاج احمد آقا می گفتند: "یک روز نماز ظهر و عصر را نخوانده بودم و از منزل بیرون آمدم، نه اینکه می خواستم نخوانم، نخیر! ولی از قضا در همان لحظه در داخل کوچه با امام که از درس می آمدند، برخورد کردم. هنوز

کمی به غروب آفتاب مانده بود. تا امام به من رسیدند، خیال کردم که به من می‌گویند که چرا نمازت را نخواندی؟ برگشتم و نمازم را خواندم." رفتار امام، در مسائل حکومتی و ولایتی نیز همین گونه بود. به یاد ندارم که ایشان جایی حق حاکمیت خودشان را به عنوان دستور اعمال کرده باشند. اگر هم بوده، بسیار کم و ناچیز بوده است. امام به گونه‌ای رفتار می‌کردند که به خواسته‌های ایشان در میان مردم با عشق و علاقه عمل می‌شد. مسئولان نیز با عشق و علاقه و یا به دلیل ترس از تخلف به خواسته‌های امام گردن می‌نهادند.

یکی از امتیازهای حضرت امام این بود که در زمان حکومتشان هیچ‌گاه به کسی نفرمودند و یا از کسی نخواستند و خواهش نکردند که این کار را انجام بده. این خیلی قدرت می‌خواهد که کسی بتواند حکومت اسلامی را به مدت ده سال اداره کند، بدون اینکه از یک نفر بخواهد یا خواهش کند که پستی و منصبی را بپذیرد.

امام در پذیرش مقامات دولتی و کشوری هرگز به کسی اعمال ولایت نکردند. ایشان به گونه‌ای رفتار می‌کردند که مسئولان خود درخواست می‌کردند تا خدمت امام کار کنند. برای مثال، می‌توانم از خودم بگویم. زمانی که بنده استعفا دادم، امام دو بار، از بنده تعریف کردند، درحالی که کسان دیگری هم بودند که نسبت به استعفای بنده هیچ واکنشی نشان ندادند. طبیعی است که در موقع لزوم اگر بنا به انتخاب باشد، انسان جایی را انتخاب می‌کند که نسبت به کار و عمل وی با دقت و توجه

برخورد شده باشد. امام چنین کسی بودند. از آنجا که نسبت به همه مسائل با توجه و دقت برخورد می کردند، افراد نیز هر لحظه که احساس می کردند به وجودشان نیاز است، از دل و جان به ایشان خدمت می کردند.

### رعایت حریم انسانها

حضرت امام. سلام الله علیه . همیشه حریم دیگران را رعایت می کردند. به طور مثال، زمانی که آقای بروجردی در قید حیات بودند، هیچ دخالتی در امور حوزه نمی کردند، چرا که معتقد بودند حوزه رئیس دارد.

یادم می آید هنگامی که رئیس شهربانی قم، آقای شیخ حسن تهرانی را که از فاضلان و عالمان قم بود، کتک زد، عده ای از دوستان به نزد امام رفتند و جریان را به ایشان گفتند. امام فرمودند:

حوزه رئیس دارد، به ایشان مراجعه کنید و ماجرا را بگویید.

ما آن موقع منظور امام را نفهمیدیم و مدام از خود می پرسیدیم: ”چرا امام دخالت نکردند؟“

اکنون پس از گذشت سالها می فهمیم که امام چه می خواستند بگویند. منظور این بود که وقتی حوزه رئیس دارد، نمی شود هر کسی بیاید و در هر کاری دخالت کند.

چنین برخوردی به هرج و مرج می انجامد و در نتیجه هر کسی محور عده ای می شود تا کاری را به پیش ببرد. گذشته از این امام برای مرحوم آیت الله بروجردی، احترام زیادی قائل بودند.

## طرح مرجعیت آیت الله بروجردی در نجف

پس از رحلت حضرت آیت الله بروجردی، روزی در خدمت حضرت امام به تهران می‌رفتم که ایشان فرمودند:

در سفری که به نجف اشرف مشرف شدم، در جلسه ای که حضرات آقایان علما شرکت داشتند، پیشنهاد دادم که برای زعامت حوزه های علمیه و مرجعیت شیعه، پس از مرحوم آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی، آیت الله بروجردی را به نجف دعوت کنید تا درس و بحث را شروع کنند. در آن جلسه گفتم این پیشنهاد را به دو جهت ارائه می‌کنم:

۱. اینکه حضرت ایشان اثباتاً اعلم هستند.

۲. مردی است اجتماعی و برای مرجعیت و حفظ کیان حوزه های علمیه، شایسته ترین فردی است که می‌توان روی او حساب کرد. مدتی که از این جلسه گذشت، یکی از آقایان به من گفت آقایان حاضر در جلسه گفتند: "حاج آقا روح الله، حوزه نجف را نمی‌شناسند. در این حوزه، عالمان برگزیده ای هستند."

گفتم از قول من به آقایان بگویید که شما متوجه حرف من نشده اید. من گفتم که آیت الله بروجردی فردی است اجتماعی. اجتماعی بودن غیر از علمیت است و این مطلب، جای انکار نیست.

همچنین گفتم حضرت آقای بروجردی در مقام اثبات، اعلم است. البته منافاتی ندارد که دیگر آقایان ثبوتاً اعلم باشند، گرچه ایشان ثبوتاً هم اعلم هستند.

## مظلومیت امام

حضرت امام خمینی . سلام الله علیه . با اعمال و رفتار خویش و با آن متانت و بی علاقگی اش نسبت به ریاست و ظواهر دنیوی، جلوی تبلیغات را حداقل نسبت به خودشان گرفتند و با بیان خود در سخنرانیها، درسها و مبارزات، روش خویش را برای همگان روشن ساختند. از الطاف خداوند به حضرت امام این بود که در سخن گفتن نیز بسیار توانمند بودند و مطالب بلند را با جمله هایی ساده و زبانی مردمی مطرح می کردند. ایشان به کج اندیشان ثابت کردند که خداپرستان کسانی هستند که دلشان به حال اسلام می سوزد و هنگام خطر قبل از دیگران خود را به خطر می اندازند؛ همان طور که امام در جریان نهضت، بارها خود را به خطر انداختند. به طور مثال در سال ۱۳۴۲ در قم علیه امام شبنامه هایی منتشر شد. به مردم فرمودند که هیچ کس در مقابل آن شبنامه ها حساسیتی از خود نشان ندهد. بعد در مسجد اعظم، تنها گوشه ای از متن آن را برای انبوه جمعیت حاضر خواندند. همه برای مظلومیت امام گریستند و بدین طریق خط بطلان بر تمام تبلیغات دشمنان کشیدند و هر گونه درگیری احتمالی را منتفی کردند.

## امام، تبلور نیکی ها

امام . سلام الله علیه . جمع اضداد بود. ما همیشه این طور تصور کرده ایم که اگر کسی زاهد شد، دیگر انقلابی نیست و اگر انقلابی شد، دیگر زاهد نخواهد بود. اینکه شخصی هم زاهد باشد و هم انقلابی، بعید به



نظر می رسید. حال آنکه که اگر انسان با اسلام آشنا باشد، در می یابد که امیرالمؤمنین (علیه السلام) زاهدترین فرد بود و در عین حال در تمام حرکت‌های انقلابی پیشاپیش دیگران حرکت می کردند و در اکثر جنگ‌ها شرکت داشتند، ولی نسبت به دنیا و پست و مقام بسیار بی اعتنا بودند. امام نیز هیچ تمایلی به دنیا و ریاست و مرجعیت نداشتند. پس از فوت مرحوم آیت الله بروجردی آخرین کسی که برای ایشان مجلس ترحیم برگزار کرد، حضرت امام بودند، در صورتی که پیشی گرفتن در برگزاری مجلس ترحیم برای آیت الله بروجردی، خود راهی برای کسب شخصیت محسوب می شد.

دیگر اینکه سابقه نداشت امام به طور مجانی رساله در اختیار مردم قرار دهد، در صورتی که این رسمی معمول و متداول در میان مراجع بود. حتی آقای بروجردی با همه عظمتی که داشتند به کسانی که مراجعه می کردند، رساله مجانی می دادند. اما حضرت امام در طول هفت سالی که در محضرشان بودم و به منزلشان رفت و آمد می کردم، خلاف این رسم رفتار می کردند. حتی در طول این مدت من نفهمیدم که ایشان حاشیه بر عروه یا حاشیه بر وسیله دارند. در حالی که هر استادی در هنگام درس و بحث به شاگردانش می گوید که مثلاً در فلان نوشته اش فلان موضوع را یادآور شده است. اما ایشان اگر سؤالی می شد، پاسخ می دادند و مبنای خود را نیز بیان می کردند ولی هرگز اشاره ای به نوشته های خویش نمی کردند. حتی پس از فوت آیت الله بروجردی که زمینه برای طرح این گونه مسائل فراهم بود، باز تمایلی به مطرح کردن نداشتند.

## توجه به امور شرعی

درباره رعایت امور شرعی از طرف امام. سلام الله علیه. خاطره جالبی را به یاد دارم. زمانی می خواستم برای مرحوم پدرم از ایشان اجازه دخالت در امور حسبیه بگیرم. روزی پس از پایان درس، در هنگام برگشت به منزل فرصت را برای خواسته ام مناسب دیدم. عرض کردم: "اجازه می فرمایید که پدر من که روحانی روستا و محله ای است، در امور حسبیه دخالت کند؟"

حضرت امام پرسیدند: "آیا تقه است؟"

عرض کردم: "بله".

فرمودند: "مجاز است".

ایشان برای اجازه دادن شفاهی به کسی که تمام وجودش ارادت به امام است نیز تمام جهات شرعی را رعایت می کردند. اینها همه امتیازهایی است که در امام بود و در طول تاریخ، غیر از ائمه معصومین (علیهم السلام) در کمتر کسی مشاهده شده است.

## مبارزه با شخص شاه

در گذشته، عالمان با فرض حضور ظالمان در رأس قدرت، با سران قدرت کاری نداشتند. حتی میرزای شیرازی بزرگ که آن فتوای ارزنده را صادر کرد، به طور مستقیم با ناصر الدین شاه مخالفت نکرد، بلکه استعمال دخانیات را به مثابه جنگ با امام زمان (عج) می دانست. او نمی گوید که

ناصرالدین شاه نباشد، بلکه می گوید: "این قرارداد ذلت بار و ننگین است." مرحوم مدرس مبارزه می کرد، اما به عنوان نماینده مجلس. مبارزه آخوند خراسانی و حاج آقا نور الله اصفهانی با استبداد بود نه با سلطنت و شاه. آیت الله کاشانی هم که سابقه مبارزاتی فراوانی داشت، در پست ریاست مجلس مبارزه می کرد. خلاصه آنکه در طول تاریخ، مبارزه روحانیت با حاکمیت طاغوت و سلاطین نبود، بلکه هدف مبارزه آنها، امور دیگری. به جزء حاکمیت سلاطین. قرار می گرفت.

اما حضرت امام از همان آغاز مبارزه سیاسی خود، رأس حکومت و اصل سلطنت را هدف قرار دادند. در صورتی که دیگران در کنار سلطنت و با بودن سلطنت، امور دیگر را هدف مبارزه خود قرار می دادند. شیوه مبارزه حضرت امام مانند شیوه ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) بود که با خود یزید و اساس سلطنت او مخالفت می کرد. امام حسین (علیه السلام) هنگامی که از مدینه حرکت کردند، فرمودند: "وعلی الاسلام السلام اذ قد بلیت الامه براع مثل یزید بن معاویه"<sup>(۳۵)</sup>.

چنین مبارزه ای نیازمند از خودگذشتگی است و هیچ یک از عالمان ما نیز چنین مبارزه ای نکرده اند.

پس از جریان انجمنهای ایالتی و ولایتی که حاکمیت وقت، فیضیه را درهم کوبید و طلبه ها را شهید کرد، برای مدتی از سوی امام اطلاعیه ای منتشر نشد. ایشان حتی در جلسات علمای دیگر شرکت نمی کرد. سر و صدا به راه افتاد و عده ای. حتی از دوستان و علاقه مندان امام. این سؤال را مطرح کردند

که چرا امامی که مبارزه را آغاز کرده است، آن را ادامه نمی دهد. پس از مدتی معلوم شد که قصد ایشان این بود که اتمام حجت کنند. یعنی اگر تا حالا مبارزه با دولت بود، از این پس مبارزه با شاه است و مبارزه با شاه خطرناک است. آیا حاضرید که جاتان را به خطر بیندازید؟ راه من، مبارزه با شاه است. بعضی از آقایان می گفتند: "چگونه می شود با شاه مبارزه کرد؟" به همین دلیل در چهلم شهدای فیضیه اطلاعیه مهمی انتشار ندادند. اما در همان زمان اطلاعیه معروف امام مبنی بر اینکه شاه دوستی یعنی آدمکشی و کشتن طلبه ها، شاه دوستی یعنی غارت اموال ناچیز طلبه ها، شاه دوستی یعنی کتابسوزی، منتشر شد. لبه تیز این مبارزه یا هدف اصلی اطلاعیه، متوجه سلطنت و شخص شاه بود.

در گذشته، نتیجه مبارزه عالمان روحانی مقطعی بود، چنان که با رفتن مدرس همان وضع سابق ادامه می یافت و یا با رفتن آیت الله کاشانی همان کارهای نادرست دنبال می شد. اما نتیجه مبارزه امام از بین رفتن سلطنت و تأسیس حکومت اسلامی بود؛ حکومتی که در آن احکام اسلامی به اجرا در می آید.

### اهمیت به اموال مسلمانان

حادثه دوم فروردین (بیست و پنج سوال)<sup>(۳۶)</sup> مصادف با شهادت امام صادق (علیه السلام) بود، یعنی روزی که به فیضیه حمله کردند. طلبه های بسیاری شهید شدند و اموالشان غارت شد. بسیاری از طلبه ها مشکلات

زیادی در زندگی مادی خود پیدا کردند. به همین مناسبت، عده ای در تهران با هدایت شهید عراقی -روحش شاد- برای کمک به طلبه هایی که از نظر جانی و مالی آسیب دیده بودند، پولی جمع کردند و به خدمت امام بردند، امام هم پول را به من و حاج شیخ عبدالعلی قرهی سپردند تا به قم ببریم و میان طلبه های صدمه دیده تقسیم کنیم. ما دو نفر پیش خود حساب کردیم که با توجه به اینکه مقدار پول زیاد است، اگر به هر یک از طلبه ها نفری چهل تومان بدهیم، درست می شود.

سه روز بعد، به قصد تقسیم پول به مدرسه خان رفتیم و اعلام کردیم که از طرف امام قرار است به طلبه ها پولی داده شود. پس از آن به هر یک از طلبه ها چهل و پنج تومان پول دادیم و اگر کسی ادعا می کرد که اثاثیه یا پولش را هم از دست داده است، به همان مقدار، به او اضافه می دادیم. هنوز ظهر نشده بود که از طرف امام پیغام آوردند که شیوه تقسیم پول مورد تأیید ایشان نیست. پیام آور گفت: "نظر امام این است که پول را به کسانی بدهید که مجروح شده اند و یا اتاقشان در فیضیه غارت شده است، نه همه طلبه ها".

ما فوری وسایلمان را جمع کردیم و به منزل امام رفتیم. وقتی گزارش کار خود را دادیم، فرمودند:

اشتباه کردید، خلاف کردید. پول مال همه نبود. آقایان پول را برای افراد صدمه دیده آورده بودند.

عرض کردیم: "خُب حالا چه کنیم؟"

فرمودند: هیچ، اشتباه کرده اید، باید پولها را پس بگیرید.

من که بیشتر هدفم این بود که امام از ماجرا چشم پوشی کنند، با شنیدن این حرف، گفتم: "آقا! چه جوری پولها را برگردانیم؟ این امکان ندارد".

حضرت امام با تأکید فرمودند: "باید پس بگیرید".

پس از آنکه از خدمت امام مرخص شدیم، به فکر فرو رفتیم که چگونه اشتباه خود را تصحیح کنیم، عاقبت راه حلی به ذهنمان رسید. اگرچه خود این راه حل، اشتباهی دیگر بود. به این صورت که عصر همان روز به مدرسه خان رفتیم و اعلام کردیم که آن عده از طلبه هایی که در جریان مدرسه فیضیه قم به خودشان یا اتاقشان آسیبی نرسیده است و از ما نیز مبلغ چهل و پنج تومان گرفته اند، لطف کنند پول را برگردانند و بیست تومان هم تشویقی بگیرند. پیش خود می گفتیم که هر جور شده اجازه دادن این بیست تومان را از امام می گیریم.

وقتی برنامه جدید را در مدرسه خان اعلام کردیم، حتی بعضی از طلبه ها از گرفتن بیست تومان خودداری می کردند. ولی ما خودمان از اینکه آنها را معطل کرده بودیم، خجالت می کشیدیم و به اصرار بیست تومان را به آنها می دادیم.

هنوز یکی . دو ساعت از شروع کار ما نگذشته بود که مجدداً از طرف امام پیغام آوردند که این کارتان نیز خطاست. دوباره وسایلمان را جمع کردیم و به خدمت امام رفتیم و گفتیم: "آقا! چون این آقایان پولها را پس می آورند، بیست تومان به آنها تشویقی می دهیم".

امام فرمودند: "تشویقی ندارد".

دوباره گفتیم: "آقا! عنایتیم به این نکته است که این فرد دارد پولی را که گرفته و مال خود می داند، بر می گرداند".  
امام فرمودند:

او وظیفه اش را انجام می دهد. انجام وظیفه که تشویق ندارد. توجه کنید که چنین برخوردهایی چقدر در تربیت جامعه موثر است. یعنی هیچ گاه نباید جامعه ای در ازای انجام وظیفه اجتماعی اش متوقع پاداش باشد. در غیر این صورت یک کارمند یا یک صنعتگر، کار معمول خود را انجام می دهد ولی در برابر آن پاداش می خواهد. چنین جامعه ای مسلماً قابل کنترل نیست.

امام در تکمیل توضیحات خود فرمودند:

آقایان متدینند، شما یک پولی را به آنها داده اید که نا به جا بوده است. بعد آمدید به خاطر آن پول نا به جا تشویقشان کردید. گذشته از آن، این پول مال مردم بوده است، شما چرا این کار را کردید؟ باید پولی که نا به جا داده اید، جبران شود.

من و آقای قرهی تقریباً به حالت التماس گفتیم: "آقا! ما چطور جبران کنیم؟ از عصر تا حالا حدود ده بیست هزار تومان پول داده ایم!"  
بالاخره امام عنایت کردند و فرمودند:

حالا چون این پول را به طلبه ها داده اید، من یک جوری از سهم امام جبران می کنم. ولی بقیه پول را برای همان کسانی که گفتم، خرج کنید.

چند روز بعد، امام را دستگیر کردند. در همان مدت ما نیز پولها را به طلبه‌ها داده بودیم و مقدار کمی نزدمان مانده بود. مدت کوتاهی از دستگیری ایشان نگذشته بود که از زندان نامه‌ای فرستادند و درباره بقیه پول دستور دادند که به مصرف همان افراد برسانیم. نکته جالب توجه اینجاست که امام، با آنکه شرایط آن دوران بسیار سخت بود و هیجان و التهاب عظیمی بر همه حاکم بود و خودشان هم در اسارت به سر می‌بردند، نسبت به باقیمانده پولی که از اموال مسلمانان به حساب می‌آمد، احساس مسئولیت می‌کردند.

در هر صورت ما پول را به تدریج خرج مجروحان فیضیه، به ویژه کسانی که در حادثه فیضیه قم صدمه دیده بودند کردیم.

### آگاهی، اخلاص و تعبد امام

کسی که توجه جهان شرق و غرب را به خود جلب کرده بود، انسانی بود متعبد. هنگامی که ایشان بیهوش بود، با چشم اشاره می‌کرد و نماز می‌خواند. در همان حال رادیو را باز کرده، گوش می‌کند ببیند در کشور چه اتفاقی افتاده است.

برای ایشان، در یک لحظه هزار نکته و وظیفه مطرح است. در واقع رفتار ایشان هم نماز شب است، هم جهاد است و ایثار، هم تعبد است. مثل شیخ صدوق دوم بودن و مثل ابن بابویه بودن و هم علی وار جنگیدن. چنان که منتظر هستند که ببینند اگر اتفاقی در کشور افتاده و به وجود ایشان نیازی



هست، از روی همان تخت بیمارستان نیز به کمک بشتابند و راهنمایی کنند. چنین رفتاری شایسته مردان خداست انسانی که آمن به احکام الله است. حتماً بارها و بارها شنیده اید که امام، در اعمالشان مخلص بودند. اما من می خواهم که به اندازه درک و درایت خود، اخلاص را معنا کنم تا نه تنها معنای اخلاص برایمان روشنتر بشود، بلکه کارهایمان را نیز بر آن مبنا تنظیم کنیم. در هر صورت من اخلاص را چنین تعریف می کنم. هنگامی که فردی عملی را فقط برای رضایت خدا انجام بدهد و این عمل به نفع دیگران باشد ولی در عین حال توقع هیچ تعریف و تمجیدی از دیگران نداشته باشد، آن فرد، فردی مخلص است.

امام هم فردی مخلص بودند و هم مبارز. طبیعی است که با شروع مبارزه، از تدریس محروم شدند و جلسه های درس هزار نفری ایشان به دلیل زندانی شدنشان تعطیل می شود. در این ارتباط حتی موقعیت امام تحت عنوان مرجعیت و زعامت در خطر می افتد و دیگران خود را در مصدر امور قرار می دهند. ولی با این حال می بینیم که امام لحظه ای کوتاهی نکرد و به وظیفه خود عمل کرد.

### عزاداری و حفظ سنت

عزاداری حضرت امام. سلام الله علیه. یک عزاداری سنتی بود. از آنجا که ایشان برای دعا، ارزش و اعتبار قائل بودند، خدا هم به ایشان ارزش و اعتبار بخشید. امام با یک جمله عزاداری سید الشهداء را رونق بخشیدند وقتی که گفتند:

در عزاداری، سنتها را حفظ کنید و برای ابی عبدالله عزاداری کنید. و به این ترتیب سید الشهداء نیز به امام عزت و اعتبار بخشید. در سال ۴۲، هنگامی که در بازار تهران، بعضی از فقها را زدند، و مردم را زیر ضرب و شتم گرفتند و همه قدرتها نیز از این کار دولت پشتیبانی کردند، امام فرمودند:

اگر یک قطره از خون ابی عبدالله هم در من باشد، تا رژیم ستمشاهی را ساقط نکنم از پای نمی نشینم و نه تنها آن، بلکه آمریکا را نیز به ذلت و خواری می کشانم.

### دفاع از اسلام

امام . سلام الله علیه . به یک سری از ارزشها عنایت خاصی داشتند و در طول زندگی هیچ گاه آنها را نادیده نگرفته و فراموش نکردند. از جمله آن ارزشها می توان از ستیز جدی با سرمایه داران بی درد، استعمارگران و متحجرین و نیز دفاع از اسلام و کیان آن، انقلاب و نظام جمهوری اسلامی، محرومان و پابرهنگان، جبهه رفته ها و کتک خوردگان نام برد. در دفاع از اسلام و کیان آن خاطره جالبی را به یاد دارم که شرح آن مناسب به نظر می رسد. پیش از شرح خاطره جا دارد به یکی از عادتها و ویژگیهای امام که بی ارتباط با موضوع مورد بحث نیست، اشاره کنم.

امام در روز آخر درسشان معمولاً چند جمله ای را به عنوان نصیحت می گفتند. این چند جمله نصیحت برای یک سال هر طلبه کافی بود تا در

طول آن مدت به مسائل اخلاقی پایبند باشد. بیشتر این نصیحتها به جهان آخرت مربوط می شد. در آن مواقع امام درباره عذابهای جهان آخرت و عالم برزخ بحث می کردند و روایتهایی را در این باره نقل می کردند. شبیه به همین برخورد را امام با سران اتحاد جماهیر شوروی و نمایندگان آن هم داشتند. در هر دو مورد ایشان خواهان آن بودند که مخاطبانشان به راه راست بروند و در طی طریق آن، به شخصیتی کاملتر دست پیدا کنند. در واقع روش تربیت اخلاقی امام نسبت به معاد، در زمانی که در رأس قدرت یک جامعه نشسته اند و آن را هدایت می کنند با زمانی که به ظاهر فاقد آن قدرت بودند، تفاوتی پیدا نکرده بود.

در هر صورت بهتر است که به شرح خاطره پردازم.

در سال ۴۰ یا ۴۱. درست به خاطر ندارم. به علت گرمای تابستان قم، امام قصد حرکت به سمت امامزاده قاسم را داشتند. در آنجا منزلی برای ایشان تدارک دیده شده بود. در آن زمان بنا بود من در تهران، شمیران، سلطنت آباد و رستم آباد به مناسبت ایام محرم منبر بروم. امام که از طریق برادر من از این جریان آگاه شده بودند، فرمودند که بیایید با هم به تهران برویم. پس از آنکه سوار ماشین شدیم و سفر آغاز شد، به من فرمودند: صحبتی کنید تا راه تمام شود.

من حیران مانده بودم که چه بگویم، چرا که در مقابل امام و جلال و شکوه شخصیت ایشان، صحبت کردن و اظهار نظر کردن از هر کسی ساخته نیست. گاهی نیز از اینکه همراه ایشان شده بودم، خودم را

سرزنش می کردم، چرا که تصور می کردم این کار برایم گران تمام می شود. ایشان دوباره فرمودند: "چیزی بگوئید!"

عرض کردم: "آقا چه عرض کنم؟"

اما ایشان اصرار بر این داشتند که من حتماً درباره مطلبی صحبت کنم. ناگهان به یاد صحبت‌هایی افتادم که آن روزها بین طلبه ها مطرح بود. جریان از این قرار بود که رژیم شاه به علت اختلاف‌هایی که بین ایران و عراق پیش آمده بود، به کسی گذرنامه نمی داد تا به عراق برود. از آنجا که این جریان با فوت آقای بروجردی همزمان شده بود، بیشتر طلبه ها آن را به فال نیک گرفتند، چرا که تصور می کردند در صورت رفتن طلبه ها به عراق و حوزه علمیه نجف، حوزه علمیه قم از هم می پاشد. بنابراین، خوشحال بودند که با عدم امکان رفتن طلبه ها به عراق، حوزه علمیه قم همچنان برقرار می ماند. با یادآوری این صحبتها بود که گفتم: "آقا! الحمدلله به طلبه های قم گذرنامه داده نمی شود که به نجف بروند؛ در نتیجه حوزه علمیه قم نیز از هم پاشیده نمی شود."

امام همین یک جمله را از من بهانه کردند و تا پاسگاه حسن آباد صحبت کردند. تکیه گاه کلام ایشان نیز این بود:

اگر افراد خدا پرست باشند، قم و نجف برایشان معنی ندارد. هدف ترویج اسلام و فقه امام صادق (علیه السلام) است. تو چرا نجف را غیر از قم می دانی؟

مقداری از صحبت‌های امام نگذشته بود که به فکرم رسید که مبدا ایشان،

مراغیر موحد بدانند. از این رو به خود جرئت دادم و گفتم: «آقا! این یک نظریه همگانی است، نظر من تنها نیست. همه این حرف را می‌زنند. من نخواستم بگویم که نجف غیر از قم است، من خواستم بگویم که چون حوزه قم اهمیت دارد، باید بماند و حفظ شود».

امام فرمودند:

اینجا جلسه درس نیست که بخواهی حرف بزنی، اینجا جای مسائل اخلاقی است.

منظورشان نیز این بود که در جلسه درس می‌توان اشکال نمود، اما در هنگام موعظه و نصیحت نباید اشکال کرد.

در هر صورت امام به این مسئله که تنها جایی که مسائل مادی و دنیایی مطرح باشد، دعوا به وجود می‌آید و اینکه اگر صد و بیست و چهار هزار پیامبر بخواهند در جهان حکومت کنند، دعوایی پیش نخواهد آمد، اشاره کردند و فرمودند:

آیا هرگز درباره نماز صبح با کسی دعوایت شده است؟ آیا هیچ وقت قم و نجف از نظر نماز صبح فرقی داشته‌اند که مثلاً حوزه قم نماز صبح را بخواند و نجفی‌ها نخوانند؟

گفتم: «نه». فرمودند: پس اینکه گفته می‌شود که طلبه‌های حوزه قم به نجف نروند، گویای این امر است که آنها موحد و خداپرست نیستند. در همین هنگام راننده جلوی پاسگاه حسن آباد ایستاد و یکی از مأموران پاسگاه را سوار کرد و صحبت‌های امام نیز قطع شد...

## دقت و توجه به شاگردان

در مدت چند سالی که موفق شدم در درس فقه و اصول حضرت امام. سلام الله علیه. شرکت کنم، به برخی از نکات و ویژگیهای آن مرد الهی آگاهی پیدا کردم. از آن جمله می توان به شاگردپروری حضرت امام اشاره کرد. امام با شاگردان به گونه ای برخورد می کردند که چنانچه از استعداد و زمینه فکری و شخصیتی لازم برخوردار بودند، راه کمال را بپیمایند و استعدادشان شکوفا شود. به نظرات و اشکالات شاگردان به دقت توجه می کردند و با تأمل بدانها می نگریستند. همین روش ایشان باعث تشویق و ترغیب شاگردان می شد.

## امام، استادی کامل

امام. سلام الله علیه. ویژگیهای منحصر به فرد برخی از بزرگان گذشته را نیز دارا بودند. در تحقیق مطالب، نظیر شیخ انصاری، و در اطلاعات وسیع، نظیر صاحب جواهر، و در تعمق در روایات و عنایت به سند و دلالت بر دسته بندی مانند مرحوم بروجردی بودند.

امام مبتکرانه و به سبک خاص خودشان به بحث وارد و از آن خارج می شدند. مثلاً وقتی خارج مکاسب می فرمودند، "مکاسب" شیخ، "حاشیه" مرحوم سید کاظم فقیه یزدی، "حاشیه" مورد تحقیق مرحوم شیخ محمد حسین اصفهانی، "مستند نراقی"، "تذکره" علامه و... را مورد مطالعه و بحث قرار می دادند و نظرات دقیق خود را هم بیان می داشتند.

از این رو شاگرد ناگزیر بود که به منابع مراجعه کند تا تأیید یا تکذیب مطالب را از طرف استاد، درک کند. ولی ما با آنکه پیش از درس، به مطالعه و مباحثه می پرداختیم و منابع درس را مطالعه می کردیم، اما باز هم در موقع درس، احساس می کردیم که مطالعاتمان کافی نبوده است.

### شناخت موضوع

فقیه وقتی می تواند فتوای عالی بدهد و مایه آبرو و عزت اسلام و مسلمانان شود که از آگاهی و بینش بالایی برخوردار باشد. حضرت امام .سلام الله علیه .به خاطر آگاهی و بینش بالایی که درباره مسائل گوناگون داشتند، از روی شناخت دقیق موضوع فتوا می دادند. به طور مثال در قضیه سلمان رشدی و تألیف کتاب "آیات شیطانی" به دست او، همچنین نشر و ترویج کتاب به همت استکبار جهانی و ایادی مزدور آن، حضرت امام با درک عمق توطئه و ابعاد گسترده این حرکت ضد اسلامی و ضد فرهنگی فتوا دادند. فتوای مبارک و میمون آن بزرگوار، زخم عمیقی بر پیکر استعمار وارد کرد و موجب سربلندی و عزت اسلام و مسلمانان شد و به این ترتیب، حوزه اسلام از هجوم بی شرمانه استکبار جهانی محفوظ ماند.



## امام؛ جمع فقه و فلسفه<sup>(۳۷)</sup>

ما در گذشته علمایی را داشته ایم که جامع در علوم مختلف بوده اند و علم آنها تنها در زمینه فقه نبوده است. اما ویژگی امام در عین جامعیت این بود که انسان فکر می کرد که ایشان تنها فقه، یا فلسفه، یا فقط اصول می داند بلکه در هر رشته ای متخصص بوده است. در حالی که دیگران این گونه نبوده اند. مثلاً مرحوم شیخ محمد حسین کمپانی (قدس سره) در شخص محققى بوده و بخصوص در فلسفه ید طولانی داشته است. در ادبیات، فقه و اصول نیز تحقیقاتی دارد. حاشیه او بر کفایه گویای احاطه او بر فقه و اصول است، معذک گاهی فقه و فلسفه را با هم آمیخته است. ولی امام بواسطه چند بُعدی بودن شان، هم متخصص در فقه بود و هم متخصص در فلسفه و این دو را با هم خلط نفرمودند.



بعد از فخر المحققین که مسائل فلسفی به طور رایج در فقه داخل شد از امتیازات حضرت امام این بود که توانست مسائل فلسفی را از مسائل فقهی و اصولی جدا کند و با بیانی رسا و روشن هم مطالب فلسفی را تبیین کند و هم مسائل فقهی را. ایشان می فرمود که فقه یک سلسله قوانین و قراردادهای کلی است و قراردادهای بستگی به کیفیت جعل و قرارداد دارد و با فلسفه که بحث از حقایق و واقعیات است، تفاوت دارد. به عنوان نمونه: یکی از مسائل مسلم در فقه آن است که دو تا حکم نمی توانند در یک جا جمع شوند و به عبارت دیگر یک شیئی نمی تواند هم واجب باشد و هم حرام. کسانی که خواسته اند در این زمینه بحث کنند به سراغ فلسفه رفته اند و گفته اند: چون احکام با هم متضادند و جمع بین ضدین محال است، دو حکم هم نمی توانند با هم جمع شوند. یک شیئی نمی تواند هم واجب باشد و هم حرام، هم حرام باشد و هم مباح. این مطلب از سخنان مسلم دانشمندان حوزه های علمیه حتی مثل مرحوم کمپانی (قدس سره) است، اما امام می فرمودند: درست است که دو حکم با هم جمع نمی شوند چون تکلیف به محال یا تکلیف محال است. مولی نمی تواند اراده کند که بنده هم عملی را انجام دهد و هم انجام ندهد و قانونگذار نمی تواند در آن واحد دو اراده داشته باشد، چون جمع بین دو اراده ممکن نیست، اما نسبت به خود واجب و حرام که دو قرارداد و دو قانون اند و پس از اراده ها پیدا می شوند، ضدین مطرح نیست. قانونگذار دستور می دهد که اینکار را انجام دهد پس از این دستور،

قانون لازم الاتباع می شود و وقتی دستور می دهد که این کار را نکنید پس از آن انجام آن ممنوع می گردد. این دو نحوه قرارداد بین عقلاست و ربطی به جمع بین ضدین ندارد. فلاسفه درست می گویند که جمع بین ضدین محال است، اما در اینجا اصلاً احکام ضدین نیستند، بلکه قرارداد هستند و قرارداد بستگی به کیفیت آن دارد، و به قول یکی از بزرگان مرکز امور اعتباریه عالم اعتبار است نه عالم حقیقت.

نمونه دیگر: مرحوم آخوند خراسانی صاحب کفایه (قدس سره) در اصول وارد بحثهای فلسفی هم شده است و معروف است که فلسفه هم می دانسته، اما در بحث جبر و تفویض در کفایه مطالبی را مطرح می کند که در عین حال که خودش متوجه مطلب بوده اما برای دیگران قابل تفهیم نیست و لذا می گوید: "قلم به اینجا رسید و سر بشکست" اما حضرت امام در سن جوانی (۳۵ سالگی) رساله جبر و تفویض می نویسد. تفاوت این رساله با بیانات مرحوم آخوند در کفایه زمین تا آسمان است، با اینکه مرحوم آخوند در دوره کمالش این کتاب را نوشته است، ولی حضرت امام در سنین جوانی آن را تألیف کرده است، پس امتیاز حضرت امام نسبت به دیگران این است که در عین جامعیت در علوم مختلف، متخصص در هر یک از آنها بوده است و امیدواریم راهی که حضرت امام پیمودند و ما را از خلط بین مسائل اعتباری و مسائل حقیقی (فقه و فلسفه) نجات دادند، دنبال شود، که این خلط در فهم احکام اسلام اشتباهاتی را قصوراً باعث می شد.

## مبارزه با متحجران و کج اندیشان

راه اساسی که امام . سلام الله علیه . در مبارزه با متحجران پیش گرفت، یکی بیان و دیگری عمل ایشان بود. متحجرین و کسانی که همیشه اسلام را برای منافع شخصی خود می خواهند اعمال دیگر مسلمانان را زیر سؤال می برند تا در نتیجه اعمال خودشان جایگاهی در میان مردم پیدا کند. حضرت امام با اعمال و رفتار خویش و با آن متانت و بی‌علاقگی اش نسبت به ریاست و ظواهر دنیوی جلوی تبلیغات آنان را حداقل نسبت به خودش گرفت و با بیان خود در سخنرانی ها، درس ها و مبارزات روش خود را برای همگان روشن ساخت. از الطاف خداوند به امام این بود که در سخن گفتن نیز بسیار قوی بود و مطالب بلندی را با جملات ساده ای مطرح می کرد. امام به آنان ثابت کرد که خدا پرستان کسانی هستند که دلشان به حال اسلام می سوزد و هنگام خطر قبل از دیگران خود را به خطر می اندازند. کاری که امام در نهضت بارها انجام داد و خود را به خطر انداخت. زندان، تبعید، شهادت فرزند و هزاران فشار و مشکل دیگر را به جان خرید و حتی در سال ۴۲ شبنامه هایی که در قم منتشر می شد، دید و هیچ عقب نشینی نکرد. در طول نهضت هم با عمل خویش ثابت کردند که مردان خدا چه مشخصاتی دارند. در مبانی و برخوردهای فقهی نیز بینش ایشان با دیگران تفاوت داشت. وقتی به آیات مربوط به اجتماع و مردم می رسید نگاه دیگر گونه ای به مردم و اجتماع داشت. یا درباره آیه (وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا

بِأَيِّدِكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ<sup>(۳۸)</sup> می فرمود: این آیه خطاب به سرمایه داران و زراندوزان است و به آنها می گوید: در راه خدا انفاق کنید و خود را به هلاکت نیفکنید.

امام در درس و بحث و تفکر هم آزادگی و حریت خود را حفظ می کرد. در حالی که تحجّر گرایان همیشه در مقابل سرمایه داران تسلیم اند و همواره توجیه گر اعمال و رفتار آنان می باشند تا در کنار آنان برای خود نیز لقمه نانی تدارک ببینند. امام در بحثهای خویش مبانی خود را عرضه می کرد و شاگردانی تربیت نمود که تا سرحد شهادت پیش رفتند، انسانهایی همچون شهید مطهری، شهید سعیدی، شهید بهشتی، تحویل جامعه دادند، در حالی که تحجّر گرایان حاضر نبوده و نیستند کوچکترین ضرری را بخاطر اسلام به خود متوجّه سازند. مهمترین راهی که امام در مبارزه با تفکر تحجّر گرایی انتخاب کرد همین بود که راه نهضت و شهادت را به روی امت اسلام باز کرد و هم جنبه های مثبت را بیان می کرد و هم جنبه های منفی را. زمانی که قدرت امام کم بود مستقیماً به آنان حمله نکرد، بلکه با بیان خصوصیات مردان الهی آنان را به عقب می راند ولی ضربه های نهایی را در سالهای اخیر و زمان قدرت خویش به تحجّر گرایان زدند و ما هم اگر قدرت مقابله با آنان را نداریم، با عمل و بیان جنبه های مثبت، مبارزه کنیم و آنان را به عنوان عناصری که امیرالمؤمنین و ائمه معصومین (علیهم السلام) را به شهادت رساندند به جامعه معرفی نماییم. اینان همیشه دنبال نقاط ضعف بودند،

یک لباس زیبا را نمی توانستند بر اندام امام صادق (علیه السلام) ببینند. امام حدافل در زمان حیات خویش آنان را منزوی ساخت و اینک نوبت ماست که آنان را در حال انزوا نگه داریم و ان شاء الله فرزندان انقلاب اجازه قدرت یافتن به آنها را نخواهند داد.

### امام هیچ گاه به دنبال مرجعیت نبود

امام . سلام الله علیه . در حدی جمع بین اضداد بود، به نظر ما چون تصور می شود که اگر کسی زاهد شد دیگر انقلابی نیست و اگر انقلابی شد دیگر زاهد نخواهد بود، اینکه شخصی هم زاهد باشد و هم انقلابی مستبعد به نظر می رسد در حالی که اگر انسان با اسلام آشنا باشد می داند که امیرالمؤمنین (علیه السلام) ازهد زاهدین بود و در عین حال در حرکت‌های انقلابی از دیگران مقدم بود، در اکثر جنگ‌ها شرکت داشت و در عین حال نسبت به دنیا و پست و مقام بسیار بی اعتنا بود، امام نیز هیچ تمایلی به دنیا و ریاست و مرجعیت نداشت. پس از فوت مرحوم آیت الله العظمی بروجردی (قدس سره) آخرین کسی که برای ایشان مجلس ترحیم برگزار کرد ایشان بود، در حالی که سبقت در برگزاری مجلس ترحیم برای آیت الله بروجردی خود راهی برای کسب مرجعیت محسوب می شد.

بنده در حدود هفت سالی که در محضر امام بودم و به منزلشان رفت و آمد می کردم متوجه نشدم که ایشان حاشیه بر عروه یا حاشیه بر

وسیله داشته باشند، با اینکه انسان معمولاً در درس و بحث به شاگردانش می گوید و این مسأله را یادآور می شود. اگر سؤالی می شد پاسخ می دادند و مبنای خود را هم بیان می فرمودند ولی اشاره ای به نوشته های خود نمی کردند؛ حتی پس از فوت مرحوم آیت الله بروجردی که زمینه برای طرح این گونه مسائل فراهم بود باز هم تمایلی برای مطرح شدن نداشتند.

پس از هفت سال یک روز در منزل ایشان در فصل زمستان و در زیر کرسی نشسته بودیم، کتابی را مشاهده کردم که شبیه کتابهای متعارف حوزه نبود. از ایشان پرسیدم این کتاب چیست؟ اجازه می دهید نگاه کنم؟ فرمودند: حاشیه بر وسیله است. اینها همه حکایت از کمال زهد و تقوای ایشان می کرد.

### امام و اندیشه ی حکومت اسلامی

در این زمینه دو مطلب وجود دارد: یکی اینکه چرا حضرت امام .سلام الله علیه . که مثل دیگران جواهر و حدائق را از حفظ بود، به فکر حکومت افتاد؟ و دیگر آنکه این حکومتی که امام می دید از کجا سرچشمه می گرفت؟

امام با بینشی که در سایه شکوفایی استعداد خویش و همراه با تقوا و زهد و به عبارت دیگر با عرفان بوجود آمده بود، به احکام اسلامی می نگریست. شنیدم که در بحث زکات فرموده بودند که: به نظر من زکات را باید در

یک جا جمع کرد و در اختیار فقیه قرار داد، تا به مصرف برساند مردم هم می توانند به مصرف فقرا و کارهای عمومی برسانند، اما فقهای دیگر می فرمایند که باید به فقرا و مصارف عمومی رساند چه نزد فقیه جمع بشود چه جمع نشود و این بینش که زکات باید در اختیار فقیه باشد از آن امام بود، و این در سایه این بینش است که اسلام برای حکومت آمده است، اسلام صرفاً برای وضع قانون نیامده بلکه برای اداره جامعه هم آمده است، این یک بینش حکومتی است. از طرف دیگر امام همه فسادها را از طرف قدرتها می دانست و معتقد بود که اگر قدرتها فاسد باشند، جامعه فاسد می شود و اگر قدرتها صالح باشند، جامعه به صلاح می رود. با توجه به این دو دیدگاه حکومت را در زمان غیبت برعهده ولی فقیه می دانستند. ایشان در اول کتاب حکومت اسلامی نیز به این مطلب اشاره کرده اند و می نویسند: اثبات اینکه اسلام حکومت دارد و در زمان غیبت نیز به فقیه سپرده شده است نیاز به استدلال و روایات ندارد، بلکه اگر به احکام اسلام توجه شود معلوم می گردد که اسلام دارای حکومت است، اسلام حدود دارد، دیات دارد، تعزیر دارد، خمس و زکات دارد، همه اینها در رابطه با حکومت است، از این همه حقوق اجتماعی که در اسلام مطرح است استفاده می شود که اسلام حکومت دارد. از طرفی اسلام آن همه تعریف از فقها و عدالت و علما دارد که انسان یقین می کند که حکومت در زمان غیبت برعهده فقهاست، بالاخره با این بینش که ولایت فقیه فلسفه عملی احکام است، حکومت

اسلامی را تحقق می بخشد، گرچه دیگران هم مسأله ولایت فقیه را مطرح کرده بودند، اما تنها امام به طور مستوفی و همه جانبه مطرح فرموده است.

### تحول امام در فقه

تحولی که امام .سلام الله علیه . در فقه ایجاد کرده مثل تحولی است که شیخ انصاری یا صاحب جواهر یا سید بحر العلوم ایجاد کرده اند، امام با استفاده از همین موازین طرحی نو در انداخت. باید با مبانی فقهی و اصولی حضرت امام آشنا بود، تا این مطالب را درک کرد.

به عنوان مثال: راجع به منابع و معادن زیر زمینی می فرمایند: معادن بزرگ از آن صاحب زمین نیست، ولی در رساله ها نظر همه فقها این است که معادن متعلق به صاحب زمین است. امام استدلال می کند که به حکم عرف معدن تابع زمین است و عقلاً کسی را که مالک زمین می دانند مالک آنچه در این زمین وجود دارد، می دانند. مثلاً مالک هوا می دانند، اما نظر عرف در جایی است که معادن و منابع موجود در زمین ناچیز باشد و الاً مردم صاحب زمین را مالک منابع عظیم زیر زمینی نمی دانند، با این بیان و استدلال موازین هم به هم نخورده است، معذک نه کسی این سخن را گفته است و نه حتی کسی از فقها به فکرش رسیده است، کسانی که جمود کرده اند، به آنچه که در کتب نوشته شده اکتفا کرده اند و هیچ تحقیقی بر تحقیقات نیفزوده اند.



حضرت امام نسبت به هوا هم نظرشان همین است، می فرمایند: به مقداری که عرف صاحب زمین را مالک هوا بداند، مالک است. مثلاً می تواند چند طبقه بسازد، اما اینکه در آسمان هواپیمایی عبور می کند، مالک زمین نمی تواند بگوید من راضی نیستم از حریم هوایی من عبور کند و تصرف غاصبانه است. درحالیکه اگر جمود کردیم، باید بگوییم مالک زمین می تواند چنین حرفی بزند.

مورد دیگر: ما می دانستیم که امام مخالفتی با پیوند اعضا ندارد، اگر کسی وصیت کند که چشمهای مرا در آورید و به آن جوان نابینا بدهید، این یک بینش الهی است و انفاقی بالاتر از این نیست که انسان چشم خود را به مسلمانی دیگر اهدا کند، مسأله ای که پیش می آید آن است که تشریح بدن میت حرام است.

در اینجا می گویند: که تشریح بدن میت اگر بی احترامی به او باشد، حرام است ولی در چنین موردی هیچ گونه بی احترامی صورت نمی گیرد، بلکه یک نوع عظمت روحی برای متوفی است. اگر فقیهی جمود کند می گوید تشریح بدن میت حرام است و حق ندارید چشمهای او را در آورید، الآن هم گروهی از فقها بر همین نظر هستند، اما کسی که بینشی همچون بینش امام دارد می گوید: اشکال ندارد چون بی احترامی به بدن میت نیست. اگر روی آن موازین جمود کردیم هر عضوی از بدن را به دیگری منتقل کردن حرام است، الآن افراد زنده گاهی کلیه خود را به دیگری هدیه می کنند چه مانعی دارد؟ چه عملی بالاتر و والاتر از این!

چه مانعی دارد که ما در مملکتمان بانک اعضا و جوارح داشته باشیم و این قدر نیازمند به کشورهای خارجی نباشیم.

### **امام توهین به روحانیت را نمی بخشید**

به خاطر دارم که روزی در مدرسه فیضیه، فردی یک سیلی به گوش یک روحانی زد. امام . سلام الله علیه . وقتی متوجه شد، گفت این فرد دیگر حق ندارد به فیضیه بیاید. کار به جایی رسید که او واقعاً از جنبه های اقتصادی مستأصل شده بود و مرحوم آقا مرتضی حایری خدمت امام رسید و شفاعت ایشان را کرد و ایشان هم دستور داد که شهریه اش را پرداخت نمایند. در این مورد امام سؤال نکرد که فرد سیلی خورده، چقدر معلومات یا چه خط فکری دارد. ایشان توهین و هتک روحانیت را نمی توانست تحمل کند. می فرمودند: مگر کسی حق دارد به روحانیت بی احترامی کند.

### **امام زندان و تبعید را عزت اسلام می دانستند**

نمی دانم امام در زندان بود یا وی را به طرف تهران می بردند، از ایشان شنیدم که می فرمودند: والله وقتی مرا می بردند، عزت اسلام را حفظ کردم. ایشان با همین روحیه که مبارزه و شهادت را حفظ اسلام می دانستند، کوچکترین حرفی را که مبنی بر ترس و عقب نشینی باشد به زبان نیاوردند و یک جمله التماس گونه بر زبان نراندند. زندان رفتند، تبعید

شدند، فرزند از دست دادند و یاران به شهادت رسیدند، همه را در مسیر حفظ و عزت اسلام می دانستند و یک لحظه هم کوتاه نیامدند. همین امام با این نگرش ظلم ستیزانه، در حوزه مظلوم بود. روزی در خدمت یکی از آقایان مراجع فعلی بودم. ایشان نقل می کردند که یک روز تصمیم گرفتم به درس اخلاق امام بروم، لذا وضو ساختم. یکی از همین متحجران و خشک مقدّسان به من گفت مگر درس صوفی گری هم، وضو می خواهد. ببینید کار را به کجا رسانده بودند که مباحث بلند اخلاقی امام را صوفی گری می دانستند. امام با وجود این طبقه و آنهایی که نمی توانستند درد مردم و عزت اسلامی را درک کنند و حتی نمی توانستند جواب یک خون را بدهند، انقلاب کرد و جمهوری اسلامی را تأسیس نمود.

### انقلاب ما، انقلاب اسلامی است

بعضی از آقایان در یکی از مصاحبه هایشان اظهار داشته بودند که ما در سال ۴۲ یا وقت دیگری که به قم رفتیم امام ما را درست تحویل نگرفت، امام ما را نشناخت. آنها اشتباه می کردند. من در آن موقع قم بودم، وقتی آمدند به امام گفتم فلان آقا آمده است و می خواهد با شما ملاقات کند. با اینکه چهره حزبشان مذهبی بود و منشعب از جبهه ملی شده بودند. فرمودند: مانعی ندارد بیرونی من باز است بیایند ملاقات کنند. گفتند می خواهند ملاقات خصوصی کنند. امام فرمودند: "من هیچ گاه به

انقلاب رنگ نمی دهم، انقلاب ما انقلاب اسلامی است، مثل خونی که در همه اعضای بدن جریان دارد، باید جریان داشته باشد. آقایان اگر می آیند با من ملاقات خصوصی کنند فردا می گویند این نهضت مربوط به فلان حزب و گروه است. اگر می خواهند ملاقات کنند بیایند در بیرونی بنشینند و ملاقات کنند". اما مهدی عراقی . رضوان الله . که می آمد امام به اخوی دستور داده بود که مهدی عراقی هر وقت از شب آمد در منزل را زد، هر ساعتی باشد، بیاید مرا بیدار کنید. من با مهدی عراقی باید تماس بگیرم. ساعت ده شب، یازده، دوازده و یا سپیده صبح، پیش از سپیده صبح می رفت و ملاقات خصوصی با امام داشت.

### **از هر راه که ضرر ندارد، اقدام کنید**

در ملاقات با امام . سلام الله علیه . در مورد قاچاق که یکی از مشکلات جامعه ماست، مطالبی به عرض رسید، ایشان فرمودند: از هر راه که می دانید با آن حقوق جامعه حفظ می شود و به اقتصاد کشور ضرر نمی رسد، اقدام کنید.

### **امام ناشناخته ماند**

به جرئت می توان گفت که شناخت تمام ارزشها و ابعاد شخصیتی امام خارج از توان طلبه ای چون من و یا تمام مسلمانان این قرن و قرنهای بعد است، با این حال می توان گاهی با استفاده از بعضی پدیده ها یا حتی روایات و احادیث، به شناخت بعضی از ابعاد وجودی امام دست یافت.

از آن جمله می توان از حدیث معروفی یاد کرد که بر اساس آن، رسول الله (صلی الله علیه و آله) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند: "یا علی! کسی مرا نشناخت غیر از تو، و کسی تو را نشناخت غیر از من، و کسی غیر از من و تو خدا را نشناخت".

واقعاً معنی این حدیث چیست؟ چرا علی (علیه السلام) را هیچ کس غیر از رسول الله (صلی الله علیه و آله) نشناخت؟ همه می دانند که علی فرزند ابوطالب و مادرش فاطمه بنت اسد است. در خانه کعبه به دنیا آمده و در محراب عبادت شهید شده است. سخنان وی نیز در کتابی با عنوان "تهج البلاغه" ضبط شده است. پس چگونه هیچ کس غیر از رسول الله (صلی الله علیه و آله) وی را نشناخته است؟

از طرف دیگر مطرح می کند که رسول الله (صلی الله علیه و آله) را نیز کسی غیر از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نشناخته است. اما چرا؟ پدر و نیاکان رسول الله (صلی الله علیه و آله) تا سیزده پشت و نیز تمام خصوصیات فردی و زندگی وی در تاریخ ثبت شده است. حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) از جمله انبیایی است که درباره زندگی و سرگذشت وی، کمترین نقطه ابهامی وجود ندارد. مسلمانان آن عصر در این ارتباط تا بدانجا تلاش کردند که حتی نگاههای پیامبر اکرم را و اینکه چگونه هنگامی که در مجلس می نشست نگاههایش را به جای اینکه به یک طرف جمعیت بدوزد، بین اصحابش تقسیم می کرد؛ با این همه چگونه است که مردم رسول الله را نشناخته اند؟

و اما چگونه است که هیچ کس غیر از حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و حضرت علی (علیه السلام) خدا را نشناخته است؟ در طول تاریخ میلیاردها انسان آمده اند و رفته اند چگونه است که هیچ کدام خدا را نشناخته اند و نخواهند شناخت؟ چرا رسول الله می فرماید: "غیر از من کسی تو را نشناخت و غیر از تو کسی مرا نشناخت و غیر از من و تو، کسی خدا را نشناخت؟"

اکنون من نیز جهان خلقت را گواه می گیرم که حتی روحانیت قم نیز با تمام عظمت، سابقه و با داشتن صدها مجتهد و محدث و مفسر و اصولی و فیلسوف و عارف، امام را نشناخت و نشناخته است. آنچه که ما از امام می دانیم و می شناسیم، ابعاد ظاهری و وجودی ایشان است. وجوه باطنی و ارتباط درونی امام با خداوند و نیز موفقیتی که در سیر و سلوک الی الله پیدا کرده بودند، برای بنده و امثال من خیلی روشن نیست، حتی آنهایی که اهل سیر و سلوک اند می گویند که امام به عالیترین مرحله دست پیدا کردند. نکته مهم اینجاست که ما نیز بسیاری از صحبت‌های این افراد را نمی توانیم بفهمیم.

برای ما شناخت امامی که هفت سال نزد استاد بزرگش مرحوم آیت الله العظمی شاه آبادی درس عرفان را چنان خواند که به گفته خودشان گاهی فقط ایشان بودند و استادشان، دشوار است. این درس عرفان را خود حضرت امام چنین توصیف می کردند:

گاهی من بودم و استادم. یک چند روزی چند نفری آمدند، اما بعد آنها رها کردند و رفتند و من ماندم و استادم.

برای ما شناخت امامی که در حادثه دوم فروردین مدرسه فیضیه چنان رفتار می کند، دشوار است. برای بسیاری تصور وقایع آن روز غیر ممکن است. از روی بام انداختن طلبه ها و شهید شدن بسیاری از آنها، بستن بیمارستانها به روی طلبه های مجروح، اسارت و دستگیری طلبه های دیگر، غارت، چپاول، قتل و دزدی تنها اتفاقاتی آن روز بودند. در این شرایط، طلبه مجروحی را به منزل امام بردند، معظم له فرمودند: هنیئاً لک، هنیئاً لک، هنیئاً لک، رژیم دارد نفسهای آخرش را می کشد. یعنی گوارا باد بر تو، گوارا باد. رژیم دارد نفسهای آخرش را می کشد. امام این را می گویند و چون کوهی از ایمان به امید نصرت خداوندی می نشینند. چند روز بعد نیز که ایشان را دستگیر می کنند و به زندان می برند، می گویند: رژیم دارد نفسهای آخرش را می کشد. و نیز هنگامی که ایشان را به ترکیه تبعید کردند می گویند: رژیم دارد نفسهای آخرش را می کشد.

زمانی که نمی توانند به ایران بیایند و مردم در کوچه ها و خیابانها به خاک و خون کشیده می شوند، نیز می گویند: رژیم دارد نفسهای آخرش را می کشد. (انْ تَنْصُرِ اللّٰهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يَثْبِثْ اَقْدَامَكُمْ) (۳۸).

امام در اعلامیه چهلم شهیدان فیضیه اعلام کردند:

وقتی خطر متوجه دین می شود، من تقیه را حرام می کنم و باید دنبالش  
رفت. بَلَّغْ ما بَلَّغْ، بَلَّغْ ما بَلَّغْ.  
می بینید که شناخت چنین امامی برای ما دشوار است.











## فیلسوفی که سکوت و فریاد را معنا کرد<sup>(۴۰)</sup>

شاگرد دور اندیش امام در پاسخ به این سؤال که: امام خمینی به عنوان یک فیلسوف، چه ویژگی‌هایی داشتند، فرمودند:

امام خمینی. سلام الله علیه. شخصیتی بود که در عین تخصص و تسلط بر مبانی فلسفی، فقه و اندیشه شیعه را نیز بارور کرد. ایشان ضمن احاطه به فلسفه، خدمت به مردم و نجات انسانها از ظلم و ستم را در سرلوحه افکار خود می‌پروراندند و فلسفه‌ای که سکوت و سکون را به پیروانش بیاموزد و یا تشویق کند نمی‌پذیرفتند. فیلسوفی را که با دنیای استدلال و چراها آشنایی داشته باشد و کنار بنشیند، فکر کند و عمل نکند، نمی‌پسندیدند. لذا می‌بینیم که ایشان به استاد خود مرحوم شاه‌آبادی عشق می‌ورزد، چرا که ایشان هم فیلسوف بود و حکیم و هم مبارز.

خبرنگار پرسشی را پیرامون انقلاب و امام این گونه طرح کرد: ترورهای گوناگون و حذف شخصیت های مؤثر در انقلاب، چه اثری در روحیه ی امام و روند انقلاب بوجود آورد؟ آیت الله العظمی صانعی پاسخ دادند که: امام تحملش، با ایمان به هدف و خدایش ممزوج شده بود و با یاد خدا مسائل و مشکلات را تحمل می کرد. از چنان روح بلندی برخوردار بود که اجازه نمی داد دشمن از طریق مسائل احساسی و عاطفی، به تقویت ضعف ها بپردازد و همین داشتن اهداف الهی باعث شد که آن مسائل در نظر ایشان جزئی باشند. بدون شک ترور آن همه شخصیت و انسانهای مسلمان در روحیه امام تأثیر می گذاشت و روند استقرار انقلاب را کند می کرد، اما امام چیزی را بروز نمی داد که مبادا دشمنان انقلاب از آن سوء استفاده کنند.

### قانون مداری و اخلاص امام<sup>(۴۱)</sup>

اگر خاطره ای از امام در رابطه با قانون مداری و التزام به قانون در خاطر دارید، بیان فرمایید.

در زمان شهید بهشتی، شروطی به صورت شرط ضمن عقد تصویب شد که در عقدنامه ها بیاید و زوجین بتوانند به آن عمل کنند و مقرر شد که دفاتر ازدواج از اسناد متضمن شروط مصوب برای نکاح استفاده کنند. تا رسیدن اسناد جدید به دفاتر مدتی طول کشید و آنها نمی توانستند ازدواج را در اسناد قبلی ثبت کنند. امام در این فاصله عقد نمی خواندند،

و می فرمودند من عقد را نمی خوانم. چون این مسأله را جزو نظامات مملکتی می دانستند و امام نیز فوق العاده به رعایت آن اهمیت می دادند.

**لطفاً در مورد انتقاد پذیری حضرت امام توضیح بفرمایید.**

همه سخنرانی های امام گویای این است که ایشان انتقادی را که به عنوان "النصیحه لائمة المسلمین"<sup>(۳۳)</sup> مطرح می شد، می پذیرفتند و همه شاهد بودیم که همیشه در متن سخنرانی های شان به اشکالاتی که در ذهن مردم بود پاسخ می گفتند. از امتیازات امام این بود که حرف همه کسانی را که خدمتشان می رسیدند می شنیدند، اما می فرمودند بعد جواب می دهم؛ چون روی آن صحبت ها فکر می کردند.

یادم می آید آقای مهندس موسوی می گفت ما مرتب خدمت امام می رفتیم و از ایشان اجازه می خواستیم که قیمت نان را بالا ببریم، چرا که ثروتمندان هم از نان ارزان استفاده می کردند. امام چندین بار مخالفت کردند. اما در نهایت فرمودند: بگذارید اغنیا هم بر سر سفره فقرا مهمان باشند و با این جمله لطیف نگذاشتند قیمت نان افزایش یابد.

از نظر شما کدام یک از توصیه هایی را که حضرت امام در ده سال پس از پیروزی انقلاب به مسئولان داشتند، مهم تر تلقی می شد؟

ایشان به دو چیز عنایت خاص داشتند؛ اخلاص نسبت به فرد و اتحاد نسبت به اجتماع. همیشه توصیه به اخلاص می کردند و می فرمودند: هر کار خیری از هر کسی سرزد شما ناراحت نباشید، خوشحال باشید که کار خیر انجام گرفته است، مقید نباشید، زمینه ساز اتحاد هم هست؛

چون عمل به آن، حسادت و منیت را از بین می برد و وقتی این دوازده بین رفت، اختلافی بین مردم پیدا نمی شود.

دیده شده که گاهی بین اعمال مدیریت در امور مملکتی و رعایت موازین اخلاقی تراحم پیش می آید که حل این تراحم نیازمند ظرافتهای خاصی است. در این زمینه اگر از حضرت امام خاطراتی دارید، بیان فرمایید؟

وقتی که امام در پی ابراز نارضایتی های مردم از نحوه کار داسراهای انقلاب، آن فرمان هشت ماده ای معروف را صادر کردند، بعضی از بزرگان ناراحت شدند و تصمیم به استعفا گرفتند. امام در این مورد پیام تندی دادند که ما می خواهیم یک کار خوب انجام دهیم، بعضی ها می خواهند از شورای عالی قضایی استعفا بدهند، اما بعداً بعضی از همان آقایان را به مسئولیت های دیگر، از قبیل شورای نگهبان منصوب کردند. در واقع آن برخورد تند را با این کارشان جبران کردند. در مورد عده ای از افراد که از فرزندان انقلاب بودند و به جهات سلیقه ای نمی توانستند رأی مردم را به دست آورند، امام با اختیارات خودشان، آنها را به سمت هایی منصوب می کردند تا ضربه نخورند. امام طرفدار اکثریت جامعه، که مردمی رنج کشیده بودند، بود و دولت مردانی را که از این گروه حمایت می کردند پشتیبانی می کرد و با طیف مسئولان رفاه طلب موافق نبود، ولی هیچ گاه آنها را طرد نکرد و از نظر اخلاقی آنها را هم حفظ می کرد.

## مهم ترین ویژگی و شاخص حضرت امام را در چه می بینید؟

امام دو خصوصیت ممتاز داشتند که از عرفان و مقام فناء فی الله ایشان سرچشمه می گرفت: اخلاص و خویشتن داری. خویشتن داری امام به نحوی بود که حتی در فوت عزیزترین فرزندش و هم چنین در طوفانهای مهیب انقلاب و جنگ آن را از دست نداد و ذره ای در ایشان تزلزل ایجاد نشد. بهترین پیامها را داد و مناسب ترین تصمیم گیری ها را اتخاذ کرد. به نظر من، همین صفت موجب شد که ایشان بر خلاف سیاستمداران جهان، در طول حیات سیاسی خود لغزشی نداشته باشند. خصوصیت دیگر اخلاص است: که از عالی ترین مراتب اخلاقی است: یعنی انسان به جایی برسد که با دیدن هر عملی به نفع مردم و برای خدا، نه تنها غمگین نشود بلکه خوشحال هم باشد. منشأ این حالت به مرحله ای از فناء فی الله باز می گردد؛ یعنی این انسان نه ثواب را می بیند و نه خود را و از این حالت ناراحت نیست، چرا که فنا و محو در خدا شده است. برای او مهم این است که کار خیری انجام شده است. در این مرحله آنها کلاً جز خدا نمی بینند و طبق فرمایش حضرت علی (علیه السلام) به جایی می رسند که "وجدتک مستحقاً للعبودیه فعبدتک". تصور نمی کنم که در طول قرن ها کسی در اخلاص، به مقام امام رسیده باشد.

نقل است که پس از فوت آقای بروجردی، بزرگان حوزه برای اداره امور حوزه و شهریه جلسه ای تشکیل دادند که امام هم در آن جلسه حضور داشتند. وقتی که از آن جلسه بیرون آمدند بسیار خوشحال بودند و



فرمودند: بحمدالله شهریه حوزه تأمین شد. با آنکه خودشان هیچ سهمی در آن شهریه نداشتند، ولی از اینکه کار انجام شده، خوشحال بودند، ولو به دست دیگران.

این روحیه نشان می دهد که ایشان "من" نمی بیند، فقط خدا را می بیند. در طول نهضت و مبارزه هم به دفعات دیده شد که امام یا دیگران کارهایی را انجام می دادند، ولی نفع ظاهری را دیگران می بردند. توجه به این گونه مسائل به هیچ وجه برای ایشان مطرح نبود. ولی ما ناراحت بودیم که امام سختی ها را تحمل کرده و دیگران از آن استفاده می کنند.



## باز خوانی علم اصول در اندیشه امام<sup>(۴۳)</sup>

ضمن تشکر از شما، لطفاً ابتدا نظریه خطابات قانونیه حضرت امام را تبیین بفرمایید تا در ادامه، اشکالات وارده را مطرح کنیم.

در مسائل فقهی و اصولی، موارد فراوانی داریم که حضرت امام .سلام الله علیه .مبنای دیگران را مورد اشکال قرار داده و سپس خودشان مبنای جدیدی را انتخاب و با نقض و ابرام، آن را محکم کرده اند؛ یعنی کاری که حوزه های علمیه، همیشه باید انجام بدهند و حضرت امام هم در وصیت نامه خویش به آن اشاره کرده اند؛ و اصلاً گسترش فقه ما به همین نحو بوده که کسی مبنایی داشته، دیگری آمده، به آن مبنا اشکال کرده و مبنای دیگری پدید آورده است.

بالاترین خدمت را به فقه شیعیه بعد از ائمة الحدیث و ائمة الفقه (شیخ طوسی، سید مرتضی، شیخ مفید(رحمهم الله و امثالهم) ابن ادریس انجام

داده؛ زیرا حرف های شیخ طوسی را مورد اشکال قرار داده و باب اجتهاد را مفتوح کرده است و البته حمله های زیادی به ایشان انجام شد، ولی در عین حال در فقه جای خود را باز کرد و این اجتهاد پویا مرهون ابن ادریس است. بعد از ابن ادریس هم محققین و شهیدین آمدند و بعد از آنها هم مقدس اردبیلی آمد که روش خاصی را ابداع کرد و بعد از مقدس اردبیلی، شیخ انصاری و صاحب جواهر آمدند و بعد از آنها هم به نظر من، بدون حب و بغض. حضرت امام (قدس سره) آمده است؛ یعنی ایشان از استوانه های ابداع فکر و اجتهاد به معنای واقعی کلمه بودند. ما و دوستانمان بارها می گفتیم وقتی از جلسه درس امام بر می خیزیم، نادرستی یک مطلب و درستی مطلب دیگر را فهمیده ایم؛ یعنی مطلب قبلی مورد اشکال قرار می گرفت و مطلب بعدی که نظر خودشان بود، تأیید می شد.

یکی از مسائلی که حضرت امام (س) درباره آن نظر دقیق و بسیار عمیقی هم دارند و ما هر چه فکر کردیم، که به آن اشکال وارد کنیم، نشد و شاید در آینده هم نتوان به آن اشکال کرد. چون یک بحث دقیق و عقلی و حساب شده است. مسأله خطابات و تکالیف قانونی است.

در باب تکالیف قانونی، یک بحث این است که گفته اند: غافل را نمی توان تکلیف کرد؛ زیرا کسی که نسبت به وجوب نماز غافل است، نمی تواند به او بگوید نماز بر تو واجب است. این اصلاً از خود وجوب، غفلت دارد، چگونه می شود که بر او واجب باشد؟ خلاصه اینکه تکالیف نمی تواند در برگیرنده شخص غافل باشد.

بعد خواسته اند این را به نحوی درست کنند، گفته اند که نظریه مرحوم میرزای شیرازی بزرگ. یعنی تصور ثبوت عقلی. می تواند راه گشا باشد؛ با این توضیح که تکلیف به عنوان ملازم، متوجه انسان غافل باشد؛ یعنی عنوانی که همیشه غافل با آن ملازم است، طرف خطاب بوده و تکلیف به آن متوجه باشد و آن گاه فرد غافل مشمول آن تکلیف خواهد بود. لیکن جواب داده اند که: اولاً نمی توان یک عنوان عام پیدا کرد که همه غافل ها با آن ملازم باشند و ثانیاً بر فرض پیدا کردن این عنوان، زمانی که شخص، متوجه عنوان ملازم خود بشود، متوجه غفلت خود هم خواهد شد و از غفلت بیرون می آید. بنابراین ثبوتاً هم نمی توان غافل را مشمول تکلیف قرار داد، حتی با عنوان ملازم.

همچنین در باب خروج از ابتلا می گفتند که موارد خارج از ابتلا، مشمول تکلیف نیست و لذا اصل برائت در مورد ابتلا جاری می شود؛ چون در یک طرفش نمی شود اصل جاری کرد. آن جا اصلاً مورد ابتلایش نیست تا بگوییم اصالة البرائة دارد. اصالة البرائة برای او مفید نیست؛ زیرا اصل عملی است و وقتی جایی خارج از ابتلا باشد اصل عملی فایده ای ندارد.

در باب تراحم اهم و مهم نیز می گفتند که شارع نسبت به مهم تکلیف ندارد، چون تکلیف به اهم موجود است و قدرت بر مهم هم ندارد، پس ادله تکلیف مقید است؛ یعنی "انقد الغریق" یک تقیید عقلی دارد و آن هم اینکه: "انقد الغریق الا ان یکون غریق اهم" والا این مکلف قدرت بر هر

دو را ندارد و نمی شود گفت که تکلیف به هر دو موجود است؛ پس باید گفت تکلیف به یکی وجود دارد و آن هم طرف اهم است.

در باب عاصی هم می گفتند که تکلیف به عاصی هم متوجه شده است. اشکال می شد که تکلیف در مورد عاصی اثر ندارد؛ چون عاصی بنا دارد که انجام ندهد؛ تکلیف برای ایجاد انبعاث در مکلف است؛ او باید تصور کند تکلیف را، تصور کند عذاب را و بعد او را تکلیف کنند که فلان کار را انجام بدهد. بنابراین تکلیف عاصی محال است؛ زیرا تکلیف برای انبعاث است و عاصی انگیزه ندارد. بنابراین تکلیف به او مانند تکلیف به دیوار است.

نتیجتاً می گفتند تکلیف به افرادی که عاصی هستند، شبیه تکالیف امتحانی است. این هم مشکل را حل نمی کرد؛ زیرا وقتی شخص نفهمد که تکلیف است و متوجه تکلیف بودن نشود، امتحان معنا ندارد؛ اگر مخاطب بداند که این تکلیف امتحانی است، دیگر خاصیت خود را از دست می دهد؛ از سوی دیگر جدّ به تکلیف هم که نمی آید. تکلیف امتحانی جایی است که طرف متوجه نباشد؛ در این صورت مکلف صورتاً تکلیف می کند و مخاطب هم یا اطاعت می کند یا اطاعت نمی کند، اما اگر عاصی بفهمد که تکلیف امتحانی است می گوید: از نظر برهان عقلی نمی توان مرا مکلف کرد. می گوئیم: تکلیف امتحانی شده ای؛ می گوید: تکلیف امتحانی معنا ندارد. آن جا هم حل مسأله مشکل می شود.

خلاصه اینکه علما این سه مورد را (۱. خروج از ابتلا؛ ۲. اهم و مهم؛ ۳. محال بودن تکلیف عاصی) با این توجیحات، حل می کردند.

منشأ همه این سخنان این بود که گمان می کردند تکالیف الهی مثل تکالیف شخصی است، خداوند چه بگوید شرب خمر برای همه مردم حرام است، چه بگوید ای مردم شرب خمر نکنید، و چه به صورت شخصی بگوید، این تکالیف به تکالیف شخصی منحل می شود. بنابراین در مورد خروج از ابتلا، تکلیف وجود ندارد. در باب اهم و مهم نیز در مورد مهم تکلیف نیست. در باب عاصی هم با شبه اختیار باید درست کرد.

امام (قدس سره) با بینش خاص خودشان می گویند که اصلاً تکالیف قانونی با تکالیف شخصی دو باب هستند. هم در تکلیف شخصی احتمال انبعاث معتبر است، هم در تکلیف کلی. تکلیف (چه وجوب، چه حرمت) اگر بدون احتمال انبعاث باشد، خودش محال است. نه این که تکلیف به محال باشد. یعنی مکلف اگر مطمئن است که تأثیر نمی گذارد، نمی تواند تکلیف کند، نه به صورت شخصی، نه به صورت قانونی؛ و اصلاً حکیمانه نیست که چنین تکلیفی صادر شود؛ مثل اینکه کسی به صورت جدی به دیوار بگوید که برو عقب.

از طرف دیگر، هم در تکلیف شخصی، هم در تکلیف قانونی قدرت معتبر است. اگر مکلف بداند که این فرد قدرت ندارد، نمی تواند او را تکلیف کند؛ برای اینکه بازگشتش به عدم احتمال انبعاث است. یا اگر نمی خواهد انجام بدهد (مثل عاصی و کافر) باز هم نمی شود او را

تکلیف کرد و اصل تکلیف محال است. پس احتمال انبعاث، از ارکان تکلیف است؛ اگر احتمال انبعاث وجود نداشته باشد، تکلیف محال است؛ چه تکلیف شخصی، و چه تکلیف کلی؛ چون مقدمات اراده نیامده، معلول بدون علت می شود؛ اتفاق هم معنا ندارد.

شرطیت قدرت در تکلیف هم، بر می گردد به احتمال الانبعاث؛ اگر قدرت نداشته باشد و بداند قدرت ندارد، احتمال الانبعاث موجود نمی شود. تکلیف به داعی احتمال انبعاث است و زجر هم به داعی احتمال انزجار می باشد.

نکته دیگر اینکه تأثیر تکلیف در مکلف، تأثیر مستقیم سبب و مسبب نیست. این گونه نیست که تکلیف مستقیماً می آید و انبعاث می آورد یا زجر می آید و انزجار می آورد. مولا تکلیف را صادر می کند، عبد به این دستور فکر می کند، بعد فکر می کند که اگر تخلف کند مجازات و استحقاق عقوبت دارد؛ به دنبال آن، تصمیم می گیرد که به تکلیف عمل کند. پس تکلیف که محقق شد و عبد، عالم به آن تکلیف شد، تکلیف را تصور می کند و پس از آن تصدیق می کند که در تخلف آن استحقاق عقوبت است؛ آن گاه تصمیم می گیرد که مستحق عقوبت نشود، بنابراین امثال می کند. پس تأثیر تکلیف در امثال، امرأ و نهیاً یک رابطه سببی و مسببی مستقیم نیست بلکه غیر مستقیم است.

برگردیم به اصل مطلب: احتمال الانبعاث لازم است؛ منتها حضرت امام (قدس سره) می فرماید: در تکالیف قانونی برای اراده مکلف، احتمال

انبعاث بعضی کافی است. مولا می بیند که اگر او تکلیف کند، بعضی از این افراد منبعث می شوند؛ تکلیف هم به همه متوجه می شود، اما احتمال انبعاث همه افراد، لازم نیست. اصلاً ممکن هم نیست عادتاً. چون مولا در آن جا که تکلیف را صادر می کند همه را می بیند؛ شراب بر همگان حرام است؛ همگان را که می بیند، همه به حمل ذاتی را می بیند، این فرد و آن فرد، همه به حمل ذاتی نیستند، اینها وقتی جمع شدند مصداق خارجی آن هستند؛ شبیه کلی طبیعی در خارج؛ مفهوم "همه" یک مفهوم خاص دارد، تکلیف را متوجه همه می کند، مثلاً همه مردم نباید شراب بخورند، همه مردم باید نماز بخوانند، وقتی احتمال انبعاث در بعض داد، تکلیف برای همه می آید.

بنابراین موارد خارج از ابتلا هم مشمول تکلیف است، چون موردی ندیده است و نمی خواهد احتمال انبعاث در این فرد خاص وجود داشته باشد. در باب تراحم اهم و مهم هم تکلیف، همه افراد را شامل می شود؛ چون آن جا هم قدرت بعضی کافی است. همین اندازه که بعضی قدرت داشته باشند، احتمال انبعاث می آید و مولا تکلیف می کند و لازم نیست قدرت تک تک افراد را ملاحظه کند، اصلاً نمی تواند در مقام تکلیف کلی، افراد و اشخاص را ببیند چون در تصور ذهنی، اشخاص و افراد با آن عنوان "همه"، مباین است؛ شبیه تباین موضوع له خاص با وضع عام.

حضرت امام (قدس سره) در بحث وضع عام و موضوع له خاص. که معمولاً مورد قبول قرار گرفته است. می گویند که ممکن نیست ما یک



معنای کلی را تصور کنیم، آن گاه لفظ را برای افراد آن وضع کنیم. آقایان گفته اند که این مفهوم کلی، مرآت آنها است؛ ولی باید گفت اصلاً مفهوم کلی در عالم مفهومیت، مباین با آن افراد است نه مرآت افراد. عالم بما هو عالم، با مصادیق و افراد خارجی یعنی با این عالم و آن عالم، مباین است. در عالم مفهوم، همه چیز با یکدیگر مباین است. موجودات ذهنی که خودشان موجودات خارجی اند، تشخص دارند و چون تشخص دارند، با یکدیگر هم خوانی ندارند. یک مفهوم عام مباین است با یک مفهوم خاص، چون این یک وجود ذهنی دارد و آن هم یک وجود ذهنی و هر دو هم یک نحوه خارجیت دارند. لذاست که ایشان وضع عام و موضوع له خاص را قبول ندارد؛ کما این که عکس آن را دیگران قبول ندارند، یعنی وضع خاص و موضوع له عام، ممکن نیست؛ چون خاص، مرآت عام نیست. باید گفت که عکس آن هم همین طور است زیرا عام بما هو عام هم نمی تواند مرآت باشد، چون وقتی تصور ذهنی شد، وجود ذهنی دارد و وقتی وجود ذهنی ایجاد شد هر موجودی با موجود دیگر تباین دارد. نمی شود من مفهوم عالم را ببینم و از آن جا مصادیق را ملاحظه کنم؛ آنها مصادیق خارجی هستند.

بنابراین در اهم و مهم، در مورد خروج از ابتلا و در باب عاصی، تکلیف برای همگان است، چون تکلیف، عاصی را هم گرفته است. قانونگذار، تکلیف را برای همه آورده است؛ منتها یکی موافقت می کند و دیگری مخالفت. البته در باب اهم و مهم، قائل به عذر عقلی هستیم و می گوئیم عقل، این آدم را معذور

می داند. در باب خروج از ابتلا هم، حضرت امام (قدس سره) راه دیگری را پیموده اند، نه این راهی که بزرگان ارائه داده اند.

تکلیف، به داعی احتمال است؛ منتها در تکالیف شخصی، احتمال انبعاث شخص مطرح است و در تکالیف قانونی، احتمال انبعاث بعض؛ اگر بدانیم که از صدور یک تکلیف هیچ کس منبعث نمی شود تکلیف قانونی هم امکان ندارد؛ اما همین اندازه که بعضی منبعث می شوند، تکلیف قانونی می آید و اثر خودش را هم می گذارد. دأب و روش قانونگذاری هم همین است.

بحث این است که بلا کلام، احتمال انبعاث، معتبر است؛ لیکن در تکالیف قانونی، انبعاث بعض کافی است. جدّ به تکلیف می آید و لغو هم نیست؛ برای اینکه من قانونی را ابلاغ می کنم و به همه هم ابلاغ می کنم ولو بعضی انجام می دهند و بعضی انجام نمی دهند؛ چون اولاً می بینم این قانون مصلحت دارد، گفته نشود که این دستور را فقط به همان اطاعت کنندگان بگوید؛ چون این نشدنی است، و ثانیاً این مصلحت برای همگان است و مولا می خواهد که این مصلحت به همه برسد.

در تکالیف قانونی. چه خطابات چه غیر خطابات. احتمال انبعاث می خواهد، تا احتمال الانبعاث نباشد جدّیت حاصل نمی شود. منتها احتمال الانبعاث در قوانین کلی، در مورد بعض هم کافی است. مولا همین قدر که می داند بعضی منبعث می شوند، یک دستور برای همگان صادر می کند، این همگان در جاهایی منبعث نمی شوند، آن کسی که

منبعث نمی شود یا عذر دارد و یا عذر ندارد؛ اگر عذر دارد، عقاب نمی شود و اگر عذر ندارد، عقاب می شود؛ شبیه علم؛ زیرا تکلیف می آید و کاری به علم ندارد؛ یکی عالم به تکلیف است، تکلیف برای او منجز می شود، یکی جاهل به تکلیف است و تکلیف برای او منجز نمی شود. احتمال انبعاث بعضی، کافی است؛ در تکالیف شخصی هم خود تکلیف، تأثیر مستقیم ندارد؛ تصور مکلف است که به او می گوید باید اطاعت کند. ممکن است گفته شود که چرا قادرها را مورد خطاب قرار نداد؟ جواب این است که این کار خلاف روش تکلیف است و لغو هم می باشد؛ چون عقل، انسان غیر قادر را معذور می داند. چرا مولا این را در متن قانونش بیاورد؟! برای همه هم اعلام می کند و جدیتش هم این است که همه اطاعت نمایند، برای همه شما مصلحت دارد و مخالفت این دستور هم فی حدّ نفسه موجب استحقاق عقاب است، منتها این "همه" را به عنوان "همه" دستور می دهد.

### بررسی اشکالات وارده بر این نظریه

ضمن تشکر از توضیحات حضرت عالی، در این جا برخی از اشکالاتی را که بعضی از اساتید حوزه علمیه قم متوجه مبنای خطابات قانونی حضرت امام نموده اند، مطرح می کنیم تا از توضیحات بیش تر حضرت عالی بهره مند شویم.

اشکال اول: حضرت امام (رحمه الله) گاهی می فرمایند که خطابات،

متوجه عنوان است و گاهی می گویند خطابات، کلی است. اشکال این است که نمی توان گفت که خطاب کلی است؛ زیرا مورد خطاب بودن کلی، معنا ندارد؛ خطاب به عنوان است و عنوان هم معبری است برای مَعْنُون. لذا بهتر است ایشان خطاب را متوجه عنوان بدانند؛ چراکه - بر خلاف کلی که نمی تواند معبر و گذرگاهی برای رسیدن به افراد باشد - برای عنوان، می توان چنین تصویری نمود و آن را وجهی برای مَعْنُون دانست.

اشکال بعدی این است که عنوان هم امری ذهنی است و هیچ گاه نمی تواند مورد امر و نهی شارع قرار گیرد؛ به طور مثال، وقتی گفته می شود: "اَکْرَمَ مَنْ فِي الْمَسْجِدِ"، نمی توان "مَنْ فِي الْمَسْجِدِ" را مورد تکلیف قرار داد و باید آن را اشاره به افرادی دانست که در مسجد حضور دارند.

اولاً، مراد ایشان از کلی همان عناوین و الفاظ عموم است که در اشکال به عنوان معبر آمده یعنی خطاب به عموم مکلفین و به این معنا در مناہج جلد ۲، صفحه ۲۶ تصریح فرموده: "وهذا بخلاف الخطابات الکلیه المتوجهه الی العناوین الکلیه کالناس والمؤمنین."<sup>(۴۴)</sup> و بین هر دو تعبیر یعنی خطاب کلی و خطاب به عنوان، جمع فرموده، و ثانیاً این که گفته شده کلی نمی تواند معبر باشد ولی عنوان می تواند، سؤال این است که عنوان، معبرِ معنای طبیعی خود می باشد و هیچ ارتباطی به افراد و مکلفین ندارد و محال است که معبر برای آنها ولو از حیث همان عنوان

باشد، پس چگونه معبر است؟ و لذا سیدنا الاستاذ الامام. سلام الله عليه وضع عام و موضوع له خاص را همانند عکسش محال دانسته؛ چون لحاظ طبیعی و عنوان، لحاظ فرد نیست بلکه لحاظ همان معنا و مفهوم طبیعی خودش می باشد و آن عنوان، معبر برای معنوی مطابق با خودش یعنی همان مفهوم کلی طبیعی می باشد، نه با اضافه خصوصیات افراد ولو اینکه فرد، خصوصیت همان عنوان و همان حیثیت را داشته باشد. آری وقتی که همان عنوان مثل عنوان مؤمن با الفاظ عموم همانند لفظ کل یا جمع مُحکَمی به الف و لام و مانند آن همراه شد، آن الفاظ عموم یعنی ادوات عموم و لفظ موضوع برای طبیعت و عنوان طبیعی، معبر مکلفین و افراد خواهد بود.

”و بالجمله: الفرق بین المطلق و العموم لیس الأفی أن المطلق معبر ذهنی للطبیعه و الماهیه و العموم معبر للأفراد المتحیثه بحیثیه الطبیعیه التالیه لألفاظ العموم و بینهما تفاوت واضح. ولذک سیدنا الاستاذ قدس سره الشریف کان یقول کثیراً: انّ التعبير المعروف بأنّ المطلق یصیر عاماً غیر تمام ولا یصیر کذلک ابدأً کعکسه.“

اما اینکه در اشکال بعدی آمده که عنوان امر ذهنی است... الی آخره؛ جوابش آن است که اولاً نقض می شود به تکلیف با اشاره به خارج، و در مورد افراد خارجی چون تکالیف، لاسیما قانونیه، از مقوله انشاء است و انشاء از اعتبارات است نه از حقایق و لذا می شود منشأش معدوم هم باشد. پس چگونه امر اعتباری به حقایق توجه

پیدا می کند و اشاره به افراد خارجی می تواند باشد؟ باب انشاء و اعتباریات با باب حقایق و تکوینیات جدا است و محال است که به هم ارتباط پیدا کنند. هذا اولاً.

ثانیاً، اگر مراد از عنوان که گفته شده، امر ذهنی است، همان متصور در ذهن به قید تصور در ذهن باشد که شبیه به کلی عقلی است. به علاوه آن که مراد سیدنا الاستاذ سلام الله علیه قطعاً نبوده. محال است که متعلق تکلیف باشد، چون تکالیف برای تحقق در خارج است و امر ذهنی بما هو ذهنی، هیچ گاه در خارج تحقق ندارد و اگر مراد، عنوان متصور است "مع الغفله عن التصور و ان كان متصوراً. كما هو الرائج في المكالمات و في استعمال الألفاظ. ففيه الاشارة المذكورة بمعنى أن المتكلم متوجه الى المراد والمقصود منه، فأين الاشكال والفرق؟! وبالجملة المراد من كلمه "مَنْ" مثلاً في "اكرم من في المسجد" هو معناه المستعمل فيه كما هو واضح، بل لا بد في "مَنْ" التصور لكن التصور مغفول عنه و يكون في العنوان المتصور الاشارة الى الخارج. فالعنوان متصور و مشير، لا مغفول عنه و غير متصور حتى لا تصح أن يكون متعلقاً للتكليف".

اشكال دوم: حضرت امام (رحمه الله) می فرمایند که خطاب، کلی است و شارع در حکمی که صادر می فرماید، نظر به افراد ندارد.

برای طرح اشکال مقدماتی لازم است:

الف) احکام شرعی تابع اغراض است و اغراض هم مترتب بر واقع است و در واقع هم اهمال محال است.

ب) حکم از افعال اختیاریه است و فعل اختیاری، محال است از مختار بدون التفات صادر شود.

ج) موضوع و متعلق به اقسامی منقسم می شود که این اقسام دو قسمند: ۱- انقسامات در رتبه قبل از خطاب، مثل قدرت و عجز؛ ۲- انقسامات بعد از خطاب، مثل علم و جهل.

د) حاکم یا التفات به این انقسامات دارد یا ندارد و قسم ثالث ندارد. حال با توجه به این مقدمات، وقتی حاکم ملاحظه کرد اگر بخواهد حکمش بالنسبه به قدرت مهمل باشد، هم استحاله در غرض لازم می آید و هم استحاله در فعل اختیاری، که هر دو باطل است. و اگر بخواهد مطلق باشد، لازمه اش "بعث من لا یقبل الانبعاث و زجر من لا یتمکن من الانزجار" است که بر حکیم محال است.

پس چاره ای نیست الا اینکه حکم مقید به قدرت باشد، که قهراً این مبنا باطل می شود.

اقسام ذکر شده در موضوع و متعلق هیچ یک از آنها از قیود موضوع و مکلف به و متعلق تکلیف نمی باشد، بلکه قدرت و عجز از شرایط عقلی فعلیت و عدم فعلیت تکلیف است، کما اینکه علم و جهل هم از شرایط تنجز و استحقاق عقوبت و عدم تنجز و معذوریت است و اصولاً ربطی به شارع و متعلق تکلیف ندارد، تا مسأله توجه شارع به انقسامات و عدم توجه مطرح شود و اینکه یا متوجه انقسامات هست یا نیست، و شق سوم ندارد.

و چون اهمال در غرض و در فعل اختیاری محال است، پس حتماً احکام مقید به قدرت است؛ چون وقتی که از انقسامات شرعی متعلق نباشد، توجه به آنها اولاً لازم نیست و این عدم توجه هم مستلزم اهمال نیست، کما اینکه عدم توجه به مقارنات دیگر آن موضوع، مثل مقابله اش با فلان موضوع در حال امتثال یا مضاذه اش یا مناقضه اش با فلان عنوان و امثال آنها، چون نسبت به متعلق، هیچ اهمالی نیست؛ چرا که متعلق، همان ماهیت مورد تصور و تکلیف است و همین مقدار از تصور، برای دفع اهمال کافی است. کما اینکه در باب مطلق هم حکم بر نفس طبیعت است نه طبیعت به قید اطلاق، به خاطر عدم لزوم و عدم دلالت مقدمات حکمت بر آن، و لزوم مجاز در مطلقات به اعتبار استعمال لفظ موضوع "للتبعية والماهية اللابشرط المقسمة في اللابشرط القسمة، ولأن المقيد بالاطلاق والارسال، مقيد لا مطلق"؛ و نه طبیعت مهمله یعنی غیر متصوره که قابل تعلق تکلیف نیست.

و ثانیاً محال است، چون هیچ عنوانی نمی تواند تصورش، تصور خصوصیات خارجه از آن طبیعت و ماهیت و مفهوم باشد. و هر متصور و مفهومی کاشف از خودش می باشد، نه از اشیاء خارج از خودش؛ چه امر خارج از خصوصیات افرادش در خارج باشد و چه از قیود کلی مفهومی، و واضح است که لفظ "رقبه" بر بیش از رقبه دلالت ندارد و محال است که بر بیش از آن دلالت کند؛ چون آن امور زاید، متصور نبوده و لفظ برایش وضع نشده. "بناءً علی هذا، التکلیف ب(یا ایها الذین آمنوا أوفوا بالعقود)<sup>(۴۵)</sup>



ليس فيه امر زائد على المدلول من ألفاظه مادة وهيئة كأمر المؤمنين بما هم مؤمنون بالوفاء بالعقود لا بالزائد عليه من أمر المؤمنين القادرين أو المؤمنين بشرط القدرة مثلاً، لعدم الدلالة على ذلك القيد والشرط، لامن اللفظ ولامن العقل. أما الأول فواضح وأما الثاني، فلكفاية تصور المكلفين بالعنوان العام؛ أي عنوان المؤمنين مثلاً في التكليف وفي خروجه عن الاهمال. فالتكليف كما لا يكون مطلقاً شرعاً بالنسبة الى القدرة والعجز، لا لاستحالة الاطلاق لهما معاً فقط، بل لعدم امكان التوجه من كلمه المؤمنين الى غير المؤمنين بما هم مؤمنون، فإن في عنوان المؤمن و في تصوره والموضوع المتعلق لا أثر من القدرة والعجز كما لا أثر لغيرهما من الشرائط العقلية للتكليف، كعدم النوم مثلاً ولا المقارنات للمؤمنين من الشرائط الشرعية والموانع، فكذلك لا يكون مقيداً بالقدرة بل يكون التقيّد بها من دون التصور لها بالخصوص مستحيلاً باستحاله التقيّد من دون تصور القيد بنفسه. وقد عرفت أن تصور العنوان ليس تصوراً لمثل القدرة وغيرها من القيود لا لفظاً وتصوراً فإن كل شيء حاك عن نفسه لا عنها مع غيرها، كما هو واضح؛ ولا عقلاً لعدم كون الاهمال بالنسبة اليها اهمالاً في المتعلق والموضوع؛ فتدبر جيداً.

اشكال سوم: هر حکمی دارای علت و معلول است؛ علت حکم، همان ملاکات احکام است و معلول، اطاعت و عصیانی است که از مکلف صادر می شود. به دیگر سخن، هر فعلی دارای مصلحت و مفسده ای است و شارع با توجه به آن مصلحت و مفسده، حکمی را

جعل می کند: پس از جعل حکم (علت)، این حکم سبب می شود که مکلف یا اطاعت کند و یا عصیان (معلول)؛ بنابراین چون حکم هم از ناحیه علت و هم از ناحیه معلول، متمرکز روی فرد است، باید خود حکم هم متوجه فرد باشد. البته انشاء واحد است ولی این انشاء منحل می شود به تکالیف مستقل نسبت به کل فرد.

آری احکام کلی به عدد افراد مکلفین انحلال عقلایی دارد، لیکن این انحلال تفصیلی از همان اجمال است نه زاید بر آن. و وقتی که مبنای عدم شرطیت شرعی قدرت در تکالیف است و اینکه تکالیف عام و کلی نسبتش به قدرت مثل نسبتش به مقابله و مضاده متعلق و ده ها خصوصیت دیگر، از خصوصیات که دخالت در متعلق ندارد، می باشد پس همان طور که نسبت به آنها نه مشروط است و نه مهمل، "فکذلک بالنسبه الى القدرة والعجز من شرائط العقلیه للتکلیف". پس در تکالیف منحلّه هم نه قدرت شرط است و نه تکلیف نسبت به آن مهمل؛ مثل تکلیف کلی که مجمل این مفصل ها بوده است. و اگر در تکالیف شخصیه، عجز مانع از تکلیف است نه به خاطر عدم قدرت و شرطیتش در متعلق شرعاً، بلکه به خاطر عدم امکان انشاء و بعث جدی از مولا، برای کسی که می داند عاجز است و منبعث نمی شود، پس اراده بعث و انشاء تکلیف، خودش فی حدّ نفسه محال است؛ یعنی تکلیف شخص غیر قادر، "تکلیف محال لا تکلیف بالمحال، لعدم امکان اراده البعث الحقیقی مع العلم بعدم الانبعاث المنشأ لاراده البعث الانشائی والانشاء،

فالانشاء أيضاً على ذلك محال لعدم العله له (أى الاراده)“.

اشکال چهارم: متعلق حجیت، حکم است و حجیت - که همان معذرت و منجزیت است و به معنای احتجاج فرد با مولا است - امری شخصی می باشد و قابل تعمیم به دیگران نیست. وقتی حجیت را امری فردی دانستیم، ناچار متعلق حجیت را نیز باید امری شخصی بدانیم و در نتیجه خطابات، متوجه افراد خواهد بود.

وجود امر ولو امر انحلالی از تکلیف قانونی کلی، برای حجیت کافی است؛ چون حاکم به صحت احتجاج به حجت، همان عقل است و او هم امر را مطلقاً هر چند انحلالی از قانون کلی باشد و هر چند شرط قدرت در آن نباشد کافی در صحت احتجاج می داند و شرعاً دلیلی بر شرطیت اخذ قدرت در صحت احتجاج نداریم.

اشکال پنجم: در “أوفوا بالعقود” - چه آن را حکم تکلیفی بدانیم و چه ارشاد به لزوم - مسلم است که هر عقدی، موضوع خارجی مستقلی است و حکمی جداگانه دارد؛ بنابراین، این خطاب نمی تواند کلی باشد و باید منحل به تعداد عقدهای خارجی شود.

آری منحل است “انتزاعاً و عقلاء بمصادیق العقود بما هی مصادیق لها لا بمصادیقها مع جمیع خصوصیاتها الخارجة عن العقديه المقارنه لها، فانّ ألفاظ العموم لا تدلّ الا على تكثير المدخول لها بما هو مدخول وتال لا به بجمیع خصوصیاتة الخارجیة المشخصه للأفراد؛ لعدم كون تلك الخصوصیات لا مدلولاً للفظ المدخول والتالی ولا مدلولاً لألفاظ

العموم كما هو الواضح الظاهر. وبالجملة الفرق بين المطلق والعام، منحصر في العموم والاطلاق لافي غيره من شمول العموم للخصوصيات دون المطلق؛ لما عرفت من عدم الدلالة عليها. فالفرق انما هو في دلالة المطلق على الطبيعه ودلاله العام على التكثير وأفراد الطبيعه بما هي افراد الطبيعه".

اشكال ششم: مسلماً خطاب موضوعيت ندارد؛ آنچه موضوعيت دارد، تكليف است. قائلين به خطابات قانونيه تصريح مي كنند كه ولو اينكه خطاب واحد است، ولي تكليف بالنسبه به تمام افراد فعلى است منتها در مورد افراد عاجز، عجز عذر است.

حال مي پرسيم تكليف چيست؟ خود قائلين اين مبنا تصريح مي كنند كه تكليف عبارت است از باعثيت در واجبات و زاجريت در محرمات؛ پس نسبت به اين فرد عاجز، تكليف هست يعنى باعثيت وجود دارد؛ از طرف ديگر به خاطر عجز، انبعاث ممكن نيست. كيف يعقل تعلق اراده به باعث فعلى، در صورتى كه انبعاث ممكن نيست؟ به هر حال باعث كسى كه نمى تواند منبعث بشود، محال است و اگر تنزل كنيم، براى حكيم قبح عقلى دارد و اگر باز هم تنزل كنيم، به مناط قبح تكليف عاجز، بايد بگويم احكام مقيد به قدرتند به حكم برهان، چه به نحو خطابات شخصيه و چه به صورت خطابات قانونيه باشد. اينكه گفته شد اراده باعث بدون انبعاث. يعنى با علم به عدم انبعاث. ممكن نيست در تكاليف شخصيه همان طور كه بيان شد تمام است و

جای هیچ گونه اشکالی هم نیست و وجهش همان طور که بیان شد، عدم امکان اراده جدی به بعث انشائی است با اینکه می داند طرف منبعث نمی شود، به خاطر لغویت انشاء و بی فایده بودن آن والا، الانشاء سهل المؤمنه. اما در تکالیف قانونیه تمام نیست، چون احتمال انبعث بعضی از مکلفین. چه برسد به علم به انبعث آنها. در بعث قانونی کفایت می کند، چون اراده انشاء بعث لغو نمی باشد و همین قدر که قانونگذار احتمال انبعث بعضی از مکلفین را بدهد، می تواند انشاء بعث نماید و لغو نیست تا برای حکیم محال باشد و برای غیرش قبیح، بلکه با احتمال انبعث بعضی، تکلیف قانونی نمودن شارع تعالی نه تنها مانعی نداشته بلکه از باب اینکه: "الأحكام الشرعیه أطفاف فی الأحكام العقلیه" بعث انشائی قانونی نمودن بر او لازم است کما لایخفی.

اشکال هفتم: حضرت امام (رحمه الله) می فرمایند که ما انشاء را با اخبار قیاس می کنیم؛ همان طور که با وجود مصادیق بسیاری که آتش دارد، اما قضیه "النار بارده" یک کذب بیش تر به حساب نمی آید، در انشائات هم همین طور است، (یا أيها الذین آمنوا) یک خطاب بیش تر نیست.

نقد این فرمایش به شرح ذیل است:

در باب دالّ و مدالیل ما دو دسته احکام داریم: یک دسته از احکام، وحدت و تعدّدشان دایر مدار وحدت و تعدّد دالّ است مثل صدق و کذب: دسته دیگر از احکام، وحدت و تعدّدش دایر مدار مدلول است

مثل غیبت و هتک و قذف.

اگر کسی گفت: "کلّ من فی المسجد فاسق" و در واقع آنها عادل بودند، از حیث کذب، یک دروغ بیش تر نگفته است که مربوط به دال است ولی از حیث جرح مؤمن، که تابع مدلول است به تعداد افراد موجود در مسجد جرح کرده است.

(یا ایّها الذّین آمنوا أوفوا بالعقود)<sup>(۴۶)</sup> از جهت قضیه انشائیه، یک جمله است مثل قضیه اخباریه، ولی از حیث مدلول وفای به عقود از فرد فرد مطلوب است و مورد بعث است، قهراً تکلیف متعدد می شود. پس معلوم شد که قیاس مع الفارق است.

مطلوبیت وفای به عقد از فرد فرد به حکم انحلال است نه به حکم خطاب و تکلیف شخصی. و همان طور که محال است که در تکالیف قانونیه، قدرت با عدم ذکرش در تکلیف، شرط شرعی باشد. که مفصلاً گذشت. در تکالیفی که از آن منحل شده نیز شرط نمی باشد، "لعدم الفرق بین المنحلّ والمنحلّ منه إلاّ بالاجمال والتفصیل".

اشکال هشتم: امام (رحمه الله) فرمودند که اگر شارع بتواند با یک خطاب، مراد خود را القا نماید، تکرار خطاب لغو می باشد. اشکال این است که اگر مراد شارع این باشد که به تک تک افراد امر یا نهی کند، لغویتی به وجود نمی آید و با توجه به این اراده، چاره ای جز تعدّد خطابات نیست.

چگونه با فرض اینکه بشود با یک خطاب همه را مکلف نمود، چندین

خطاب لغو نیست؟ و چگونه چندین خطاب عبث و بی فایده نمی باشد؟ و اگر گفته شود که با یک خطاب نمی شود، جواب داده می شود: اگر به صورت کلی قانونی باشد. چون انحلال عقلایی دارد. مثل چندین خطاب است.

اشکال نهم: حضرت امام (رحمه الله) به تعدد خطابات، نقضی وارد می فرمایند که در این صورت، خطاب به عاصی و کافر مستهجن خواهد بود. اشکال این است که چنین استهجانی لازم نمی آید؛ زیرا خطاب به اینها از باب آیه شریفه (لِيُهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيْنِهِ وَيَحْيَى مَنْ حَىَّ عَنْ بَيْنِهِ) <sup>(۴۷)</sup> می باشد.

استهجان از آن جهت است که در تکلیف و خطاب شخص وقتی که مولا می داند که مکلف عصیان و یا کفران می کند و عاصی و یا کافر است، انشاء بعث برای انبعاث لغو است؛ یعنی تکلیف نمودن عاصی و کافر به تکلیف شخصی، لغو است و لغو برای حکیم محال است. و علی هذا، موضع و موردی در مثل کافر و عاصی برای (لِيُهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيْنِهِ وَيَحْيَى مَنْ حَىَّ عَنْ بَيْنِهِ) <sup>(۴۸)</sup> نمی ماند. چون اصلاً تکلیف محقق نشده و نفس تکلیف شخصی آنها، تکلیف محال بوده، و در مورد عدم تکلیف من رأس، حیات و هلاکتی متصور نیست کما لا یخفی.

اشکال دهم: لازمه عدم انحلال، تفصیل بین مطلقات و عمومات است؛ به عبارتی، اگر سخن امام (رحمه الله) را بپذیریم، تنها در مطلقات ممکن خواهد بود، اما در عمومات چنین چیزی نمی توان

گفت: چرا که در عمومات، همه پذیرفته اند که "اکرم العلماء" ظهور در اکرام تمام افراد عالم است و عام، منحل به افراد عالم می شود. آری عام منحل می شود، لیکن منحل به همان خصوصیت ماده، یعنی عالم و مثل العلماء نه زاید بر آن. بنابراین اگر عالمی دارای دو حیثیت باشد: حیثیت علم و حیثیت فسق مثلاً، که یکی مورد امر و دیگری مورد نهی قرار گیرد، منافاتی بین آنها نیست؛ چون متعلق هر یک از آنها یک حیثیت خارجی خاصه فرد است نه همه حیثیات آن؛ چون هر عامی بر بیش از فرد آن ماده متحیث به آن حیثیت دلالت ندارد و تعنونش تنها به همان عنوان، نه از حیث جمیع خصوصیات است. و لذا حق آن است که تکالیف به مصادیق خارجی با جمیع خصوصیات، حتی در عمومات تعلق نگرفته و نمی گیرد؛ چه رسد به مطلقات. و فرق بین مطلق و عام همان فرق بین کلی و مصادقش در خارج است، چون بر بیش از آن دلالتی وجود ندارد، چون هیچ عنوانی بر بیش از معنون های خودش. بما هو معنونه. دلالتی ندارد کما لا یخفی.

اشکال یازدهم: در جای خود گفته شده است که عام دو گونه است: عام مجموعی که "مجموع بما هو مجموع" مورد تکلیف است و با تمرد از یک مورد، امثال محقق نشده است، و عام افرادی که هر کدام از افراد به تنهایی مورد تکلیف هستند. اشکال این است که اگر انحلال صحیح نباشد پس چه فرقی بین عام مجموعی و عام افرادی است؟ چون این دو عام فرقی ندارند الا اینکه عام افرادی منحل به احکام



متعدد می شود، و عام مجموعی منحل نمی شود. پس اگر قائل به عدم انحلال بشویم لازم می آید تقسیم عام به مجموعی و افرادی، لغو باشد. در فرق همان انحلال عقلایی کافی است و وجهی برای انحلال به خطابات حقیقیه شخصیه در خطابات کلیه نداریم، بلکه بیان شد که انحلال به آنها محال است.

اشکال دوازدهم: اگر تکالیف منحل نشود، قصد امر ممکن نیست؛ زیرا با این فرض، هیچ مکلفی به طور خاص امر نشده است، بنابراین نمی تواند قصد امر نماید؛ در حالی که یکی از مسلّمات فقه این است که مکلف می تواند علاوه بر قصد قربت - قصد امر نیز نماید و حتی برخی قائل به وجوب آن شده اند.

در امری که قصد قربت در آن لازم است همان امر انحلالی عقلایی هم در قصد قربت کفایت می کند، چون همان قدر که ریا نباشد و عبادت مرتبط به الله باشد، کافی است هذا اولاً. و ثانیاً در امر شخصی هم، مکلف، قصد همان امری را می نماید که بقای اعتباری دارد نه بقای حقیقی؛ کما لا یخفی و وقتی که امر اعتباری کافی بود، چه فرق است بین اعتباری انحلالی یا بقایی؟

و ناگفته نماند که در بیان اشکال ها بین دو مبحث خلط دیده می شود، چون یک بحث متعلق تکالیف است که آیا متعلق عناوین است یا مصادیق خارجیه شخصیه؟ و یک بحث هم مربوط به خود تکلیف است که آیا قدرت در تکالیف قانونیه، شرط شرعی است؟ یا عجز و عدم

قدرت عذر عقلی است؟ که گُش بر می گردد به اینکه قدرت، از شرایط شرعیه نبوده و لحاظش در تکالیف قانونیه، که خصوصیات افراد در آن لحاظ نمی شود، نه تنها لازم نیست بلکه محال است. و در تکالیف قانونیه احتمال انبعاث بعضی، در تعلق تکلیف به همه، کافی است بر خلاف تکالیف شخصیه، که با علم به عدم انبعاث مکلف شخصی، تکلیف نمودنش لغو و محال است. ”و هذا تکلیف محال، لا اَنَّهُ تکلیف بالمحال كما لا یخفی“.

”وعلینا وعلی جمیع العلماء والفضلاء والمحصلین فی الحوزات العلمیه الدقه والتعمق فی مبانی سیدنا الاستاذ سلام الله علیه ولو بالایراد علیه، فضلاً عن التحقيق فیها واحکامها وایرامها: ففی الكل أداء وظیفه لحقّه علی الأصول والفقه والفلسفه والعرفان والأخلاق والسیاسه والدرایه وتدبیر أمور الجامعه، كما اَنَّهُ من أقلّ أداء وظیفه لأمثالنا من تلامذته الصغار. ونسأل الله تعالی له ولجمیع العلماء، الرضوان والرحمه الخاصه“.



## امام خمینی و حکومت اسلامی<sup>(۴۹)</sup>

از برادرانی که به مناسبت یکصدمین سال تولد حضرت امام، اقدام به تشکیل کنگره "امام خمینی و اندیشه حکومت اسلامی" کرده اند، تشکر می کنم. همچنین حضورشان را خوش آمد می گویم. ابتدا به عنوان مقدمه باید عرض کنم که:

ما فکر نمی کردیم انقلابی را که حضرت امام .سلام الله علیه .به وجود آورد و رنج هایی را که امام و ارادتمندان ایشان کشیدند، به نقطه ای برسد که برای بیانش احتیاج به کنگره داشته باشیم.

آن زمانی که امام نهضت خود را با سخنرانی علیه "لایحه انجمن های ایالتی و ولایتی" شروع کرد عصر غریبی بود. ما از قم به سمت تهران حرکت کردیم. در مسجد عده ای از طلبه ها شعار می دادند که "مشروطه

استبداد نمی شود" آن هم در شرایطی که این حرکتها را کفر می دانستند، زیرا بر اثر تبلیغات خارجی امام و روحانیون را سبب از بین بردن عظمت حوزه ها. نعوذ باللّه. می دانستند.

در قضیه انجمن های ایالتی و ولایتی، امام سخنرانی کوبنده ای ایراد کردند و اطلاعیه ای هم پخش شد. در همین اوضاع بود که مرحوم سیداحمد خوانساری(قدس سره) را در بازار کتک زدند. امام شب سخنرانی کردند و در آن جا فرمودند که "دولت باید حرفش را پس بگیرد". طولی نکشید که رادیو اعلام کرد قسم خوردن باید به "قرآن" باشد. امام فرمودند: ما به این اکتفا نمی کنیم، باید ضمن اینکه خبر از رادیو پخش می شود، روزنامه ها هم بنویسند، چون رادیو شفاهی است و در جایی ثبت نمی شود. اما چون خیر اصلی را مبنی بر اینکه غیر از قرآن به کتاب های آسمانی دیگر هم می توان سوگند خورد، در روزنامه ها نیز نوشته اند، فسخ آن را نیز باید در روزنامه ها بنویسند. با پافشاری امام روزنامه ها فسخ آن را نیز درج کردند.

امام با این دقت حرکت را شروع کردند. واقعیت این است که ما فکر نمی کردیم که بعد از امام نیاز به کنگره باشد؛ فکر می کردیم این مباحث در حوزه مطرح می شود و حوزه علمیه حرکت امام را دنبال می کند و یاران ایشان و مراجع بزرگ. که به نوبه خودشان خدمت کردند. نمی گذارند اهداف و مبانی امام فراموش بشود.

ما آن زمان پیشنهاد دادیم شما در درس های حوزوی "تحریر الوسيله" را

مطرح کنید. حضرت امام حرف های آقای نایینی را می گفت و اشکال می کرد. من می دانم که مبانی فقهی امام در همه جا مطرح نمی شود، ولی اینک احساس می شود در حال حاضر به تشکیل کنگره و طرح افکار امام نیاز داریم. امام همه حرفهایش روشن بود، ولی متأسفانه اغراض سیاسی و یا دشمنی دیرینه... تا تحریفهای محتوایی و یا تعطیل نمودن برخی از سخنان ایشان باعث شده که برخی از حرفها زیر سؤال بروند. بنده راجع به حکومت اسلامی از نظر امام صحبت می کنم اما نمی دانم این کنگره و صحبت ها چقدر به نتیجه می رسد. آیا خدای نخواستہ برای امام ضرر دارد یا خیر، چون احتمال ضرر هم هست.

به هر حال شما طبق قاعده "میسور" که یک وظیفه شرعی است عمل می کنید. قاعده "میسور" در فقه وجود دارد. عقلاً هم می گویند این قاعده به جای خودش قاعده درستی است. یعنی آن جایی که غرض را تأمین کند، هر مقدار بتوانیم طبق آن قاعده حرکت می کنیم، لذا حرکت شما در جهت معرفی گوشه ای از اندیشه امام حرکت خوب و به جایی است.

تلاش کنید امام را آن گونه که هست معرفی کنید. اگر امرتان دایر بین این شد که خلاف را به امام نسبت بدهید یا اینکه اصلاً آن قضیه را مطرح نکنید گزینه ی دوم را انتخاب کنید، ولی اگر به جایی رسید که فکری را تحمیل کردند که خلاف را به امام نسبت دهید، مثلاً بگویید که امام، نقش مردم را در حکومت هیچ می دانسته است، این خلاف همه زندگی امام و موازین عقل است. اگر به شما گفتند بگویید که امام گفته است

مجتهدین هر اختیاری درباره ناموس مردم و مسائل دیگر دارند که پیغمبر و امام هم نداشته اند، شما این را ننویسید.

در آیه شریفه (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ)<sup>(۵۰)</sup> یک احتمال را که همه رد کرده اند، این است که بگوییم پیغمبر صبح، زن های مردم را طلاق بدهد و عصر با آنها ازدواج کند، عده هم نمی خواهد، چون (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ)<sup>(۵۱)</sup>. پس هر زنی را که بخوهد می تواند به شوهرش بگوید او را طلاق بده، و او مجبور است طلاق بدهد و اگر این کار را انجام نداد، پیامبر (صلی الله علیه و آله) می تواند این کار را انجام دهد یا به صاحب خانه ای بگوید در خانه ات ننشین یا آن را بفروش و الا خودم می فروشم! این نظرات بر خلاف ضرورت عقل و دین است. ما نباید پیغمبر (صلی الله علیه و آله) را در حد رضاخان پهلوی پایین بیاوریم. یا بگوییم تمام مجتهدین بر جان، زن و بچه مردم مسلط اند، چون این نوع ولایت را امام فرموده است. این خلاف عقل و نقل و اندیشه امام است.

امام اگر مجمع تشخیص مصلحت را تشکیل می دهند. که بعضی از فقهای شورای نگهبان به امام نامه نوشتند که این خلاف قانون اساسی است و بعد هم وقتی امام حرف آنها را نپذیرفت، استعفا دادند. می فرمایند: من این کار را می کنم، برای اینکه مردم در صحنه باشند. لذا اگر مجمع تشخیص مصلحت نظام طوری برنامه ریزی کند که مردم را از صحنه بیرون کند، این آن مجمعی نیست که در قانون اساسی آمده است. اما اگر بگوییم امام مجمع را تشکیل داد که با قانون

اساسی مخالفت بکند، این افترا به امام بوده و گناه است. امام برای قانون اساسی ارزش قائل بود. تا جایی که امام راجع به تصمیمی که گرفتند می فرمایند: این خلاف قانون نیست، چون جنگ است و شرایط جنگی در هر حکومتی مقتضایی دارد.

درباره قانون کار فرمودند: ولایت فقیه، اما چه جور ولایت فقیهی؟ امام فرمود: مجلس رأی بدهد و دولت یک طرفه می تواند قانون بگذارد، چون شیوه حکومت در دنیا همین گونه است؛ ولی زیر نظر مجلس و نمایندگان مردم. در آن زمان عده ای عین قوانین مدنی را آوردند تا برای کارگران تصویب شود. برخی از آقایان محترم شورای نگهبان گفتند: غیر از این خلاف شرع است. با اینکه قانون قبلی قانون بیگاری و تحقیر کار و کارگر بود. قانونی بود که مردم را به اسلام بدبین می کرد.

امام تمام وجودش را صرف ملت کرده بود. می فرمود: همین پا برهنه ها بودند که شما را از زندان ها نجات دادند. حال ما بیاییم بگوییم خیر امام فرموده است که آن چه ما می گوییم و بس. هیچ کس حق ندارد خلاف حرف مجتهد حرف بزند. این را که همان اربابان کلیسا در قرون وسطی می گفتند و ضد اسلام، عقل و منطق است.

ارزش امام به این است که امام به نجف می رود و در کنار مسکن و پایگاه شیخ انصاری (قدس سره) ولایت فقیه را در امور حسیبه و غیر حسیبه توسعه می دهد و می فرماید: آن چه شأن یک حکومت است برای فقیه است، منتها با نظر مردم. مردم نمایندگان را انتخاب می کنند و نمایندگان

هر چه را که تصویب کردند و در آنها مسائل سیاسی و اجتماعی. خلاف دین نبود، حکومت می تواند آن را اجرا کند. فقیه، نسبت به احکام اسلام و نسبت به آن چه که مردم می خواهند، فقط قدرت مجریه است. این بحث که در نظریه ولایت فقیه، امام برای مردم ارزش قائل نیست، غلط است و باید از بین برود، چون این استبداد است نه ولایت فقیه. امام هیچ گاه نمی گفت که مردم یتیم اند و صغیرند و قصرند، و علما سرپرست این یتیمان و قصرها هستند.

یا بعضی مطرح می کردند و تهمت می زدند که امام فرموده است فقها معصوم و یا بالاتر از معصوم اند. این گفته ها برای تضعیف امام و انقلاب است. ما باید موازین اسلام و مبانی امام را بنگریم. امام، فقیه را فقط مجری می داند. در یک سری از امور مجری است و با قدرت حکومت باید احکام اسلام را اجرا کند ولی آنچه که مربوط به مردم است، مردم رأی دهند و او اجرا می کند، همان حرفی که میرزای نایینی در "تنبیه الامه" می گوید. این عمل امام بوده در بحث ولایت فقیه نیز اصل آن را مفصل بحث کرده اند. چون یک بحث این است که آیا در اجرا مشروعیت شرعی و قدرت اجرا با مردم است یا خیر؟ نظر بنده. و هم چنین دیدگاه حضرت امام. این است که نه تنها قدرت اجرا، با مردم است، بلکه کل مردم در آن دخالت دارند، یعنی ما معتقدیم تمام فقها ولایت دارند، ولی اعمال ولایت نمی کنند. بنده معتقدم ولایت من الله نصب شده است. اگر مردم هم کسی را به حاکمیت بپذیرند و او آن کسی نباشد که ائمه فرموده است به نظر ما مشروعیت



شرعی ندارد. اگر غیر از امیرالمومنین (علیه السلام)، بر فرض محال همه کارهای علی (علیه السلام) را هم می کردند، باز معتقدیم کار نادرست است، مثل اینکه در باب قضاوت شرایط خاصی معتبر است. حالا چرا این گونه است؟ آن هم دلیل و فلسفه دارد. اما وقتی در مرحله امور مردم می آید، مشروع نبوده و حرام است. این عقیده امام است که از لایه حرفها و نوشته هایش استنباط می شود. این درست نیست که مجتهدی در جایی بنشیند و شخصاً فکر کند و بگوید من امروز مصلحت را در این می بینیم که باید بازار را تعطیل کرد اما مردم با آن مخالف باشند و آن را خلاف مصلحت اسلام و مسلمین بدانند، خود این گفته خلاف شرع است و به نظر بنده این حکم، مجتهد را از عدالت ساقط می کند، چون دستورهایی از این قبیل که به تشخیص موضوع و مصلحت بر می گردد از اختیارات مردم است نه از اختیارات فقه و فقاہت و به غیر از مردم هیچ کس نمی تواند این کار را بکند. و موضوع و مصلحت و دید شخصی خودش را که یک نفر بیش نیست بر دید دیگران و مکلفین مقدم بدارد و این خود استبداد و خلاف عقل و شورائی است که در اسلام و قانون اساسی می باشد.

اما بحث حاکمیت مردم، موضوعی است که هر کسی به اندازه استعداد خود از آن سخن گفته است. بنده می خواهم از زاویه دیگری به آن پردازم و به نظر می رسد که متفاوت با دیدگاه دیگران است.

امام در تمام سخنرانی هایش، مشروعیت شرعی کار مردم را به خود آنها واگذار می کرد؛ و این را می فهماند که اگر کسی خلاف آن را مرتکب

شود از عدالت می افتد نه اینکه قدرت اجرا ندارد. یک عده هم می گویند قدرت مربوط به مردم است، خیر این اصلاً قدرت نیست، اجرای امور مردم شرعاً متعلق به مردم است. هر چند قانون گذاری با خداوند حکیم است و بس (إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ)<sup>(۵۲)</sup> لکن در همان مرحله نیز خداوند تشخیص مصالح مردم را به خودشان واگذار کرده است. من دستور اجرا داده ام و به مردم گفته ام مصالح شما را وقتی یک فقیه ابلاغ کرد بنا بر اعتقاد به ولایت فقیه باید خودتان عمل کنید و دنبال آن بروید.

اما بنده معتقدم و به نظر می رسد که بر اساس واضح ترین اصل اعتقادی شیعه که نمی توان خدشه ای به آن وارد کرد، حبّ اهل بیت (علیهم السلام) است. تشیع امتیازش این است که تولّای قلبی جزء ضروریات فقه شیعه است. یعنی باید کاری بکنیم که ائمه را دوست بداریم، زندگی شان را مطالعه کنیم، خاک قبر و تربتشان را دوست داشته باشیم. اگر عشق و علاقه به ائمه جزء معتقدات است، باید قبول کرد که کار مردم با صلاح دید خود مردم است؛ یعنی علی (علیه السلام) نمی آید استبداد به خرج بدهد، چیزی که مردم در زندگی شان نمی خواهند؛ بگویند باید بخواهید و عمل کنید، چون در این صورت حبّ از بین می رود، هیچ انسان عاقلی زور را نمی پسندد، چون فطرت انسان زور را نمی پسندد. خدا انسان را آزاد آفریده است. اگر قانون زور مداری برایش وضع کنند قبول نمی کند، (فَتِلْكَ بَيُوتُهُمْ خَاوِيَةٌ بِمَا ظَلَمُوا)<sup>(۵۳)</sup> حکومت های ظالم و مستبد به نابودی می گرایند.

امروز برخی شواهد نشان از این دارد که برخی حتی می خواهند ظلم و زورشان را . که ناشی از جهل و درماندگی شان است . به گردن امام بیندازند و بگویند ما از امام یاد گرفته ایم.

مطلب دیگر اینکه امام را آن گونه که هست معرفی کنید. اگر خلاف آن است صرف نظر کنید و امام را معرفی نکنید و اگر خدای نخواستہ می خواهند بر شما تحمیل کنند، کنار بروید. اجباری که ندارید، ”اذا بلغت التقیه الدم فلا تقیه“<sup>(۵۴)</sup>.

اعلام کنید که اساس روحانیت بر آزادی و استقلال است و هر کسی بخواهد این استقلال را بگیرد، خلاف اندیشه امام رفتار کرده است. چرا که امام در طول حاکمیتش یک بار نسبت به حوزه، اظهار نظر شخصی نکرد. وقتی هم برای حوزه آیین نامه نوشتند و خدمت امام بردند، فرمودند: بروید با مراجع حوزه صحبت کنید.

ایشان هیچ وقت نظر خصوصی نسبت به حوزه ابراز نکرد و حوزه را کوچک نشمرد. در وصیت نامه هم اگر دقت کنید، می فرمایند: این حرف غلط است که نظم حوزه در بی نظمی است. بعد می فرماید: باید آدم های بد را بشناسید که به حوزه نیایند.

حوزه وقتی استقلال خود را از دست داد شخصیت هایی می سازد که به هر حکمی از جانب قدرتمندان، حکم الله اطلاق می کنند و استدلال آنها نیز بوی وابستگی می دهد، اما روحانی و حوزه مستقل، برای مردم و بخاطر خدا حرف می زند.

این نکته ای که فرمودید بسیار مهم است که ما به نحوی هم شأن مردم و هم شأن نصب الهی را برای حکومت در نظر بگیریم، اما این دو قاعدتاً در دو حوزه قابل طرح هستند: در حوزه ای که همه فقها منصوب هستند. اگر کسی قائل به این باشد: یعنی ولایت اعلم، به تعبیر بعضی ها نباید که ولایت همه فقها باشد.

اعلم را کسی نگفته، ظاهراً رأی مردم است. در منصب قضاوت اعلم را گفته اند، ولی در ولایت نگفته اند.

در مشروح مذکرات خبرگان این بحث مطرح شده که می گفتند ادعا این است که همه اعلمیت ولی فقیه را تصریح می کردند؟

من این را در ولایت، ندیده ام ولی در قضا درست است، چرا که اعلم در موضوعات است. برای حکومت، اعلم در موضوعات می خواهیم، برای فقاہت اعلم در فقه می خواهیم.

بر اساس مبنای امام دو حوزه قابل بحث است: یکی نقش مردم در انتخاب حاکم از بین فقها، دیگر اینکه پس از انتخاب ولی امر به هر دلیل در نوع تصمیم گیری هایی که در حکومت مطرح می شود، مردم چه نقشی دارند؟ شما فرمودید که ما بحث احکام و اجرا را جدا می کنیم. بعضی از موارد هست که شاید به یک معنا اسمش اجرا باشد، فقیه می تواند بگوید همان چیزی که مردم به آن اجرا می گویند، من شخصاً به عنوان اینکه خلاف حکم الله است و حکم الله این اقتضا را دارد، این تصمیم را می گیرم. این را باید یک مرز مشخص تری برایش

پیدا کرد و بعد هم باید جایگاه مردم را در تصمیم گیرهای حکومت، آن هم از جهت نظری و از جهت شرعی مشخص کرد. حضرت امام برای انتخاب ولیّ امر از میان فقها به صورت پررنگ تر جلوه دادند، لطفاً در این باره بفرمایید؟

امام در این مورد بحث خاصی در "ولایت فقیه"، "کتاب البیع" و یا استفتائات ندارد، ولی در عمل و به شکل دلالت های التزامیه و اقتضائیه، مطالب فراوانی دارند. بنده عقیده ام این است که در مصالح نوعیه و امور اجتماع ملاک مشروعیت مردم هستند همه فقها هم دارای ولایت اند، ولی باز این مردم هستند؛ که با رضایت می توانند امور خودشان را به هر فقیهی بسپارند تا جایی که هرج و مرج بوجود نیاید و اگر هرج و مرج بوجود آمد، عقل آنها قضاوت و حکم می کند که این درست نیست. پس مردم حتی در مراجعه، آزادند. اصل حکم اولی این است که مردم آزادند؛ یعنی این آقا می تواند نزد این فقیه بیاید و بگوید آقا ما می خواهیم حدّ را اجرا کنید. آن دیگری برود پیش فقیه دیگر و بگوید شما حدّ را اجرا کنید. مردم در این جهت آزاد هستند، لیکن این آزادی برخی مواقع قابل پیاده شدن نیست و قرینه حالیه و عملیه عقلیه حکم می کند که باید یک جا متمرکز شود؛ تا هرج و مرج و نابسامانی بوجود نیاید. نمی شود که برای هر روحانی پنج محافظ بگذاریم که آقا هر کس برای قضاوت پیش تو آمد دستور بده و این افراد هم در اختیار شما هستند. این دیگر مملکت نیست، بلکه هرج و مرج است و اختلال

در نظم حاصل می آید. نمی شود برای هر منطقه یا شهری یک رئیس جمهور انتخاب کرد، چون موجب هرج و مرج است. عقل و سیره دلیل بر این است که اینها باید متمرکز بشوند. خود مردم این جا باید یک نفر را انتخاب کنند، اما در غیر این امور این گونه نیست، اختیار دست خود مردم است. پس در مراجعه برای اجرا. حتی اجرای احکام الله. اسلام به این مردم حق داده تا هر که را می خواهند انتخاب کنند، منتها اگر در مواردی باعث اختلال نظم شد، عقل آنها می گوید جمع شوید و یک نفر را انتخاب کنید و دیگران در جایی که هرج و مرج لازم بیاید دخالتی نمی کند. اصلاً تا مردم به آنها مراجعه نکرده اند، دخالت آنها مشروع نیست. فرض کنید آقای که منتخب مردم است کسی را قاضی قرار می دهد. بنده بگویم می خواهم آن جا فلانی قاضی باشد، مردم به من این اختیار را نداده اند و مراجعه هم نکرده اند.

در زمان حاکمیت امام. که با جان مردم و خون شهدا امضا شده. همان وقت مانع نمی شد از اینکه آقایان اجازه در امور حسبیه را به افرادش بدهند. یعنی اینکه مثلاً میّتی ولی ندارد، حاکم باید امورش را به دست بگیرد و نماز بخواند و دستور غسل آن را بدهد. یا مثلاً من جعبه ای پیدا کردم، باید پیش حاکم بروم و او دستور صدقه اش را بدهد. اموری که مردم به من فقیه مراجعه می کنند؛ من نصب شدم و این هم مراجعه کرده است. این مجوزی است برای این که من بتوانم در اموری دخالت کنم و فرض هم این است که خلافی لازم نمی آید. اگر بر یک مبنای غلطی هم

ما بیاویم و بگوییم یک سری از وجوهات مال حاکم است، معنایش این نیست که متعلق به حاکم است و مردم را مجبور کنیم که وجوهات را به یک حساب بریزند. فرض کنید بر مبنای غلط مال حاکم نه مال امام معصوم (علیه السلام). هر کسی می خواهد به هر حاکمی می تواند بدهد، چون هرج و مرج و بی بندوباری لازم نمی آید. بنابراین از فرمایشات امام استفاده می شود که همه حاکم هستند، ولی مردم در مراجعه آزاد هستند در غیر این صورت سر از استبداد در می آورد.

باید رضایت مردم جلب شود. اما اموری که طبق نظام دنیا و نظام های حکومتی و قدرت های مرکزی، باید یک جا متمرکز شوند و قانون اساسی نیز همین کار را کرده است. قانون اساسی یک نفر را به عنوان ولی فقیه انتخاب کرده که او در آن امور می تواند دخالت کند و بنده دیگر نمی توانم دخالت کنم؛ منتها قانون برای او هم ناظر قرار داده است. در کتاب "اربعین" امام، قسمت تکبر آمده است: یک قسم از تکبر این است که بگوییم هیچ کس حق ندارد از من سؤال و جواب کند می فرمایند: این فقط از صفات ذات باری است. همین که الآن می نویسند "یسأل عمّا یفعل ولا یسأل" می فرمایند این از صفات ذات باری است و این شرک در کار خداست. این طور نیست که ولی فقیه هر کاری بخواهد بکند، کسی حق ندارد از او پرسد و ناظری نداشته باشد.

در مورد آیه (وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ) <sup>(۵۵)</sup> من یک برداشتی دارم و آن این است که خطاب به پیغمبر می شود از کسانی که

ناراضی هستند، اما حالا پشیمان شده اند مشورت بخواه.

این، ظهور در اعمّ دارد والاّ آدم های راضی که نمی آیند خلاف رأی مرا بگویند. آدم هایی که به من وابستگی اقتصادی دارند، خلاف نظر من را نمی گویند. آدم هایی که به من عشق و علاقه دارند اشتباهات مرا که به من تذکر نمی دهند. آیه شریفه را بخوانید:

(فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ)<sup>(۵۶)</sup> این آیه خطاب به آنهایی است که تخلف کرده و به جنگ و غزوه نرفته اند. می فرماید: برای اینها طلب مغفرت کن، رابطه خود و خدا را با آنها درست کن. خودت هم آنها را عفو کن و "شاورهم"؛ این یک نکته اساسی در اسلام است و آن طرفداری از مردم است. می فرماید همین هایی که به جنگ نیامده و با تو مخالف بودند و رأی شان با رأی تو موافق نبود، تو اینها را بعد از آنکه آدم های خوبی شدند، ببخش و با آنها مشورت کن. به نظر می رسد آن گونه مردم داری که در اسلام هست، کم نظیر است. این راجع به اجراء، پس همه نصب هستند. مردم به شخص معینی مراجعه می کنند و در آن چه که به او مراجعه کردند تا مادامی که قبول دارند و راضی هستند و نظم دنیا اقتضا می کند باید عمل کنیم. دیگران هم هر کجا مردم به آنها مراجعه کردند و یا فهمیدند مردم راضی اند، می توانند اعمال کنند. امام هم در موضوع "قانون کار" رضایت مردم را مد نظر قرار داد و می دانست که توده مردم با قانون کار راضی هستند. امام هیچ وقت حرکتی که سر از استبداد در بیاورد انجام نداد، چون استبداد برای اسلام ضرر دارد و آبروی اسلام را می برد. احتمالش هم منجز است.



راجع به بحث سوم؛ یعنی نحوه تصمیم‌گیری‌های حکومتی هم، حکومت نمی‌تواند تصمیمی بگیرد. حکومت در قانون اساسی تصمیم‌گیری ندارد، چون قوانین به مجلس ارائه شده و بعد از شور و مشورت تصویب می‌گردد. فقهای شورای نگهبان هم که کار نظارت را به عهده دارند، و موازین برایشان مطرح است.

(وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ) <sup>(۵۷)</sup> یک اشکالی که آقایان در شورای نگهبان داشتند این بود که می‌گفتند: حالا یک کسی این فتوا را قبول ندارد چطور قاضی فتوایی را که قبول ندارد بر اساس آن رأی صادر کند؟ جواب این است که، قاضی باید همان فتوایی را که قبول ندارد، بر اساس آن رأی بدهد "حکم بما انزل الله؛ یعنی با موازین الهی مطابقت کند نه با فتوای خود یا مرجع تقلیدش. در هر اجرایی که مردم احتمال بدهند حکومت ظلم می‌کند، اجرای آن لازم نیست، خصوصاً در حقوق الله. باب حقوق الله رفع ید و سهولت است.



## امام خمینی و کرامت انسانی<sup>(۵۸)</sup>

تشکر می کنیم از فرصتی که در اختیار ما گذاشتید. امیدواریم بحثهایی که مطرح می شود مورد استفاده قرار بگیرد و برخی از شبهاتی که در زمینه ای که می خواهیم مطرح کنیم بر طرف بشود. بحث ما "امام خمینی و کرامت انسان" است.

از آنجا که حضرت عالی به کرامت ذاتی انسان معتقد هستید اگر موافق باشید حدود و ثغور این بحث را در مسائل فقهی - اجتماعی مورد بررسی قرار دهیم؟

من از کرامت انسانی بحث را شروع می کنم. مطرح کردن بحث "کرامت انسانی" در نظر امام خمینی - سلام الله علیه - به بنده بر می گردد. اما امام در حفظ کرامت انسانها قطع نظر از زبان، بیان و قلم سرآمد تمام

روحانیت بود. ارتباط و شاگردی بنده نسبت به امام بود که این تأثیر و نگاه را راجع به نوع انسان به بنده دادند. ایشان عملاً در رفتار، کردار، نوشتار و گفتار کرامت انسانی را در حدّ بالاتبیین کردند.

بنده همیشه بعد از درس پشت سر امام. با قبای اصفهانی و کلاه و عمامه. حرکت می کردم ولی در عین حال ایشان یک بار رو ترش نکرد و یک بار نشد که سوالات ما را جواب ندهد و مطلب را بدون جواب بگذارد. خوب این گویای این است که امام برای انسان منهای موقعیت و شخصیت اجتماعی ارزش قائل است، ایشان همه اینها را نادیده می گرفت و به انسان بما هو انسان نگاه می کرد. باز می بینیم در زمانی که بعد از سال ۴۲ که ارتباط ما با امام قطع می شود و امام را به ترکیه تبعید می کنند. پانزده سال طول کشید. در زمان استعفای بنده از دادستانی با همه مشکلاتی که امام در این برهه از انقلاب داشت در عین حال می بینیم فراموش نمی کنند و آن جملات آکنده از محبت را دوباره تکرار می کنند. البته نسبت به سایر انسانها نیز این گونه بودند و حتی در برخورد عملی هیچ گاه افراد را هتک نمی کرد، هیچ گاه در مقابل اشکال رو ترش نمی کرد، بله جاهایی که لازم بود حرکتی را انجام می داد که به دیگران بفهماند قضیه چیست.

اگر در فقه ایشان دقت کنید می بینید در سراسر تقریرات و درسهای ایشان، هیچ گاه نسبت به بزرگان. نه قلم و نه زبان. تندی نداشته است. مثلاً شیخ (قدس سره) با همه زهدش گاهی قلمش در مکاسب، بیع و

اختیارات تند می شود، صاحب جواهر گاهی نسبت به مقدس اردبیلی (قدس سره) و هم نسبت به صاحب حدائق بیان تندى دارد، شیخ هم این گونه بود منتهی خیلی کمتر. اما امام هیچ گاه نه در قلم نه در گفتار به افراد حمله نداشته و احترام افراد را حفظ می کرد. حتی راجع به مسأله غنا وقتی که بحث می فرمودند که بزرگان به مرحوم فیض خیلی اعتراض کردند. همان که الآن در نظام ما مورد عمل است ولو فتوای برخلافش است و من یک قدری متأسفم که چرا گفته ها خلاف عمل است. الآن موسیقی هایی که تولید می شود همان موسیقی های سابق است فرقی نکرده، همان آهنگ هاست، همان نوارهاست، ولی مرحوم فیض می فرمود: اگر محتوای باطل نباشد، حرام نیست. در غنا و موسیقی دو تا حرام است: یکی حرمت غنا و یکی هم حرمت محتوا. امام می فرمود: فیض می خواست این حرف را بزند، ولی خود امام جرأت نکرد آن روز این حرف را بپذیرد بعد عملاً دیدیم که در زمان شهادت مرحوم مطهری، این را قبول کرد؛ یعنی بهترین غنا آن سرودی است که خدمت امام خوانده می شود که اگر آن غنا نباشد، چه چیزی غناست؛ اگر آن موسیقی نباشد، چه چیزی موسیقی است؟ به هر حال، در آن زمان فیض کاشانی تا سر حد تکفیر رفت و علما او را تکفیر کردند اما امام همان وقت به بزرگان می گفت چرا حمله می کنید؟ فیض مطلبی دارد که باید در آن تأمل کرد، نگریست و جواب داد: با کمال احترام نسبت به او بحث می کرد و باز امام را می بینیم. ولو برای من شاید گران باشد اما

از آن حیث مهم است که بگوییم. که برای کارها و نظرات ارزش قائل بود. به کار افراد، در حدّ و اندازه ی خودشان بها می داد نه زیاد و نه کم. قبل و بعد از پیروزی انقلاب امام این گونه بود یعنی روی ارزش انسانها تکیه می کرد. این تفاوت است نه تبعیض. تفاوت لازمه انسانیت است، نمی شود یک دانشمند را با کسی که معلوماتی ندارد، یکسان به حساب بیاوریم یا آدمی که به همسایه ستم می کند با کسی که ستم نمی کند برابر بدانیم این تفاوت است که در بحث حقوق بشر روشن است. می خواهم بحث تفاوت و ارزش ها را در حدّ لازم نگه داشتن بگویم. امام هر فردی را در حدّ شخصیت و موقعیت خودش نگه می داشت. مسائل را در حدّ معنویت حفظ می کرد. یک خاطره راجع به معنویت امام عرض کنم که مسائل را مادی نمی دید بلکه در حدّ و اندازه ی معنویت آنها را طرح می کرد. بنده سفری به شیراز رفته بودم در آنجا منبر می رفتم، به کتاب علاقه فراوانی داشتم و کتابها را معمولاً با هر مشکلی بود تهیه می کردم. آنجا دنبال کتابفروشی رفتم. امام (قدس سره) زمانی از جامع المقاصد مطلبی نقل کرد و فرمود من جامع المقاصد نرزم نیست که بینم درست است یا نه؟ من رفتم کتابفروشی و جامع المقاصد را تهیه کردم. روز ولادت ثامن الائمه که به خدمت امام رسیدیم تصمیم گرفتیم که این دوره جامع المقاصد را خدمت ایشان بدهیم. مرحوم والد هم کتاب ها را صحافی کرده بود. امام فرمودند شما خودتان استفاده کنید، ما گفتیم در کتابخانه هست و می توانیم تهیه کنیم ولی برای شما مشکل است. ما

روی فکر خودمان مترصد بودیم امام پولی که بابت خرید کتاب هزینه کرده بودیم به ما بدهد، چون ما این کتاب را با منبر رفتن خریده بودیم، ولی این طور نشد. ما نمی فهمیدیم چرا. تا بعد از مدتی که گذشت فهمیدم که امام ارزش آن را با پول حساب نمی کند. نمی آید ارزش این را با صد تومان و هزار تومان و ده هزار تومان مقایسه کند، بلکه ارزش معنوی برای این کار قائل بود.

باز انسانیت امام و احترام به انسانها را در تاریخ نهضت و انقلاب ببینید که هر کسی به امام نامه نوشته، فراموش نکرده و جواب نامه را داده است. هیچ کس از دنیا نرفته جز اینکه وقتی به ایشان تسلیت گفته اند پاسخ داده است. یا وقتی به قم آمد بلا استثنا به دیدار همه آقایان رفت. البته بعضی کارها و افراد، سخت امام را ناراحت می کرد. اما شکایت نمی کرد: یکی از آقایان تعریف می کرد که وقتی امام در نجف بود فرمود پولی برای فلانی ببرید. پول را برای آن آقا برده بودند و گفته بودند این پول را امام برای شما فرستاده است.

گفته بود چون فلانی داده نمی خواهم. پول را برگردانیدیم و به امام قضیه را عرض کردیم. امام لبخندی زد و فرمود من داستانی در معراج پیغمبر خوانده بودم که فکر می کردم نمود عینی و بیرونی ندارد اما حالا فهمیدم که می شود. وقتی پیغمبر به معراج آمد آتش جهنم را خاموش کردند. گفتند چرا خاموش کردید؟ گفتند به احترام حضور و عبور پیامبر آتش را خاموش کردیم. بعضی از اهل جهنم گفتند چون به خاطر پیغمبر است

دوباره روشن کنید، نمی خواهیم به حساب پیغمبر آتش خاموش باشد. گاهی انسانها به این پستی می رسند (ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ)<sup>(۵۹)</sup>. از نظر گفتار بهترین چیزی که می توان عنوان کرد اینکه امام کرامت انسانی را قبول داشت، شاهد همان جمله معروف امام است که فرمودند: "میزان رأی ملت است". در صحیفه امام. شما اگر مجله‌هایی را که در مورد سخنان امام است مطالعه کنید. می گوید هر چه مردم بگویند همان است. حتی امام جمله ای دارد که اگر مردم ما خواستار رژیم شاهنشاهی شدند. منتهی می گوید مردم نمی خواهند. ما نمی توانیم کاری انجام بدهیم خواست مردم است و بدنبال خواسته خودشان می روند. امام در انقلاب و نهضت هیچ گاه از خواسته و نظر مردم تخلفی نداشته و کمال احترام را برای انسان قائل بود. نگاه اسلام به انسان هم غیر از این نبوده و نیست.

در زمان امیرالمؤمنین (علیه السلام) وقتی رفتند و با دیگران بیعت کردند، بعد که سراغ ایشان آمدند آن خطبه معروف را خواند که اگر شما نبودید ریسمانش را می انداختم "لَأَلْقِيَتْ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا"<sup>(۶۰)</sup> یعنی چه؟ آیا برای امیرالمؤمنین واجب نبوده که حق خودش را بگیرد؟ به این جهت که امیرالمؤمنین منصوب من قبل الله تعالی است. روایات زیادی. مثل حدیث غدیر. در کتابها نوشته اند بلکه وقتی مردم نخواهند، امیرالمؤمنین وظیفه ندارد با سرنیزه و به زور مردم را وادار کند که بیایید حکومت مرا بپذیرید. او حکومتی را در مقام اجرا می خواهد که مردم

بخواهند. اگر خواستند می آید، قبول می کند، صدمه هم می خورد. در محراب عبادت هم به شهادت می رسد. درست است که من قبل الله و امام معصوم است، اما اگر مردم نخواهند او وظیفه ندارد والا اگر وظیفه داشت چگونه "لا لقیة حبلیها" ریسمانش را می انداخت؟ خوب باید برای این کار اقدام و حرکت می کرد. علی (علیه السلام) می خواهد فرهنگ سازی کند، فرهنگی که در زندگی تمام ائمه "سلام الله علیهم اجمعین" بود. امام صادق و امام باقر (علیهما السلام) حرکت فرهنگی و مبارزات منفی برای حکومت‌های جور داشته اند، آنان می دانستند که ایجاد چنین بستری، با سرنیزه و شلاق و خشونت نمی شود.

شاهد دیگر درباره کرامت انسانی این است که ما در زمان غیبت، جهاد ابتدایی نداریم و به آیه ی (لَا اِکْرَاهَ فِی الدِّینِ)<sup>(۶۱)</sup> در زمان غیبت هیچ تخصیصی نخورده است. هیچ کس نمی تواند کسی را مجبور کند که اسلام را بپذیرد. آنچه ما داریم دفاع است که امری مشروع می باشد. چون از نظر روایات و فتوای مشهور. که تقریباً اجماعی مسلم است. ما جهاد ابتدایی نداریم. حقوق بشر امروز هم قبول دارد که نمی توان بی جهت به مملکتی حمله کرد. اما کار فرهنگ سازی مسأله دیگری است. فرهنگ سازی آزاد است و همه ملتها دوست دارند فرهنگ خودشان را به دیگران انتقال دهند. در زمان رسول الله (صلی الله علیه و آله) که برخی جهاد ابتدایی آنجا را هم انکار کرده اند گفته اند آنها هم دفاع بوده. اما دفاع از مظلومین یعنی می رفتند برای نجات مظلومین با سران کفر



درگیر می شدند. به محض اینکه می گفتند "لا اله الا الله"، احکام اسلام بر او واجب می شد. مانند سربازی است که در میدان جنگ دو تا دستهایش را بالای سرش می گذارد. درست است که با اجبار روی سرش می گذارد ولی این کار یعنی تسلیم شدن در مقابل نیروها و اینکه ما دیگر با شما درگیر نیستیم. پیغمبر هم در میدانهای جنگ می گفت بگوئید "لا اله الا الله" و مسلمان بشوید آنها هم می گفتند. ولو این که سرنیزه بالای سرشان بود اما این سرنیزه و "لا اله الا الله" مانند دو دستی است که سرباز دشمن روی سرش می گذارد. خوب اینها در حال جنگ و دشمنی بودند. پیغمبر می فرمود که اگر شما بگوئید "لا اله الا الله"، با شما کاری نداریم و می گفتند "لا اله الا الله" یعنی تسلیم شدیم و با شما نمی جنگیم، لذا بقیه احکام هم بر آنها بار می شد. پس اکراه در آنجا به معنای سرنیزه و اجبار و اینکه حقوق انسانی اسیری از بین برود نبوده، بلکه در مقابل دشمنی بوده که حمله می کرده و می گفتند اگر حمله کنی حمله می کنیم. اگر بخواهی به تو حمله نشود دستانت را روی سرت بگذار، حالا می گویند اسلحه ات را ببنداز و دستت را روی سرت بگذار آن موقع می گفتند بگو "لا اله الا الله" و جزء فرقه مسلمین می شد. بنابراین عدم جهاد ابتدایی دلیل بر این است که اسلام حقوق بشر را قبول دارد. ائمه معصومین و در رأسشان امیرالمؤمنین با سرنیزه حکومت نکرد.

به نظر بنده باید بحث عملی و نظری کرامت انسانی را تمام شده بدانیم

و باید سراغ بحث کار بردی اش رفت. چون از لحاظ بحث عملی یعنی (وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ)<sup>(۶۲)</sup>، خدا انسان را آن قدر محترم دانسته که فرموده است: (وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي)<sup>(۶۳)</sup>، (وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي)<sup>(۶۴)</sup>؛ یعنی همان نفخت فیه من روحی در نسلهای بعدی آمده و روح الهی در او دمیده شده است. خداوند می فرماید رسول الله از شما می پرسند که روح چیست؟ شما بگویید یادگار الهی و یک جرعه آسمانی است. بیش از این نمی شد به آنها تفهیم کرد. روح از مجردات است و اینها نمی توانند مجرد را آن طور که باید و شاید درک کنند. (قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي) تنها این انسان است که امر رب و یادگار الهی و جرعه آسمانی در اوست. این خداوند است که در زمان خلقت آدم می فرماید: (فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ)<sup>(۶۵)</sup> به نوع بنی آدم می گوید ما شما را گرامی و بزرگ داشتیم. به او کرامت عطا کردیم. این کرامت، یک کرامت تکوینی است. لذا خدایی که می فرماید (وَلَقَدْ كَرَّمْنَا) تنها نمی تواند به کرامت تکوینی اکتفا کند. در تشریح و قانونگذاری ها باید این کرامت را رعایت کند. رعایت این کرامت در فقه هم بسیار روشن است. لذا باید برویم سراغ مواردی که در فقه ما بر حسب فتوای بعضی از فقهای بزرگ و معروف موجود نیست و آنها را به صورت احکام فقه و به صورت قانون در بیاوریم. کرامت انسانی که اسلام گفته در قانون طبیعی هم آمده است. شما ببینید بین حق الله و حق الناس چقدر تفاوت است؟ در حقوق مردم جز رضایت مردم چیز دیگری دخیل

نیست اما در حق الله باب، باب تخفیف و عدم اجراست. در حدود الله حتی بعضی ها مثل میرزای قمی (قدس سره) مثل آقا سید احمد خوانساری (قدس سره) می گویند: این حدودی که هست متعلق به امام زمان است و مختص زمان حاضر نیست. اما حقوق الناس، از نظر همه فقها، ضرورت اسلام است و نمی شود آن را تعطیل کرد. در حقوق الناس، اگر دزدی را گرفتند ممکن است کسی بگوید قطع یدش متعلق به دوره ی امام زمان است، اما جنبه مالی اش را باید به صاحبش بدهند. این حاکمیت اراده و انسان است، اساس اقتصاد انسان بر حقوق الناس احترام به بشریت است (لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ)<sup>(۶۶)</sup> اگر بالاترین معامله و بیشترین سود باشد تراض و رضایت نیاز است. اگر رضایت مالک یا صاحبان امرش نباشد فایده ای ندارد. خوب این احترام است که برای انسان قائل شده و می گوید: نه تنها تو محترم بلکه اموالی هم که به تو ارتباط دارد محترم است، کسی حق ندارد اموالت را از تو بگیرد و بدون رضایت تو حق ندارد کاری روی آن انجام بدهد. در باب اینکه اگر بخواهی به کسی بگویی چیزی را مباح کند آنچه بالاتر از رضایت مطرح است طیب نفس است. "لا يحل مال امرء مسلم الا بطيبه نفس منه"<sup>(۶۷)</sup> یعنی باید طیب خاطر داشته باشد که چیزی را به من بدهد.

اما در باب معاملات، رضای به معامله می خواهیم (کما علیه استاذنا الامام سلام الله عليه) آنجا رضایت به معامله می خواهیم. ممکن است فروشنده

ناراحت باشد که خانه اش را می فروشد، اما در عین حال راضی است که بفروشد برای اینکه مشکلی را در زندگی خود با فروش خانه حل می کند. رضایت به تجارت کافی است. (إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ)<sup>(۶۸)</sup>

اسلام چطور کرامت انسان را حفظ کند؟ از زمانی که نطفه ای در رحم منعقد می شود تا زمانی که در قبرش می گذارند، تا زمانی که این قبر و استخوان هست برایش احترام قائل اند. نطفه منعقد شده در رحم را به اعتبار کرامت انسان کسی نمی تواند سقط کند، دیه دارد و سقط جنین هم حرام است. به محض اینکه نطفه منشائیت پیدا کرد برای انسان کرامت قانونی و حقوقی دارد. بعد که مرد، مثل مرده حیوان نیست "حرمة المؤمن میتاً کحرمته حياً"<sup>(۶۹)</sup> بعد از مرگش محترم است، قبرش هم محترم است، و نمی توانید نبش قبر کنید. حش نسبت به آن قبر محترم است. اگر فردی آمد در زمین مواتی برای خودش قبری تهیه کرده و ما او را در آنجا دفن کردیم نبش این قبر در اسلام از چند جهت ممنوع است. ۱. نبش قبر مسلمان بی احترامی به او و گناه است. ۲. حق ورثه ساقط می شود. ورثه می خواهند برای عزیزشان فاتحه بخوانند، طلب مغفرت کنند. انسان است و عاطفه دارد. عاطفه را که نمی خواهیم و نمی توانیم بکوییم. ۳. حق میت. خود میت زمینی را برای قبر آماده کرده، لذا به آن حق دارد. شما نمی توانید این قبر را نبش کنید. بدن انسان را بی جهت نمی شود تشریح کرد، مگر اینکه باب تراحم پیش بیاید. پس خدا آدم را از زمان نطفه اش تا زمان مرگ کرامت داده است. به نظر بنده در تمام فقه اسلام این کرامت

حفظ شده است. متأسفانه گاهی توجه نشده و خلاف آن فتوا داده شده است. من یک نمونه دیگر که با کرامت انسانی سازگار است بیان می‌کنم. نمی‌شود خداوند انسان را بزرگ بشمارد، اما به زن بگوید اگر کسی تو را از بین بُرد، خونبهایت نصف مرد است، اینکه دیگر کرامت نیست، بلکه آن را کوچک کرده است. یا اگر یک متخصص قلب، و مغز و اعصاب که نمونه اش در دنیای طب کم است، و مسلمان نیست در اثر بی‌احتیاطی یک راننده، از بین رفت، بگویم دیه اش نصف یک مسلمان است! خوب مگر تحقیر غیر از این است؟ یا زنی را که مسلمان هم هست می‌گوییم تو عقلت کم است، خون بهایت نصف خون بهای مرد است و هلمّ جراً. این نگاه‌ها و نظرها با کرامت انسانی سازگاری ندارد.

سؤال دیگر اینکه اگر ما استدلال کنیم و بگویم احکام فقهی را استحصال کنیم، ردّ کرامت انسانی را می‌توان در آن پیدا کرد. این نوع استدلال کردن در جای خودش درست است. اما کرامت انسان را بیش از قدر متیقن اثبات نمی‌کنیم یعنی نمی‌توان اطلاق کرامت انسان را به عنوان قاعده مطلق استفاده کنیم؛ و حتی اطلاق روایت دیگری را با این قید نمی‌شود بزنیم. مشکلی که در حال حاضر در حوزه معرفتی با آن مواجهیم این است که به فتوایی بر می‌خوریم که غالباً مستند به اطلاقی است یا عمومی، اگر بخواهیم با چنین استدلالی قید بزنیم با این اشکال مواجه است. یعنی اطلاق را با قدر متیقن قید زدن و این ثابت نیست.

من اول شبهه خود حضرتعالی را جواب بدهم و بعد مبنای بزرگان را طرح کنم. "ولقد کرّمنا" هیچ ایرادی ندارد از قضا در مقام بیان هم هست. ولی احتمال قوی در عالم حکمت هاست به شما به دلیل لَبّی سرایتش می دهید؟

دلیل لبی نیست. من عرض می کنم که اگر بزرگش داشته شود و دارای کرامت باشد. این یک فهم عرفی است. یعنی قانونگذار می گوید من انسان را بزرگ می دانم و لو به عنوان هدف. در آیه (وَلَقَدْ كَرَّمْنَا) بنی آدم، هدف و زیر بناست. یک قانون شکل گرفته که مقدمه ای دارد و در کتابهای فقهی برائت استدلال کرده اند که می گوید ما به انسان کرامت دادیم. بزرگش دانستیم. حال خداوند این گونه نظری نسبت به بنی آدم دارد. ائمه و فقها چنین دیدگاهی دارند آیا یک قانونگذار با یک قانون می تواند او را تحقیر کند؟ عقلاً می گویند خداوند که بنی آدم را بزرگ دانسته، قانونی وضع نمی کند که او را کوچک کند. فهم عقلایی از لازمه کرامت - ولو شما بگویید که کرّمنا قانون را با اطلاق قانون نمی داند، که بنده با این دیدگاه موافق نیستم. یعنی ولقد کرّمنا فی الخلقه فی التکوین که مفسرین هم معمولاً بر این نظر هستند. لذا اگر قانونگذار که همان خداوند است انسان را در آفرینش بزرگ داشته اما در قانونگذاری کوچکش کند، دیگر قانونگذار حکیم نیست. درست قانونگذاری نمی کند. به عبارت دیگر در سر فصل قوانین مقدمه می آید که این مقدمه، هدف را تبیین می کند. قوانین باید به دنبال آن هدف تعریف

شوند و نمی تواند خارج از آن هدف باشند. مقدمات در قانونگذاری عادی هم مؤثر است - در قانون اساسی هم مقدمات جزء قانون اساسی است. اما از جهت دوم بنده معتقدم باید سراغ فقه رفت. من در فقه جایی را که انسان تحقیر شده باشد یا حق کسی از بین رفته باشد نمی یابم. بنده باکمال صراحت عرض می کنم که در اسلام هیچ گونه تبعیضی وجود ندارد. به عنوان مثال علامه طباطبایی در باب حقوق زن می فرماید دوازده مرتبه روی حقوق زن تأکید شده ( وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ )<sup>(۷۰)</sup> معروف در مقابل منکر یعنی بد نباشد، ظلم نباشد، زشت نباشد این تکرار و تأکید وجود داشته بعد مانند مرحوم سید محمد کاظم یزدی بگویند که تعدد الزوجات مستحب است، حتی اگر رضایت زن قبلی را هم در نظر نداشته باشد. یا به قول شهید مطهری با زن قبلی تا جوان بوده، زندگی کرده و بعد زن دیگری بگیرد، به حساب اینکه کار مستحب انجام داده و ثواب هم برده است. آیا می تواند هر شب یک زن صیغه ای را کنار همسری بیاورد که تازه با او ازدواج کرده بعد توجیه کند صیغه مستحب است و اسلام به آن دستور داده است؟ آیا این معاشرت به معروف است؟ آیا می شود دلیلی داشته باشیم که مرد می تواند بدون رضایت، زن تازه ای اختیار کند؟ و در صورت وجود چنین دلیلی، آیا اطلاق آن دلیل را با ( وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ ) نمی توان تقیید کرد؟ من نوشته ام که هیچ دلیلی بر استحباب وجود ندارد برای جوازش هم به طور مطلق دلیل نداریم، بلکه جوازش مقید به این است که معروف

باشد. اگر این دو زن در زندگی به هم کمک کنند و زن اول راضی باشد هیچ بحثی نیست، اصالة الاباحه هم این را می گوید و جایز است. اطلاعات عقود هم این را می گوید. اما اگر زن اول در صورت ازدواج موقت نه تنها رضایت ندارد بلکه می خواهد خودکشی کند، آیا باز هم می توانیم بگوییم تعدد زوجات جایز است؟ ما نوشته ایم که استحباب، اصلاً دلیل ندارد. بنده معتقدم بزرگان ما اگر یک مقدار روی فقه مقدس اردبیلی. دقتهایی که حضرت امام داشته اند. تأمل کنند می توانند با همان متد فقهی، بسیاری از مشکلات حقوقی را که در حال حاضر وجود دارد و مخالف کرامت انسانی است حل نمایند. شما معتقدید این حدیث ملازمه عقلاویه است. ملازمه عقلاویه با اطلاق آن دلیل توسط شارع رفع شده است. ظهور لفظ نیست تا با یکدیگر تعارض کنند، ملازمه عقلاویه است که رفع شده، اما بنده معتقدم چنین چیزی وجود نداشته و ندارد. مورد دیگری را عرض کنم "الزوج اولی بزوجه" (۱) مرد به زن خودش نسبت به امور تکفین و تدفین اولی است. یعنی پدر زن یا بچه ها حق ندارند بگویند می خواهیم این جا دفن کنیم، اما عکسش این گونه نیست. فقها فتوا نداده اند، فرموده اند روایت می گوید که زن به مرد خودش اولی نیست. در مورد زن، اقوام و بستگان خودش اولویت دارند. این یک برداشت است و مورد احترام، لیکن بنده همانجا گفته ام زوجیت اولویت می آورد نه مرد بودن. اگر مرد بودن اولویت بیاورد تبعیض است. نگفته "للرجل علی المرأه" گفته "للزوج علی الزوجه"



درست هم این است، زیرا زندگی این دو با هم بوده عیوب یکدیگر را می دانسته اند. بنابراین اگر روایت می خواست فقط اولویت مرد بر زن را عنوان کند باید می فرمود "الرجل اولى بالمرأه" یعنی مرد بودن دخیل است و اگر چنین بود یک حکم تبعیض آمیز از طرف شارع حکیم وضع گردیده بود.

**وصف مشعر به علیت است.**

با فهم عرفی تمام العلیه است و نمود آن در سراسر فقه هم مشخص است. کلماتی مانند "العلماء ورثه الانبیاء"<sup>(۷۳)</sup>، "اللهم ارحم خلفائی"<sup>(۷۴)</sup> آیا زنها را شامل نمی شود؟ (فَسَأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ)<sup>(۷۴)</sup> مذكر است. وقتی عالمی می نشیند فرشتگان پروبالشان را فرش می کنند حالا اگر زن بنشینند فرش نمی کنند؟ لذا صاحب جواهر در باب مُحرم و مُحرمه فرموده است هر آنچه بر محرم حرام است بر محرمه هم حرام است. بنده در کتاب قصاص و طلاق این مباحث را به صورت مفصل آورده ام. می خواهم عرض کنم اگر یک مقدار بینش ها را توسعه بدهیم و به مسائل توجه دقیق تری کنیم و برویم در همان متد فقهی بریزیم بسیاری از مسائل حل می شود.

در باب ضمان آقایان برای ضمان مقبوضه به عقد فاسد، به (علی الید)<sup>(۷۵)</sup> تمسک کرده اند مقدس اردبیلی می گوید: وفی صحته اشکال، می گوید یعنی اگر طرف جاهل به فساد باشد، ضمان ندارد. مثلاً من رفته ام داد و ستدی انجام دادم و جنسی را با جهل، به بیع فاسد خریده ام حالا بعد از

چند سال فهمیده ام که بیع فاسد است حالا آن طرف می آید می گوید بیا مثل و قیمتش را به قیمت امروز بده.

طبق این توضیح، وصف مشعر به علیت است.

مشعر نیست من می گویم فهم عقلاً یعنی تمام العله، اسمش را بگذار الغاء خصوصیت به مناسبت حکم و موضوع.

یک شرطی در باب اینکه وصف مشعر به علیت است وجود دارد که وصف نباید مشهور و متعارف باشد می گویند وصفی که غیر متعارف است اگر کسی به کار برد، مشعر به علیت است. در مورد زوج و زوجه نمی توانیم چنین استدلالی به کار ببریم.

من اصلاً مشعر نمی گویم. من عرض می کنم که عقلاً وقتی این عناوین را ببینند، الغاء خصوصیت می کنند. عین همین استدلال را مرحوم صاحب جواهر در کتاب الحج در باب احرام دارد. تمام محرماتی که بر مُحرم حرام است بر مُحرمه هم حرام است. در فقه و از قضا در قرآن آیاتی در تأیید همین حرف بنده وجود دارد. قرآن در باب شهادت در سوره بقره می فرماید اگر نمی توانید بنویسید، دو تا شاهد بگیرید: (فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٍ وَامْرَأَتَانِ)<sup>(۷۶)</sup> برای اینکه قرآن می دیده اگر نگوید دو زن به جای یک مرد طبق جریان عادی می گویند خوب شهادت چه فرقی می کند چه دو تا مرد باشد چه دو تا زن و این مطلب را قرآن توجه داشته. به تحلیل و نظر بنده شارع دیده در میان مردم رجلین برای شهادت خصوصیت ندارد، بنابراین بلافاصله آمده تذکر داده و این مؤید

عرض بنده است.

اگر کرمنای بنی آدم را بپذیریم که تکوینی و مربوط به عالم ملاکات است، لذا حکمت در تشریح را نیز پذیرفته ایم. هدف، قانون است.

در این جا نمی شود به اطلاق تمسک کرد چون که عالم تشریح عالم تزاحم همین ملاکات است.

اینکه می فرمایید در واقع و عالم ثبوت است اما در مقام اثبات چه؟ اگر بپذیریم که در مقام تکوین است - شما نمی فرمایید اثبات ولی مقام تکوین - من می پذیرم که انسان کرامت دارد، اما در یک حکم خاص تزاحم پیدا می کند با یک ملاک دیگر در این مورد خاص. تزاحم یا تعارض؟

در عالم ملاکات تزاحم است.

عالم ملاکات به ما مربوط نیست.

می دانم ولی بالاخره نمی توانیم به اطلاق تمسک کنیم.

این عین اشکالی است که به قاعده عدل شده است و ما جواب دادیم قاعده عدل از قواعدی است که در مقام اثبات مفید است.

وقتی می توانیم استدلال کنیم که قاعده عدل در مقام تشریح باشد قبلس باید در مقام تشریح اثباتش کنید والا در مقام تکوین باشد فقط به قدر متیقنش می توانید تمسک کنید.

من می گویم (وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ) <sup>(۳)</sup>، در مقام تکوین است. خداوند یک

مطلب را به ما می گوید که بفهمیم. زمانی که می گوید: (وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ) <sup>(۷۸)</sup>، ما در آفرینش انسان را بزرگ داشتیم (وَفَضَّلْنَا عَلَی كَثِيرٍ) و در آفرینش از روح خودمان در او دمییدیم، معما طرح نمی کند. عقلاً وقتی می بیند کسی که آفریننده است قانونگذار هم هست (ان الحکم الا لله) خوب این یک مقام ثبوت دارد. یک مقام اثبات در مقام ثبوت. ما مطمئنیم قانونگذار در آنجا نشسته و قانون را می گذارد همه جوانب را در نظر دارد، و بعد قانون را می آورد مراعات مصلحت، نبود کسر و انکسار، همه این محاسبات را دارد، این مقام ثبوت. اما مقام اثبات، ما از کجا بفهمیم که او چقدر کسر و انکسار کرده؟ بنابراین از دلیل می فهمیم، ما تابع دلیلیم، علم غیب نداریم هر کسی هم یک برداشتی از دلیل دارد؛ پس دلیل هرچه گفت ما می پذیریم. مجدداً تکرار می کنم که مقام خلقت، منتها ملازمه عقلاییه است بین این گونه آفرینش که آن قانونگذار مخلوق خود را تحقیر نمی کند.

این ملازمه لبی است نه ملازمه عقلاییه.

ملازمه عقلاییه دنبال اطلاق زیربنایش اطلاق است.

آن علم تکوین است مقام اثبات نیست.

ولقد کرّمنا را ما می فهمیم یا نه؟ می فهمیم کرامت دارد. اطلاق یعنی همه انسانها. یعنی خدا به همه انسانها کرامت داده، خوب ملازمه عقلاییه است که وقتی به همه کرامت داده خود او هم می خواهد قانونگذاری کند بین اینکه این قانونگذار در قوانینش انسان را تحقیر

نمی‌کند. چون اگر بخواهد تحقیر کند معلوم می‌شود به این یکی کرامت نداده زیربنایش مطلق است و وقتی زیربنا مطلق باشد ملازمه عقلائی هم تابع فهمشان است. این ملازمه عقلائی را می‌یابیم بعد به سراغ قوانین می‌رویم. مثلاً روایتی می‌گوید اگر مؤتمنی به کشور اسلامی دعوت کردید و کسی با او تصادف کرد، قیمت خون بهایش یک کره الاغ است؛ خوب این تحقیر است. عقلاً این نحو حکم دادن را تحقیر می‌دانند. چطور فردی که شناسنامه اسلامی دارد خون بهایش سی میلیون تومان است و یا در ماه حرام چهل و شش میلیون تومان اما خون بهای آن آقا را بیست هزار تومان تعیین کرده اند. خوب این تحقیر نیست؟ بنده معتقدم که اگر دلیل، اطلاقی هم داشته باشد به وسیله این ملازمه عقلائی تقیید می‌شود. شبیه قانون عدل، شبیه (وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ)<sup>(۷۹)</sup>، ثانیاً اگر ما با دقت سراغ ادله برویم هیچ کجا دلیل محکم فقهی پیدا نمی‌کنیم. شما اگر نوشته‌های ابن ابی عقیل و ابن جنید را ببینید. که همراه مقدس اردبیلی دارند احیا می‌شوند. معتقد بودند که بیع، ایجاب و قبول می‌خواهد. اما امام در کتاب بیع معتقد است که بیع اصلاً قبول نمی‌خواهد و رضایت طرفین به نقل و انتقال می‌خواهد. (البته اصل این نظر متعلق به مقدس اردبیلی است؛ ولی چه کنیم که بنا نیست نظرات امام در حوزه مطرح بشود) امام می‌گوید: اگر کسی ولی دو صغیر است و می‌خواهد خانه این را به دیگری بفروشد بسیاری از بزرگان می‌گویند یک بار از طرف یکی بگوید بعت هذا بهذا

و از طرف دیگری هم بگوید قبلت؛ اما امام می گوید نخیر تنها بگوید ملک الدار بدرهم. یا اگر در عقد و ازدواج و کیل از طرفین است، امام می گوید می تواند بگوید: "انکحت موکلتی موکلی علی المهر المعلوم"، جواب دوم این است که اگر در فقه جستجو کنیم چیزی مخالف حقوق بشر پیدا نمی شود به شرطی که ابتدا در ذهنش باشد که اسلام، عدل، کرامت انسانی و سهولت دارد و از این طریق می شود به گونه ای استدلال کرد که مخالف حقوق بشر نباشد.

در این آیه می فهمیم که انسان کرامت دارد. اما مسئله کفر هم هست. بله مسئله کفر متفاوت است.

پس با برخی از اعمال منافات ندارد.

بله مانند مجازات ها.

پس می شود اجمالاً پذیرفت.

اجمالاً را می پذیریم. ولی روی کفر، یعنی انکار عن جحود، عدوان و دشمنی.

همین مقدار از استثنا هم کفایت می کند پس منافات ندارد.

این استثنا، نیست کرامتش محفوظ است. این تفاوتی است که خودش آورده، مثل حدّ زانی است. حدود همین است شما وقتی مردی را شلاق می زنید خوب این خلاف کرامت انسانی است، اما از نظر بدوی خلاف کرامت نیست. زیرا خود فرد قبول دارد که جرم کرده است و باید مجازات بشود. مقتضای کرامت هم این است کسی که به حقوق دیگران

یا به جامعه خیانت کرد مجازات بشود، اینجا دیگر استثنا نیست خروج تخصصی است.

یعنی از انسانیت بیرون رفته است؟

نه خودش کرامت را از بین برده است.

یعنی کرامت انسان تا وقتی است که من به فطرت انسانی ام عمل کرده باشم.

نه به فطرت به آن معنی که بعضی از بزرگان می گویند تا وقتی است که عقلا او را مستحق یک مجازات و تفاوت نبینند. این امر به خود فرد مربوط است "الامتناع بالاختیار لا ینافی الاختیار".

اگر شارع را به جای عقلا بشناسیم و بعد بگویید آن کسی که به نظر من شرایط ذمه را عمل نکرد، مجازات می شد.

معاهد است یا نه؟

شما در این قسمت به شارع حق بدهید که برای جذب مردم به دین اسلام یک مقدار بر کافر سخت تر می گیرد.

کفر غیر از عدم اسلام است.

حالا ذمه را هم قبول دارند.

کفر غیر از عدم اسلام است، اصلاً کافر در دنیای ما انگشت شمار است.

در قرآن را قبول دارم ولی در روایات نه.

مگر می شود؟ در روایات هم مبحث کفر وجود دارد.

چرا در قرآن می شود؟ در قرآن همین معنای لغوی مراد است.

روایت تابع آیات است. مثلاً درباره ارث باید بحث کرد که ۳۶ روایت وجود دارد که غیر مسلم از مسلم ارث نمی برد. شبهه ای که ایشان فرمودند بنده قبول دارم این تبعیض نیست تفاوت است، که خود خواسته است. شما اگر زنی را شلاق بزنید و بعد هم طائفه ای از المؤمنین بیابند نگاه کنند. کسی نمی گوید این خلاف کرامت انسان است، چون کرامت اقتضا می کند که جامعه عفت، نسل و نسبش حفظ شود. لذا این زن را مجازات کرده اند.

**این همان تراحم است.**

تراحم نیست، دلیل از اول گفته که این تفاوت است. به عنوان نمونه معاودینی که در عراق بودند، نه سربازی می رفتند و نه مالیات می دادند از همه مزایا هم سود می بردند. دولت این افراد را بیرون کرد. نمی توان گفت چرا دولت این افراد را بیرون کرد. در واقع دولت امتیازی قائل شد برای فردی که سربازی می رود. این تفاوت است نه تبعیض. در روایات هم هیچ کجا نداریم که غیر مسلمی را مجازات کرده باشند به این خاطر که از حقوقش منع شود. چون اولاً روایات دارای کفر تابع قرآن است، ثانیاً قبح عقاب بلا بیان مانع آن می شود. یعنی اگر در جنوب آفریقا یک نفر مسلمان نبوده، اما پدرش که مسلمان بوده مرده است. حال باید گفت چون مسلمان نیستی ارث تو را به نوهات که شناسنامه اسلامی دارد می دهیم.

من اشکالی که به حرف شما دارم این است که شما به قرائن حالیه



صدور این حدیث توجه ندارید، یعنی شما در خلأ معنی می کنید  
یعنی به نحوی که در قرن بیست و یکم می فهمیم.  
خیر، این گونه نیست.

آن زمان این مباحث را نمی دانستند. بین زن و مرد تفاوت بوده و یک  
عرف هم وجود داشته است.

پس روایات مقطعی است.

نه می خواهم بگویم به این قرینه می شود...

نه قرینه نمی شود، اختصاص می شود. این حرفی است که بعضی از  
روشنفکران مطرح می کنند که همه چیز را از بین می برد یعنی  
اختصاص یافتن، که روایات متعلق به آن زمان بوده و مقطعی است.

نه تنها متعلق به آن فضا و زمان نبوده مفهومی به قرائن حالیه درک  
می شده است.

یعنی چه؟ مفهوم چیست؟ آنها کج می فهمیدند از باب آنکه جامعه کج  
می فهمید.

این را باید معصوم توضیح می داده و تأکید هم می کرده اگر هم  
مخاطب نمی فهمید.

چطور تأکید کند؟ قرآن تأکید کرده.

قرآن تأکید نکرده که فقهای ما بعد از ۱۴۰۰ سال این بحث ها را دارند.  
فقها فقهایند، مگر شما حرف میرزا یادت رفته؟ سید محمد کاظم یزدی  
پنجاه فرع برای علم اجمالی نوشته به جای اینکه مسائل مشروطه ای را

بررسی کنند به فروع پرداخته است. میرزای نایینی مسائل مشروطه را فقهی کرد. نمی‌خواهم بگویم کدام درست رفته اند، هر دو معذور و مأجورند، اما سید محمد کاظم یزدی برای علم اجمالی پنجاه فرع نوشته به عنوان نمونه می‌گوید اگر شک کردم رکعت هشتم ظهرم، یا رکعت اول، نمی‌دانم رکوع رکعت قبلی ام یادم رفته یا سجده؟ یک فروعی که در قوطی هیچ عطاری پیدا نمی‌شود شما فقها را کنار بگذارید. بحث برداشت است اجتهاد باید پویا باشد، امام می‌گوید کنز و معدن اگر نفع بود، متعلق به مالک است. درباره‌ی امام نوشتند شما آبروی صاحب جواهر و حوزه هزار ساله را از بین بردید. بعضی فقهای ما هنگامی که امام فرمود اگر شطرنج از موضوع خودش خارج شود حرام نیست چه برخورداری کردند؟ روایت نوشتند به امام که ایشان جواب داد. اینجا بحث برداشت و تفسیر مطرح است. مرحوم مقدس اردبیلی در سراسر فقه برداشت دارد. یک نمونه اینکه در فتاوی‌ای اصحاب هست که زکات به مخالف نمی‌دهند. می‌گویند به سنی‌ها نباید زکات داد. من زمانی که روایات را بررسی کردم دیدم بعضی از روایات تأکید وجود دارد که زکات را به مخالف ندهید. اگر کسی مستبصر شد و زکات داده باید دوباره بدهد. روایت می‌گوید چرا برگرداند؟ لانه وضعها فی غیر موضعها؟ ائمه خیلی زیبا مطرح کرده اند، زیرا در قرآن جایگاهش مشخص است. کجا؟ (إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ)<sup>(۸۰)</sup>. اگر قرآن را ورق بزنید جای آیه معلوم نیست. مثلاً آیات نفی مودت می‌گوید با دشمنان مودت

و دوستی نکنید، پس آن مخالفی را مدّ نظر دارد که دشمن است. لذا نمی شود اگر کسی علیه تشیع به پاخته ما بیاییم زکات شیعه را به او بدهیم. اگر کسی دشمنی می کند و پای دشمنی اش هم بایستد، خوب خلاف حقوق انسانی عمل کرده. بله شما مسائل خاصی را مطرح می کنید که از مردم خودمان جلوتر برسیم این بحث نظامات است. در باب فرعی که "لو اجتمع جنب و حائض" و آب هم به اندازه غسل بیشتر نیست، آقایان استدلال هایی دارند که آیا زن مقدم است یا نه؟ یکی از استدلالات که به عنوان یک اصل کلی مطرح شده است - علامه حلی نپذیرفته است و اصل مبنا را هم رد نمی کند - می فرماید که مرد مُقَدِّم است "لانه احق بالکمال" اگر ما به عنوان اصل بپذیریم که جهان بینی ما چون مرد را احق بالکمال می داند، بنابراین باید یک سطل آب را به او بدهیم خوب این دید به نظر حضرت عالی در خیلی از جاهای دیگر فقه تأثیر نمی گذارد؟ این دید هم از روایات گرفته شده است.

در مخاطب این روایات وجود داشته است وقتی می گفته اند هنرشان کشف است.

آنها چطور فهمیده اند؟ بحث فقها را کنار بگذارید، اختصاص در نمی آید. روایات مقطعی نیست اجازه بدهید من بخوانم.

مرحوم حاجی عبارتی دارد در حاشیه اسفار. تعبیر ایشان این است که قسم می خورد "کدن ان یلتحقن بالحيوانات الصامته حقا" بعد هم

می فرماید این زیربناست و "ومن هذا غلب جانب الرجال فی شرعنا المطهر" همه را نقل می کند، زیرا اینها حیثی دارند که کان در مرز حیوانیت و انسانیت هستند. اصلاً زیر بنای تفاوت احکام هم به آنجا بر می گردد.

به همین خاطر آیاتی که برای زن حقوق قائل شده است با تأکید می آید (لِلذَكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَّيْنَ)<sup>(۸۱)</sup>.  
آن درست است و عین عدل است.

جامعه این گونه بوده جایی که می خواهد چنین نگاهی را تخطئه کند با تأکید می آورد.

اصلاً جور نیست. آنجا عین عدل است نمی تواند با ظلم بیاید.

مگر نمی گوید که خیلی از احکام عدل است؟

عدل را ما می فهمیم نه اینکه عدل پشت پرده است، برای اینکه عدل را ما باید بفهمیم.

ممکن است یک ملاکاتی وجود داشته باشد.

شما مقام اثبات را با مقام ثبوت مخلوط می کنید.

بله، مقام اثبات هم اگر باشد همین اطلاق است.

امام در باب حیل در باب "بیع العنب لمن یعمله خمراً" دو روایت دارد که به امام می گوید ما انگور را می فروختیم به آنها، این دو روایت است. حالاً مهم نیست خبر واحد تا چه اندازه حجت است - ولی امام می فرماید که نمی شود امام بیاید کاری بکند که امام جماعت نمی کند و انجام

نمی دهد، پس ما نمی توانیم چیزی را که به خلاف عقل و عدل است بپذیریم. عدل را یاد گرفته ایم که تطبیق بدهیم. عسر و حرج را چگونه عمل می کنید؟ آنچه را که مردم عسر و حرج می دانند ممکن است در عالم واقع عسر و حرج نباشد، اما فهم ما حجت است. بنده معتقدم که فقه را باید به این گستردگی در حوزه ها رواج بدهیم. اگر بتوانیم اسلام را پاسخگوی نیازها و سوالات دنیا کنیم، می توانیم با همان متد فقهی صاحب جواهری خدمت بکنیم.

پس قاعده کرامت را به عنوان اصلی که می شود در فهم نصوص از آن بهره برد مشروحاً بیان فرمودید. در مرحله دوم به قاعده عدل اشاره کردید یا قاعده حرج که از مرحله تکوین به سمت مرحله فقه حرکت کنیم، آیا ما در نظام فقهی می توانیم در عداد قاعده لا حرج و عدل، قاعده ای داشته باشیم به نام قاعده کرامت؟ نه اینکه در فهم نصوص از آن بهره بگیریم.

بله، ملازمه عقلائیه است.

آیا می توانیم با تمسک به این قاعده از ظاهر یک آیه یا روایت دست بکشیم یا حتی در صورت تعارض بین الروایتین بگوییم این روایت بدون موافقت کتاب، وجه ترجیح است؟ بگوییم موافقت مفاد این روایت با قاعده کرامت سبب حجّیت این روایت می شود. آیا می توانیم قاعده ای به نام کرامت در استدلالات فقهی داشته باشیم؟

بله می توان چنین قاعده ای داشت، اما تفاوتش با سایر قواعد این

است که قواعد دیگر به ظهور لفظ است، اما این قاعده به ملازمه عقلائیة است. اگر در جایی دیدیم که دلیل مسلم، نص ظاهری بود که رد خور نداشت که ما خواسته ایم در این مورد انسان را تحقیر کنیم؛ یعنی قانون نگفت ولی ما خیال کردیم که قانون، تحقیر است. ولی نص یقینی آمده و این تحقیر را ثابت کرده است خوب آن را بر قرآن مقدم می داریم، ولی چنین چیزی در فقه وجود ندارد. اما ظاهر روایتی است، خوب ظاهر این روایت با آن ملازمه عقلائیة که باز فهم قرآن است می سازد، می شود روایت خلاف قرآن، مثل قاعده عدل که این گونه است. اگر نص متواتری که از تمام جهات یقینی بود - که چنین چیزی نمی شود. یک خلاف عدلی را ثابت کرد، خوب یقین پیدا کردم کاری نمی شود کرد. البته یقین حاصل نمی شود چون زمانی که می داند اسلام دین عدالت است یقین حاصل نمی شود - شما می مانید و ظواهر روایات و متون. آن ظواهر روایات با ظواهر قرآن سازگاری ندارد. مثل اینکه با قاعده عسر و حرج سازگاری ندارد، بلکه قابل ردع هست، ولی ردعش خیلی پرسر و صداست.

اگر یک روایت داریم که خلاف قرآن است باب تعارض باز می شود. خلاف قرآن است خلاف دلالت التزامیه قرآن است. بنده معتقدم که قرآن هیچ تخصیص نخورده است. عمومات روایات هیچ تخصیص نخورده است. هیچ تقییدی نیست. تبیین هست ولی تخصیص به این معنای رایج که "مامن عام الا وقد خص" وجود ندارد.

ممکن است تخصیص خورده باشد اما با خودش.

در قرآن مخصص نداریم. در قرآن یک مخصص یادم است که در اتقان سیوطی وجود دارد می گوید مخصص است که آن هم ظاهراً تمام نیست ذیل این آیه (وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا)<sup>(۸)</sup>

فرض کنیم که دو روایت صحیح السند و تام الدلاله داریم همان گونه که شما فرمودید که ما هستیم و فهم نصوص، فهم ما از یک روایت این است که با کرامت انسان سازگار است و یک روایت هم مفادش یک حکم وهنی دارد.

موافقت کتاب جزء مرجحات با تعارض است، موافقت با کتاب ترجیح پیدا می کند. موافقت کتاب اقدم مرجحات است.

منظور شما مرحله ی بالاتر است؟

بله من مرحله ی بالاتر را قائلم.

کرامت انسان را به عنوان ذات انسان و به عنوان یک قاعده در فقه پذیرفته اید. حالا شما معتقدید باید این بحث را عملی بکنیم. در زمان حضرت امام علاوه بر فتوایشان و مواردی که ایشان عمل می کردند فرمان هشت ماده ای نیز تأثیر فراوانی در کاربردی کردن بحث کرامت انسانی داشت.

من روی یکی تأکید دارم و آن اینکه بدون اجازه نمی شود به منزل افراد وارد شد حتی با اجازه قاضی؛ یعنی امنیت مسکن به قدری است که یک قاضی نمی تواند اجازه دهد که شما وارد خانه بشوید، این را ظاهراً امام هم دارد.

### حتی در حقوق الناس؟

حتی در حقوق الناس. ممکن است اطرافش را بگیرید تا خودش بیرون بیاید، اما نمی توانیم داخل خانه برویم. قاضی نمی تواند مجوز ورود صادر کند، مگر امور مهمه ای که از باب تزاحم حل می شود نه از باب تعارض و قصور دلیل مثلاً در این خانه منافقین هستند و نقشه انفجار می کشند، که در بند شش هم آمده است.







## پانوشت ها:

---

(۱) احزاب (۳۳): ۶.

(۲) بی تردید واگویی سالها با امام زیستن، قسمتی از تاریخ معاصر ایران است که می تواند توسط آیت الله شیخ حسن صانعی گفته شود و نسل وابسته به انقلاب اسلامی و همچنین آیندگان، هر چه بهتر و بیشتر با شخصیت و سیره امام آشنا شوند.

(۳) اسراء (۱۷): ۷۰.

(۴) حجرات (۴۹): ۱۳.

(۵) سخنان آیت الله العظمی صانعی در درس خارج فقه و اصول سال تحصیلی ۷۷-۷۸.

(۶) مصباح المتهجد (الشیخ الطوسی): ۷۲۱.

- (۷) الکافی ۲: ۶۳۱، حدیث ۱۴.
- (۸) الکافی ۸: ۷۹، حدیث ۳۳.
- (۹) نهج البلاغه ۳: ۷۶.
- (۱۰) المکاسب ۳: ۵۵۳.
- (۱۱) آل عمران (۳): ۱۵۹.
- (۱۲) کهف (۱۸): ۱۱۰.
- (۱۳) الکافی ۷: ۴۱۴، حدیث ۱.
- (۱۴) سخنان آیت الله العظمی صانعی، درس خارج فقه و اصول، تاریخ  
۱۳۸۱/۳/۱۰.
- (۱۵) الحديد (۵۷): ۲۵.
- (۱۶) اسراء (۱۷): ۹.
- (۱۷) سخنان آیت الله العظمی صانعی در پایان درس مکاسب.
- (۱۸) حج (۲۲): ۱۱.
- (۱۹) سخنان آیت الله العظمی صانعی در پایان درس خارج فقه، تاریخ  
۸۲/۳/۱۳.
- (۲۰) مائده (۵): ۱۶.
- (۲۱) سخنان آیت الله العظمی صانعی در جلسه آخر درس خارج فقه و  
اصول (مکاسب محرمه)، تاریخ ۱۳۸۳/۳/۹.
- (۲۲) الکافی ۵: ۱۳۶، حدیث ۶.
- (۲۳) بقره (۲): ۲۸۰.

- (۲۴) کفایه الاصول: ۶۸.
- (۲۵) این مباحث از جمله موضوعات تربیتی است که می تواند مورد استفاده روانشناسان نیز قرار گیرد.
- (۲۶) سخنان آیت الله العظمی صانعی، درس خارج فقه و اصول (مکاسب محرمه، جلسه ۲۶۶).
- (۲۷) بقره (۲۱): ۲.
- (۲۸) سخنان آیت الله العظمی صانعی، درس خارج فقه و اصول (مکاسب محرمه، جلسه ۳۸۶) تاریخ ۱۳۸۴/۳/۹.
- (۲۹) قواعد الاحکام ۱: ۳۹.
- (۳۰) برادر بنده نقل می کرد که امام می فرمود: من در حوزه کهنسال نجف درس را شروع کردم تا آبروی قم را حفظ کرده و ثابت کنم که قم مرکز فقاقت، تحقیق و مطالعه است.
- (۳۱) سخنان آیت الله العظمی صانعی، درس خارج فقه و اصول (جلسه ۱۰۹).
- (۳۲) سخنان آیت الله العظمی صانعی، درس خارج فقه و اصول (جلسه ۴۳ بحث ارث).
- (۳۳) سخنان مرجع عالیقدر خطاب به دست اندرکاران نشر آثار حضرت امام.
- (۳۴) سخنان آیت الله العظمی صانعی، درس خارج فقه و اصول (بحث نکاح، جلسه ۳۱۶).

(۳۵) بحار الانوار ۴۴: ۳۲۶.

(۳۶) حمله مأموران حکومت شاه به مدرسه فیضیه (۱۳۴۲ ش).

(۳۷) روزنامه جمهوری اسلامی، ویژه نامه دومین سالگرد رحلت حضرت امام خمینی، که با ویرایش مجدد منتشر می شود.

(۳۸) بقره (۲): ۱۹۵.

(۳۹) محمد (۴۷): ۷.

(۴۰) بخشی از یک گفتگوی بلند شبکه تلویزیون المنار لبنان با معظم له.

(۴۱) گفتگوی مجله "اشراق" با حضرت آیت الله العظمی صانعی، که

پیرامون اندیشه های امام خمینی صورت گرفته است/ اشراق، شماره ۵. مرداد ۱۳۸۲.

(۴۲) الکافی ج: ۱: ۴۰۲، حدیث ۱.

(۴۳) گفتگوی مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام با حضرت آیت الله العظمی صانعی، که پیرامون "نوآوری های اصولی" امام انجام شده است.

(۴۴) تهذیب الاصول (تقریر بحث السید الخمینی) ج: ۱: ۲۴۳.

(۴۵) مائده (۵): ۱.

(۴۶) مائده (۵): ۱.

(۴۷) الانفال (۸): ۴۲.

(۴۸) الانفال (۸): ۴۲.

(۴۹) این گفتار در دیدار مسئولان کنگره امام خمینی با حضرت آیت الله العظمی

صانعی و در قالب یکی گفتگوی بلند در نشریه کنگره منتشر شده است.

(۵۰) احزاب (۳۳): ۶.

(۵۱) همان

(۵۲) یوسف (۱۲): ۴۰.

(۵۳) نمل (۵۲): ۲۷.

(۵۴) تهذیب الاحکام ۶: ۱۷۲، حدیث ۱۳.

(۵۵) آل عمران (۳): ۱۵۹.

(۵۶) همان

(۵۷) مائده (۵): ۴۴.

(۵۸) دیدار اعضای مؤسسه ی تنظیم و نشر آثار امام. سلام الله علیه ، با

حضرت آیت الله العظمی صانعی در تاریخ ۱۳۸۶/۲/۵.

(۵۹) تین (۵۹): ۵.

(۶۰) نهج البلاغه ۱: ۳۷.

(۶۱) بقره (۲): ۲۵۶.

(۶۲) اسراء (۱۷): ۷۰.

(۶۳) اسراء (۱۷): ۸۵.

(۶۴) حجر (۱۵): ۲۹.

(۶۵) مؤمنون (۱۴): ۲۳.

(۶۶) نساء (۴): ۲۹.

(۶۷) وسائل الشیعه ۱۴: ۵۷۲، حدیث ۲.

- (۶۸) نساء (۴): ۲۹ .  
(۶۹) دعائم الاسلام: ۴۵۶ .  
(۷۰) نساء (۴): ۱۹ .  
(۷۱) بحار الانوار ۷۸: ۲۹۳ .  
(۷۲) الکافی ۱: ۳۲، حدیث ۲ .  
(۷۳) فقیه ۴: ۵۹۱۹/۴۲۰ .  
(۷۴) نحل (۱۶): ۴۳ .  
(۷۵) مستدرک الوسائل ۱۴: ۸، حدیث ۱۲ .  
(۷۶) بقره (۲): ۲۸۲ .  
(۷۷) اسراء (۱۷): ۷۰ .  
(۷۸) اسراء (۱۷): ۷۰ .  
(۷۹) حج (۲۲): ۷۸ .  
(۸۰) توبه (۹): ۶۰ .  
(۸۱) نساء (۴): ۱۱ .  
(۸۲) نساء (۴): ۸۲ .

